عرفان اسلامی

شرح مصباح الشریعه

جلد هشتم

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عرفان اسلامی جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی:مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه .شرح

عنوان و نام پدیدآور:عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان ؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور ،محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:ج.

فروست:مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک:۷۰۰۰۰۰ ریال : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۹-۱ : ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۶-۰ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۷-۷ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۸-۴ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۰-۸ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۱-۵ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۲-۲ : ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۳-۹ ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۴-۶ ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۵-۳ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۶-۰ : ؛ ج.۱۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۷-۷ ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۸-۴ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۹-۱ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۰-۷ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۳-۸ :

یادداشت:ج.۲ - ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۲ - ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت:جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت:ج.۷ - ۹ (چاپ دوم:۱۳۸۷).

یادداشت:ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۰ - ۱۵ (چاپ دوم:۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

یادداشت:کتابنامه.

عنوان روی جلد:عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

موضوع:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع:احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع:اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع:عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده:صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره:BP۲۴۸/ج۷م۶۰۴۲۲۱۸۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی:۱۱۸۲۵۶۰

ص :۱

اشاره

باب ۲۷ در بیان سکوت

اشاره

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

الصَّمْتُ شِعارُ الْمُحَقِّقینَ بِحَقائِقِ ما سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ،وَ هُوَ مِفْتاحُ کُلِّ راحَهٍ مِنَ الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَ الصَّوْنُ مِنَ الْخَطایا وَ الزَّلَلِ.

وَ قَدْ جَعَلَهُ اللّهُ سِتْراً عَلَی الجاهِلِ وَ تَزَیُّناً لِلْعالِمِ وَ فِیهِ عَزْلُ الْهَوی وَ ریاضَهُ النَّفْسِ وَ حَلاوَهُ العِبادَهِ وَ زَوالُ قَساوَهِ القَلْبِ وَ الْعَفافُ وَ الْمُرُوَّهُ وَ الظَّرْفُ.

فَاَغْلِقْ بابَ لِسانِکَ عَمّا لَکَ مِنْهُ بُدٌّ لا سِیَّما إذا لَمْ تَجِدْ أهْلاً لِلْکَلامِ وَ الْمُساعِدَ فِی المُذاکَرِه لِلّهِ وَفِی اللّه.

وَ کانَ الرَّبیعُ بنُ خُثَیمٍ یَضَعُ قِرْطاساً بَیْنَ یَدَیْهِ فَیَکْتُبُ کُلَّ ما یَتَکَلَّمُ بِهِ ثُمَّ یُحاسِبُ نَفْسَهُ فی عَشِیَّتِهِ مالَهُ وَ ما عَلَیْهِ وَ یَقُولُ:آهِ نَجا الصّامِتُونَ وَ بَقینا.

وَ کانَ بَعْضُ أصْحابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَضَعُ حَصاهً فی فَمِهِ فَإذا أرادَ أنْ یَتَکَلَّمَ بِما عَلِمَ أنَّهُ لِلّهِ وَفِی اللّهِ وَ لِوَجْهِ اللّهِ أخْرَجَها مِنْ فَمِهِ.

وَ إنَّ کَثیراً مِنَ الصَّحابَهِ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ کانُوا یَتَنَفَّسُونَ الصُّعداءَ وَ یَتَکَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرضی.

و إنَّما سَبَبُ هَلاکِ الْخَلْقِ وَ نَجاتِهِم الْکَلامُ وَ الصَّمْتُ،فَطُوبی لِمَنْ رُزِقَ مَعْرِفَهَ عَیْبِ الْکَلامِ وَ صَوابِهِ وَ فَوائِدِ الصَّمْتِ فَإنَّ ذلِکَ مِنْ اخلاقِ الأنْبیاءِ وَ شِعارِ الأصْفِیاءِ.

وَ مَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْکَلامِ أحْسَنَ صُحْبَهَ الصَّمْتِ،وَ مَنْ أشْرَفَ عَلی لَطائِفِ الصَّمْتِ وَ ائْتُمِنَ عَلی خَزائِنِهِ کانَ کَلامُهُ وَ صَمْتُهُ عِبادَهً.

وَ لا یَطَّلِعُ عَلی عِبادَتِهِ هذِهِ إلّا الْمَلِکُ الْجَبّارُ.

ص:۷

[الصَّمْتُ شِعارُ الْمُحَقِّقينَ بِحَقائِقِ ما سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ]

در این روایت که از مهم ترین روایات«مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه»است، امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام به توضیح خاموشی و فوائد و منافع آن برخاسته اند و از این رهگذر پرثمرترین درس را به اهل دل و به هر کس که خواهان سعادت دنیا و آخرت است داده اند.

در این روایت امام صادق علیه السلام بر اهل حال و صاحبان قلب و خرد و آنان که خواستار سلامت در دین هستند،اتمام حجّت نموده و پرفروغ ترین چراغ را،فرا راه هر انسانی برای نجات از مهالک و خطرات قرار داده است.

در این روایت،تا اندازه ای به خطرات عظیم زبان اشاره شده و حساسیّت بسیار مهم این عضو در صحنهٔ حیات انسان،بازگو شده است.

در این روایت نشان داده می شود که خاموشی زبان از آنچه باید خاموش باشد، قفلی بر تمام درهای جهنم و کلیدی برای بازکردن درهای بهشت الهی است.

در این روایت بازگو می شود که انسان در کنار زبان یا در خطر عظیم و یا در نقطهٔ نجات و سعادت است؛در صورت عدم خاموشی و آزاد گذاشتن زبان بر لبهٔ پرتگاه و در صورت حفظ زبان،در مرز سعادت و نجات است.

بی توجهی به زبان و اعمال آن،علت شقاوت و مورث بدبختی و هلاکت است، ساکت و صامت مورد عنایت و مرحمت و لطف خاص حضرت الهی است.

ص:۸

زبان در آیینهٔ دانش

اشاره

کتاب های توضیح دهندهٔ اوضاع اعجاب انگیز بدن که محصول تحقیقات و زحمات بسیاری از دانشمندان تاریخ و به خصوص روزگـار فعلی است،دربـارهٔ زبـان و اهمیت این عضو در ارتباط با مسـئلهٔ چشایی،خوردن غـذا،گویایی،مسائلی را یادآوری می کنند که انسان با توجه به آن مسائل به عظمت دسـتگاه آفرینش پی برده و با تمام وجود،خود را برای تواضع و خضوع در برابر صاحب خلقت و به وجود آورنـدهٔ هستی،آماده می کند و روی گردانی از آن پیشـگاه مبارک را،کمال بی انصافی و عین ظلم می داند.

از جمله وظایف مهم زبان،حسّ چشایی آن است که اگر نبود،موجود زنده از درک انواع مزه ها محروم بود.

گیرنده های حس چشایی،جوانه های چشایی هستند که بر روی زبان،کام، ستون های قدامی حلق و اپیگلوت قرار گرفته اند.

جوانه هـای چشایی شامل سـلول های نگاهدارنـده و سـلول های عصبی پوششـی هسـتند کهماننـد یک پیاز بر هم منطبقنـد،هر جوانه یک فرورفتگی یا حفرهٔ مرکزی موسوم به منفذ چشایی دارد.

رشته های عصبی وارد انتهای عمقی جوانه شده و در مجاورت سلول های چشایی نور و اپیتلیال ختم می شوند.

ممکن است تعداد زیادی گیرنده در یک پاپی وجود داشـته باشد،محلول ها وارد منفذ می شوند تا گیرنده ها را تحریک کرده و امواج عصبی تولید کنند.

چهار طعم اصلی وجود دارند:

ص:۹

۱-شیرینی

۲-ترشی

۳-تلخی

۴-شوری

بعضی مواد،گیرنده های لمس و حرارت و درد را در عصب سه قلو در زبان تحریک کرده و به این ترتیب بر روی طعم تأثیر می گذارد.

مواد باید به حالت محلول باشند تا طعم آن ها احساس گردد،یکی از اعمال بزاق حل کردن مواد است،تا بتوانند جوانه های چشایی را تحریک کنند.

زبان،به طور یکسان در تمام نواحی خود به چهار طعم اصلی حساس نیست، عقب زبان به تلخی،نوک زبان به شیرینی،کناره های زبان به ترشی و نوک و دو طرف زبان به شوری حساس ترند (۱).

[قسمت اول] خلقت زبان

اشاره

در عظمت خلقت زبان،کتاب«کالبدشناسی توصیفی»عجایب و آثار قابل توجه و مسائل مهمّی به توضیح زیر نشان می دهد:

زبان،عضوی است متحرک و مخروطی شکل از بالا به پایین مسطح و قاعدهٔ آن در عقب و نسبتاً غیر متحرک می باشد و رأس آن در جلو و کاملاً متحرک است.

این عضو دارای دو سطح فوقانی و تحتانی و دو کنار جانبی و یک رأس و یک قاعده است و روی هم رفته می توان برای آن دو قسمت قائل شد:یکی قسمت قدامی یا قسمت دهانی که به طور افقی قرار گرفته است و دیگری قسمت خلفی یا

۱- ۱) -فیزیولوژی انسان:۱۷۴.

حلقی که به طور عمودی در عقب قسمت اولی واقع است.

سطح فوقانی زبان

این سطح مانند تمام زبان دارای دو قسمت افقی و عمودی است،قسمت افقیش در دهان واقع و متوجّه سقف آن می باشد و قسمت عمودیش در عقب و مواجه با حلق است.

در حدّ فاصل این دو قسمت،خط فرورفتگی است به نام شیار انتهایی که محل تقاطع دو شاخهٔ مشکلهٔ آن،عمیق تر و خلفی تر از سایر قسمت های آن است و به سوراخ اعور،یا روزنهٔ کور موسوم می باشد.

در روی قسمت افقی این سطح اجزای زیر دیده می شود:

۱-در خط وسط،شیار قدامی خلفی که از نوک زبان شروع و به سوراخ اعور ختم می گردد،به اسم شیار میانی.

۲-چین هایی که عرضاً قرار گرفته و عدهٔ آن ها زیاد است.

۳-برآمدگی هایی که در تمام این سطح پراکنده بوده و از متفرعات مخاط زبانی است به نام حبّه های زبانی که عده ای از آن ها نسبتاً بزرگ و در جلوی شیار انتهایی واقع و روی هم رفته تشکیل زاویهٔ حاده را می دهند که فرجهٔ آن به طرف جلو است و به هشت زبانی موسوم می باشد و بالاخره پاره ای از حبه ها که کوچک ترند،در روی تمام قسمت افقی سطح فوقانی موجود می باشد و ما در موقع شرح مخاط زبان به ذکر آن ها خواهیم پرداخت.

قسمت عمودی سطح فوقانی که متوجه به حلق است،غیر منظم و دارای غددی است که مجموع آن ها را لوزهٔ زبانی می نامند،بین انتهای تحتانی این قسمت و غضروف مکبی که در عقب آن قرار دارد،سه چین مخاطی موجود می باشد که

زبان را به غضروف مکبی متصل نموده و به چین های زبانی مکبی میانی و طرفی موسومند،بین چین های طرفی دو فرورفتگی است به نام حفره های زبانی مکبی.

سطح تحتانی زبان

اشاره

وسعت آن از سطح فوقانی کمتر و متوجه به کف دهان می باشد،این سطح توسط مخاط پوشیده شده و در روی آن قسمت های زیر دیده می شود:

۱-در وسط آن چین مخاطی برجسته ای است که از جلو به عقب کشیده شده و مهار زبان نامیده می شود.

۲-در جلو و در امتداد مهار،شیار نسبتاً عمیق قدامی خلفی وجود دارد که تقریباً تا نوک زبان ادامه پیدا می کند.

۳-انتهای خلفی مهار،به برآمدگیی ختم می گردد که در روی آن دو سوراخ مشاهده می شود که منافذ مجاری وارتون می باشند.

۴-در طرفین مهار دو برآمدگی است که مربوط به وجود غدد زیر زبانی بوده و در روی هر یک،سوراخ های متعددی وجود دارد که منافذ مجاری مترشحهٔ این غدد می باشند.

۵-بالاخره اوردهٔ نوک زبان که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ خط وسط از جلو به عقب کشیده شده و باعث برآمدگی مخاط سطح تحتانی زبان می گردند.

کناره ها

گرد و مجاور دندان ها می باشند و هر قدر از عقب به جلو نزدیک تر می شویم نازک تر می گردند.

ص:۱۲

قاعده

پهن و ضخیم بوده و به ترتیب از جلو به عقب با اجزای زیر مجاور می باشند:

۱-عضلات فکی لامی و زنخی لامی.

۲-استخوان لامی.

۳-غضروف مکبی.

رأس

که از بالا به پایین پهن و در این شیارهای سطوح فوقانی و تحتانی زبان،به یک دیگر منتهی می گردند.

قسمت دوم ساختمان زبان

اشاره

زبان از سه قسمت مختلف تشکیل شده است:

اول: اسکلت استخوانی لیفی

دوم: عضلات

سوم: مخاط

اسکلت استخوانی لیفی

اشاره

این اسکلت شامل استخوان لامی و دو تیغهٔ لیفی به نام غشای لامی زبانی و غشای میانی است.

ص:۱۳

غشای لامی زبانی

تیغهٔ لیفی است که عرضاً در ضخامت قسمت خلفی زبان قرار گرفته است.

این تیغه روی کنار فوقانی تنهٔ استخوان لامی«در فاصلهٔ بین شاخ های کوچک» چسبیده و سپس به طرف بالا و کمی به جلو متوجه شده و در ضخامت زبان قرار می گیرد،طول این غشا در خط وسط،تقریباً یک سانتی متر است.

غشای میانی یا غشای زبانی

تیغهٔ لیفی است که در خط وسط و در سطح سهمی،عمود بر غشای لامی زبان قرار دارد.

این تیغه بین دو عضلهٔ زنخی زبانی واقع است و به شکل داس کوچکی است که قاعدهٔ آن در روی وسط سطح قدامی غشای لامی زبانی و روی کنار فوقانی استخوان لامی چسبیده است.

رأس آن تقریباً در حدود نوک زبان،بین عضلات مختلفهٔ این عضو قرار دارد، کنار فوقانیش محدب و به موازات سطح فوقانی زبان می باشد و از آن بیش از سه الی چهار میلی متر فاصله ندارد،کنار تحتانیش مقعر و مجاور الیاف عضلهٔ زنخی لامی است.

عضلات زبان

اشاره

زبان دارای هفت عضله است،یکی از آن ها که به نام زبان فوقانی است فرد و بقیه زوج و هشت جفت می باشند.

به استثنای عضلات عرضی زبان که کاملاً در داخل این عضو هستند،سایر

ص:۱۴

عضـلات زبـان،به یکی از اسـتخوان هـا و یا اعضای مجاور نیز چسـبند گی دارنـد و از این جهت آن ها را می توان به سه دسـته تقسیم کرد:

دسـتهٔ اول: آن هایی که مبدأشان به یکی از اسـتخوان های مجاور متصل است، این سه دسته شامل سه زوج عضله می باشند از این قرار:

۱-زنخی زبانی

۲-نیزه زبانی

۳-لامی زبانی

دستهٔ دوم: عضلاتی که مبدأشان در روی اعضای مجاور،چسبند گی دارند و عبارتند از:

۱-کامی زبانی

۲-حلقی زبانی

۳-لوزه زبانی

دسـتهٔ سوم: عده ای که مبدأشان هم در روی اعضا و هم در روی اسـتخوان های مجاور می باشـند،این دسته شامل عضلهٔ زبانی تحتانی و عضلهٔ زبانی فوقانی است.

۱-زنخی زبانی

عضله ای است ضخیم و مثلثی شکل که رأس آن در جلو و قاعده اش مانند بادبزنی در داخل زبان پخش می شود.

مبدأ: به توسط الیاف کوتاه وتری در روی زائدهٔ زنخی فوقانی استخوان فك اسفل می چسبد.

مسیر: الیاف عضلانی از یکدیگر جدا شده و مانند بادبزنی به طرف سطح فوقانی زبان استخوان لامی متوجه می گردند.

ص:۱۵

انتها:

۱-الیاف قدامی یا فوقانی،قوسی را تشکیل می دهند که به طرف جلو مقعر است و به رأس زبان منتهی می گردند.

۲-الیاف میانی که همه به مخاط سطح فوقانی و به غشای لامی زبانی متصل می گردند.

۳-الیاف تحتانی یا خلفی در روی کنار فوقانی تنۀ استخوانی لامی می چسبند.

مجاورات: سطح داخلی آن،مجاور عضلۀ همنام طرف مقابل است و بین آن ها در طرف بالا،غشای میانی و در طرف پایین نسج سلولی قرار دارد،سطح خارجی آن مجاور با غدۀ تحت زبانی و مجرای وار تن و شریان زبانی عصب زیر زبانی و عضلات لامی زبانی و نیزه زبانی تحتانی می باشند،کنار قدامی اش مقعر و مجاور با مخاط سطح تحتانی زبان است،کنار تحتانی آن روی عضلۀ زنخی لامی تکیه می کنند.

عمل: الیاف قدامی نوک زبان را به طرف پایین و عقب می کشانند،الیاف میانی زبان را به جلو می برند،الیاف خلفی یا تحتانی زبان و استخوان لامی را به بالا و جلو می کشانند و در صورتی که کلیۀ الیاف این عضله بالاتفاق منقبض گردند،زبان را به طرف کف دهان می گسترانند ! !

عصب: شاخه هایی است از عصب زیر زبانی.

۲-نیزه زبانی

عضله ای است طویل و نازک که از زائدۀ نیزه به قسمت طرفی زبان کشیده شده است.

مبدأ: در روی نقاط ذیل می چسبد:

ص:۱۶

۱–روی قسمت قدامی خارجی نوک زائدهٔ نیزهٔ استخوان گیجگاه.

۲–روی رباط نیزهٔ فکی.

۳–در بعضی موارد روی زاویهٔ فک اسفل و مجاور آن،روی کنار خلفی این استخوان.

مسیر: عضله به طرف پایین و جلو و خارج متوجه شده در حدود انتهای خلفی کنار طرفی زبان به دو دستهٔ الیاف فوقانی و تحتانی تقسیم می گردد.

انتها:

۱–الیاف فوقانی به شکل بادبزنی در روی سطح فوقانی زبان پخش می گردند، این الیاف در طرف عقب عرضاً قرار دارند و هر چه به طرف نوک زبان نزدیک تر شوند،بیشتر به طرف داخل و جلو متمایل می گردند و بالاخره،کلیهٔ آن ها روی غشای میانی منتهی می شوند،باید دانست که خارجی ترین این دسته در امتداد کنار طرفی زبان تا نوک این عضو کشیده می شوند.

۲–الیاف تحتانی از میان رشته های عضلات لامی زبان و زبانی تحتانی عبور نموده و به غشای میانی اتصال می یابند.

مجاورات: این عضله از طرف خارج با غدّهٔ بنا گوشی و عضلهٔ رجلی داخلی و مخاط زبانی و عصب زبانی مجاور است و از طرف داخل با رباط نیزهٔ لامی و عضلهٔ تنگ کنندهٔ فوقانی حلق و عضلهٔ لامی زبانی مجاورت دارند.

عمل: زبان را به طرف بالا و عقب می کشانند.

عصب:

۱–شعبه ای از عصب زیر زبانی.

۲–شعبه ای از عصب صورتی.

۳–لامی زبانی

عضله ای است پهن و نازک و چهار گوش که در قسمت طرفی و تحتانی زبان قرار دارد.

مبدأ: در روی نقاط زیر می چسبد:

۱–روی تنه استخوان لامی مجاور شاخ کوچک آن.

۲–روی سطح فوقانی شاخ بزرگ و در طول کنار خارجی آن.

مسیر: الیاف عضلانی به طرف بالا و کمی به جلو متوجه شده و وقتی که به کنار طرفی زبان رسیدند تغییر جهت داده و تقریباً افقاً به طرف داخل و جلو متوجه شده و از یک دیگر دور می شوند.

انتها: این الیاف در ضخامت زبان با رشته های فوقانی عضلهٔ نیزه زبانی مخلوط شده و به اتفاق آن ها در روی غشای میانی متصل می گردند.

باید دانست که در بعضی اوقات این عضله،شامل دو دسته الیاف مجزا از یکدیگر می باشند،یکی:به نام قاعدهٔ زبانی که از تنهٔ استخوان لامی مجزا می گردد و دیگری:شاخی زبانی که مبدأ آن در روی شاخ بزرگ استخوان لامی است و اغلب در بین این دو دسته فاصله ای موجود است که در صورت تشریح دقیق،ممکن است شریان را نیز در این فاصله مشاهده کرد.

مجاورات: سطح عمقی آن با عضلات تنگ کنندهٔ میانی حلق و زبانی تحتانی و زنخی زبانی و شریان زبانی مجاور است و شریان به طور مایل از عقب به جلو و از پایین به بالا کشیده شده است،اما سطحاً این عضله با عضلات فکی لامی و نیزهٔ لامی و دو بطنی و غدهٔ تحت فکی و مجرای وار تن و اعصاب زبانی و زیر زبانی مجاور است.

ص:۱۸

عمل: عضلات لامی زبانی چپ و راست،بالاتفاق زبان را به طرف پایین می کشانند.

عصب: شاخه ای از عصب زیر زبانی.

۴-کامی زبانی

عضله ای است نازک و طویل که در ضخامت ستون قدامی لوزه قرار دارد.

مبدأ: روی سطح تحتانی شراع الحنک،یعنی در روی سطح تحتانی نیام کامی می چسبد.

مسیر: الیاف عضلانی به طرف پایین و جلو ممتد گشته و قوسی را تشکیل می دهند که تقعّر آن به جلو و بالاست.

انتها: الیاف این عضله در حدود قاعدهٔ زبان از یکدیگر دور شده عده ای عرضاً و پاره ای طولاً پیش رفته و با الیاف عضلهٔ نیزه زبانی،یکی می گردند.

مجاورات: قسمت عمدهٔ این عضله،مجاور مخاط است و چنان که می دانید قسمتی از تنهٔ آن در جلو لوزه قرار دارد.

عمل: زبان را به بالا و عقب می کشانند.

عصب: شعبه ای است از عصب صورتی،ولی در حقیقت،عصب این عضله، شاخه ای است از عصب ریوی معدی که به توسط عصب پیوندی حفره و لامی آن داخل در عصب صورتی می گردد.

۵-حلقی زبانی

عضله ای است نازک که در حقیقت از متفرعات عضلهٔ تنگ کنندهٔ فوقانی حلق می باشد.

مبدأ: چنان که گفته شد الیاف آن جزئی از عضلهٔ تنگ کنندهٔ فوقانی است.

انتها: الیاف فوقانی با رشته هایی از عضلات کامی زبانی و نیزه زبانی در ضخامت زبان مختلف می گردند،ولی الیاف تحتانی آن پس از آن که از زیر عضلهٔ لامی زبان عبور کردند با رشته هایی از عضلهٔ زبانی تحتانی یکی می شوند.

مجاورات: قسمتی از این عضله در زیر عضلهٔ لامی زبانی قرار دارد.

عمل: زبان را به عقب و بالا می کشانند.

عصب: شعبه ایست از عصب زیر زبانی.

۶-لوزه زبانی

عضله ای است پهن و بسیار نازک که همیشه نیز موجود نیست.

مبدأ: روی سطح خارجی پوشهٔ لوزه اتصال می یابد.

مسیر: الیاف آن به طرف جلو و پایین متوجه می شوند.

انتها: عضله در ضخامت قاعدهٔ زبان تغییر جهت داده و عرضاً متوجه خط وسط گردیده و در این نقطه با الیاف عضلهٔ طرف مقابل،متقاطع می گردند.

مجاورات: این عضله ابتدا در سطح خارجی لوزه قرار دارد،ولی در ضخامت زبان در زیر عضلهٔ زبانی فوقانی واقع است.

عمل: بالا برندهٔ قاعدهٔ زبان می باشد.

عصب: شعبه ای از عصب سه زیر زبانی است.

۷-زبانی فوقانی

تنها عضلهٔ فرد زبان است که به شکل تیغهٔ نازکی در زیر مخاط سطح فوقانی زبان از قاعده تا رأس این عضو کشیده شده است:

ص:۲۰

مبدأ: این عضله از سه دسته الیاف میانی و طرفی تشکیل شده است از این قرار:

۱-دستهٔ میانی که در روی غضروف مکبی و چین زبانی مکبی میانی می چسبد.

۲-دسته های طرفی که در روی دو شاخ کوچک استخوان لامی اتصال می یابند.

مسیر: دسته های نامبرده به طرف جلو و بالا و داخل متوجه شده و کمی نیز به عرض آن ها افزوده می گردد و بالاخره با یک دیگر مخلوط گشته و تشکیل تیغهٔ واحدی را می دهند.

مجاورات: سطحاً با مخاط زبان و عمقاً با سایر عضلات زبان که در زیر آن قرار دارند،مجاور است و در طرفین آن عضلات کامی زبانی و حلقی زبانی و نیزه زبانی واقع اند.

عمل: نوک زبان را به بالا و عقب می کشانند و در نتیجه این عضو را کوتاه می نمایند.

عصب: شعبه ای است از عصب زیر زبانی.

۸-زبانی تحتانی

عضله ای است نازک و مسطح و طویل که در سطح تحتانی زبان قرار دارد.

مبدأ: روی شاخ کوچک استخوان لامی می چسبد و نیز عده ای از الیاف حلقی زبانی و نیزه ای زبانی به آن ملحق می گردند.

مسیر: عضله به طرف جلو و بالا متوجه شده و قوسی را می پیماید که تقعر آن به طرف پایین و جلو است.

انتها: در روی سطح عمقی مخاط نوک زبان اتصال می یابد.

مجاورات: این عضله در زیر عضلهٔ نیزه زبانی و بین عضلات زنخی زبانی«در طرف داخل»و لامی زبانی«در طرف خارج»قرار دارد.

ص:۲۱

عمل: زبانی را پایین آورده و به عقب می کشاند و در نتیجه آن را کوتاه می نماید.

عصب: شعبه ای از عصب زیر زبانی.

۹-عرضی

عضله ای است نازک که عرضاً از خط وسط تا کنار زبان کشیده شده است.

شخص چند ساعتی غذا نخورده باشد سفید یا سفید زرد رنگ است.

حبّه های زبان

سطح مخاط زبان صاف و هموار نیست،بلکه دارای برآمدگی هایی است به نام حبّهٔ زبانی که بر حسب شکلشان به چند دسته تقسیم می شوند از این قرار:

۱-حبّه های کاسی شکل که حجمشان از سایر حبه ها بزرگ تر و در وسط هر یک،برآمدگی مدوری است که دور آن را نیز شیاری احاطه نموده است،عدّهٔ آن ها معمولاً نُه است و در جلوی شیار انتهایی و محاذات آن قرار گرفته اند و تشکیل هشت زبانی را می دهند.

۲-حبّه های قارچی شکل که مانند قارچ است که از سر حجیم و یک پایه باریکی تشکیل شده است،عدّهٔ آن ها یک صد و پنجاه الی دویست عدد است که بیشترشان روی سطح فوقانی زبان در جلوی هشت زبانی پراکنده اند.

۳-حبه های نخی شکل،برآمدگی های استوانه یا مخروطی شکل فوق العاده کوچکی هستند که از رأس آن ها استطالهٔ نخی شکل متنوع می گردد،این حبه ها نیز در جلوی هشت زبانی واقعند.

۴-حبه های نیم کروی-بسیار کوچک و در تمام مخاط زبان پخش می باشند.

ساختمان مخاط زبان

این مخاط علاوه بر عروق و اعصاب که بعداً ذکر می شود دارای قسمت های

ذیل است:

الف:مخاط به طور کلی که مانند کلیهٔ مخاطهای بدن از دو طبقهٔ عمقی کوریون و سطحی«پوششی»تشکیل شده است.

ب-غدد،که خود به دو نوعند:یکی غدد فولیکولر و دیگر غدد مخاطی.

۱-غدد فولیکولر که چنان که در شکل خارجی زبان ذکر شد،در عقب هشت زبانی قرار گرفته و مجموعشان را لوزهٔ زبانی می نامند.

۲-غدد مخاطی که غدد خوشه ای هستند و مانند سایر غدد خوشه ای دهان می باشند.

روی هم رفته مجموعهٔ این غدد شبیه به نعل اسبی است که قسمت میانی آن روی ثلث خلفی سطح فوقانی زبان قرار گرفته و شاخه های این نعل در امتداد کناره های زبان واقع است.

انتهای شاخه در روی سطح تحتانی زبان و مجاور رأس آن می باشد و بدین ترتیب می توان آن ها را به سه دسته تقسیم کرد:یکی:دستهٔ خلفی که فرد و میانی است و در عقب هشت زبانی قرار دارد و دیگری:دستهٔ طرفی که به موازات دو کنار زبان از حبه های کاسه ای شکل تا نوک زبان کشیده شده است،سوم:دستهٔ قدامی تحتانی یا دستهٔ نوک زبان که در سطح تحتانی این عضو و در طرفین خط وسط واقع می باشند.این دسته را به اسم غدهٔ بلانده یا غدهٔ نون نیز می نامند.

ج-جوانه های ذائقه،این جوانه ها مخصوص مخاط زبان اند و در ضخامت طبقهٔ پوششی آن قرار گرفته و در حقیقت عضو اصلی ذائقه می باشند.

هر یک از این جوانه ها به شکل بطری ای است که ته آن روی کورین قرار گرفته و گلوی آن عموداً از طبقه های مختلفهٔ سطحی پوششی عبور نموده و بالاخره، دهانهٔ آن در روی سطح آزاد مخاط قرار دارد،از این دهانه چندین استطالهٔ نخی

شکل خارج می گردد به نام مژگان ذائقه.

این جوانه ها فقط در دو نقطه یافت می شوند:

اول: روی حبه های کاسی شکل.

دوم: روی حبه های قارچی شکل.

و بـدین ترتیب محل آن ها در روی کناره های زبان و دو سوم قـدامی کاسـی سـطح فوقانی این عضو و به خصوص در حـدود هشت زبانی است.

اگر قطع عمـودی از یـک حبـه شـکل ملاـحظه می شـود کـه جـوانه هـای نـامبرده بـه خصـوص در سـطوح طرفی حبه هـا قرار دارند،ولی مکان آن ها در روی جعبه های قارچی شکل فقط در حدود انتهای آزاد یا رأسشان می باشند.

عروق و اعصاب زبان

اول،شـرائین: شـریان عمدهٔ این عضو شـریان زبانی می باشد (شاخه ای از شـریان سـبات خارجی) که در زیر عضلهٔ لامی زبانی قرار دارد و از آن دو شاخهٔ عمده مجزا می گردد که در ضـخامت عضـلات زبان پخش می شوند،یکی به نام شاخهٔ پشتی زبان و دیگری موسوم به شاخهٔ نوک زبان.

شرایین فرعی عبارتند از:شاخه هایی از شـرایین کامی تحتانی (شعبه ای از شریان صورتی) و حلقی صعودی (شعبه ای از شریان سبات خارجی).

دوم،آورده: بیشتر وریدهای زبان در سـطح خارجی عضـلهٔ لامی زبان قرار گرفته و بعضـی نیز در سـطح داخلی این عضـله واقع اند،با این آورده با یکدیگر جمع شده، ورید زبانی را تشکیل می دهند که معمولاً با واسطهٔ تنهٔ وریدی درقی زبانی صورتی، به ورید وداج داخلی منتهی می گردند.

سوم،عروق لنفـاوی: عروق لنفاوی نوک زبان،به غـدد لنفاوی زیر چانه منتهی می گردنـد،ولی عروق لنفاوی سایر قسـمت های این عضو به غدد لنفاوی تحت

فکی و غدد قدامی زنجیر وداج داخلی منتهی می گردند.

چهارم،اعصاب: اعصاب زبانی دو نوع تقسیم می شوند از این قرار:

یک:اعصاب محرکه که شعبی از اعصاب صورتی و زیر زبانی می باشند.

اعصاب عضلات نیزه زبانی و کامی زبانی و گاهی نیزه زبان تحتانی،شاخه هایی از عصب صورتی هستند و به علاوه کلیهٔ عضلات زبان از عصب زیر زبانی،عصب می گیرند.

دو اعصاب حسی که شاخه هایی از اعصاب زبانی و زبانی حلقی و ریوی معدی می باشند.

۱-عصب زبانی«شاخهٔ عصب فک اسفل»قسمتی از مخاط را که در جلوی هشت زبانی است عصب می دهد.

۲-عصب زبانی حلقی در ناحیهٔ حبه های کاسی شکل و قسمتی از مخاط زبان که در عقب هشت زبانی قرار دارد پخش می شود.

۳-عصب ریوی معدی با واسطهٔ عصب حنجرهٔ فوقانی مخاط،چین ها و حفره های زبانی مکبی را عصب می دهد.

باید دانست که عموم این اعصاب در ناحیهٔ زبان دارای خاصیّت حس عمومی «حسی»و خصوصی«حساسه»می باشند و در سه نقطهٔ مختلف مخاط زبان پخش می شوند:

۱-در روی حبه های کاسی شکل.

۲-در داخل جوانه های ذائقه.

۳-در داخل غدد زبانی (۱).

---

۱ - ۱) -کالبدشناسی توصیفی نوشتهٔ استادان دانشکدهٔ پزشکی،کتاب ششم ص ۱۰۳ تا ۱۱۶ به نقل از لغت زبان«لغت نامهٔ دهخدا».

عزیزانی که در جستجوی حق و حقیقت هستید و می خواهید به خیر دنیا و آخرت برسید و همای سعادت و خوشبختی را برای ابد در آغوش جان بگیرید، در صفحات گذشته،عظمت خلقت زبان را یافتید و دانستید که خدای عز و جل چه قدرتی در آفرینش زبان تجلّی داده،بجاست که از این نعمت بسیار مهم الهی به طور صحیح استفاده شود و از خرج کردن آن در مواضعی که حضرت او نمی پسندد جداً خودداری کرد.

بنده،اگر بخواهد شکر این نعمت بی نظیر را به پیشگاه حضرت حق ادا کند،در درجهٔ اوّل باید از گناهان مربوط به این عضو و حتی از سخنان بی فایده و بیهوده سکوت کند و در درجهٔ بعد به بیان حق در تمام زمینه های لازم اقدام نماید،چنانچه حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت می فرمایند:

سکوت و حرف نزدن،شعار زندگی آن کسانی است که در حقایق ثابت و محقق،بررسی و رسیدگی کامل کرده اند.

آری،صمت و خاموشی طریقهٔ اهل تحقیق است و شعار کسانی است که به چشم بصیرت در احوال گذشته ها نظر کنند و تغییرات و تبدیلات که بر انبیا و ملوک و اشقیا و سعدا واقع شده تفکّر نمایند،چه معلوم است که این چنین نظر،موجب حیرت است و حیرت و تعجب موجب صمت و سکوت،سکوت از شکوه، سکوت از یاوه گویی،سکوت از هر نوع دروغ و غیبت و تهمت و باطل گویی و از همه مهم تر سکوت در برابر قضا و قدر الهی.

البته،سکوت و صمت زائد بر این از طاقت عموم بیرون است،به همین خاطر فرمود:و جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ.

حفظ زبان در روایات

اشاره

عَنْ عُثْمانِ بْنِ عیسیٰ قالَ:حَضَرْتُ أبَا الْحَسَنِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ قالَ لَهُ رَجُلٌ:

أوْصِنی فَقالَ لَهُ:إحْفَظْ لِسانَکَ تَعِزُّ وَ لا تُمَکِّنِ النّاسَ مِنْ قِیادِکَ فَتُذِلُّ رَقَبَتَکَ (۱).

عثمان بن عیسی می گوید:خدمت حضرت ابو الحسن علیه السلام بودم که مردی به آن جناب گفت:به من توصیه ای بنما.حضرت فرمود:زبانت را نگهدار تا عزیز باشی،و مهار خود را به دست مردم مده،تا از خواری و ذلّت دور بمانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که برای زیارت آن حضرت آمده بود فرمود:

تو را به چیزی راهنمایی نکنم که به خاطر آن خداوند تو را به بهشت برد ؟ عرضه داشت:چرا یا رسول اللّه.فرمود:از آنچه خدا به تو مرحمت فرموده،بپرداز.

گفت:اگر خودم محتاج تر باشم چه کنم ؟ فرمود:ستمدیده ای را یاری کن.گفت:

اگر ناتوان تر از آن ستمدیده باشم.فرمود:بیخردی را هدایت کن.گفتم:اگر خود بدبخت و بیخرد باشم بیش از آن که محتاج به راهنمایی است.فرمود:زبانت را جز از خیر حفظ کن،آیا شاد نیستی که یکی از این صفات در تو باشد و تو را به بهشت کشد (۲).

راستی،حضرت حق برای نجات همه جانبۀ انسان چه درهایی از رحمت و لطف و عنایت به روی انسان باز کرده ؟ !

راهی به سوی سعادت و سلامت وجود ندارد،مگر آن که خداوند مهربان تمام

---

۱ - ۱) -الکافی:۱۳۳/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۱۹۰/۱۲،باب ۱۱۹،حدیث ۱۶۰۴۸؛بحار الأنوار:۲۹۶/۶۸،باب ۷۸،حدیث ۶۸.

۲ - ۲) -الکافی:۱۳۳/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حدیث ۵؛وسائل الشیعه:۱۸۲/۱۲،باب ۱۱۷،حدیث ۱۶۰۲۶؛بحار الأنوار:۲۹۶/۶۸،باب ۷۸،حدیث ۶۹.

انسان ها را به آن راه هدایت فرموده است.

او از هر جهت عاشق انسان و علاقه مند به سعادت آدمی است،میل دارد تمام انسان ها در وادی بندگی وارد شده و از دستورهای سعادتبخش او پیروی کنند،او جهنم و عذاب را برای احدی نمی پسندد و خزی دنیا و آخرت را برای کسی نمی خواهد.

دعوت جناب او،دعوت به دارالسلام و دعوت به خیر و دعوت به سلامت است و دعوت به عاقبت بخیری و دعوت به لقاء اللّه است،اما این انسان است که بین خود و او هزاران حجاب قرار داده است.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ:یا بُنَیَّ إنْ کُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْکَلامَ مِنْ فِضَّهٍ فَإِنَّ السُّکُوتَ مِنْ ذَهَبٍ (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:لقمان به فرزندش گفت:پسرم ! اگر تصور می کنی سخن از نقره است،به حقیقت که خاموشی از طلا است.

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:أمْسِکْ لِسانَکَ فَإِنَّها صَدَقَهٌ تُصَدَّقُ بِها عَلیٰ نَفْسِکَ،ثُمَّ قالَ:

وَ لا یَعْرِفُ عَبْدٌ حَقیقَهَ الایمانِ حَتّیٰ یَخْزُنَ مِنْ لِسانِهِ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:زبانت را حفظ کن که حفظ زبان در حقیقت دستگیری از خودت می باشد،آن گاه فرمود:هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد،مگر این که زبانش را در بند کند.

---

۱ - ۱) -الکافی:۱۱۴/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حدیث۶؛وسائل الشیعه:۱۸۳/۱۲،باب ۱۱۷،حدیث ۱۶۰۲۷؛بحار الأنوار:۲۹۷/۶۸،باب ۷۸،حدیث ۷۰.

۲- ۲) -الکافی:۱۱۴/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حدیث ۷؛مشکاه الأنوار:۱۷۵،باب ۲۰؛بحار الأنوار:۲۹۸/۶۸،باب ۷۸،حدیث ۷۱.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَجاهُ الْمُؤْمِنِ فى حِفْظِ لِسانِهِ (۱).

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:نجات مؤمن در نگهداشتن زبان است.

امام باقر عليه السلام مى فرمود:

عـادت ابو ذر اين بود كه فرياد مى زد:اى دانش خواه ! به حقيقت كه اين زبان كليـدِ خير و شـر است،چنانچه بر طلا و نقره ات مهر مى زنى تا از دستبرد محفوظ بماند، بر زبانت نيز مهر خاموشى بزن،تا از عذاب دنيا و آخرت در امان بمانى (۲).

عيسى بن مريم مى فرمود:

به جز ذكر خدا سخن بسيار مگوييد؛زيرا بسيار گويان جز در ذكر خدا دل هاشان سخت است،ولى نمى دانند (۳).

عَنْ أبى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام:ما مِنْ يَوْمٍ إلّا وَ كُلُّ عُضْوٍ مِنْ أعْضاءِ الْجَسَدِ يُكَفِّرُ اللِّسانَ يَقُولُ:نَشَدْتُكَ اللّهَ أنْ نُعَذَّبَ فيكَ (۴).

امام صادق عليه السـلام فرمود:روزى نيست،مگر اين كه هر عضوى از اعضاى بـدن در برابر زبان كرنش كنـد و بگويد:تو را به خدا قسم خودت را حفظ كن،مبادا من براى تو عذاب بكشم.

عَنْ عَلىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قالَ:إنَّ لِسانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلىٰ جَميعِ جَوارِحِهِ كُلَّ

۱- ۱) -الكافى:۱۱۴/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث ۹.

۲- ۲) -الكافى:۱۴۴/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث ۱۰؛وسائل الشيعه:۱۹۱/۱۲،باب ۱۱۹،حديث ۱۶۰۵۲.

۳- ۳) -الكافى:۱۴۴/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث ۱۱؛بحار الأنوار:۳۰۱/۶۸،باب ۷۸،حديث ۷۵.

۴- ۴) -الكافى:۱۴۴/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث ۱۲؛بحار الأنوار:۳۰۲/۶۸،باب ۷۸،حديث ۷۶.

صَباحٍ فَيَقُولُ:كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ ؟ فَيَقُولُونَ:بِخَيْرٍ إنْ تَرَكْتَنا وَ يَقُولُونَ:اللّهَ اللّهَ فينا وَ يُناشِدونَهُ وَ يَقُولُونَ:إنَّما نُثابُ وَ نُعاقَبُ بِكَ (1).

امام سجاد عليه السلام فرمود:هر بامداد زبان آدمی بر همهٔ اعضای تنش سرکشد و گوید:حالتان چطور است ؟ گويند:اگر ما را رها کنی بخیر است، و می گويند:خدا را خدا را دربارهٔ ما و او را قسم می دهند و می گويند:همانا به خاطر تو يا ثواب گيريم يا به عذاب الهی دچار شويم.

مردی خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله مشرّف شد و عرضه داشت:مرا نصیحتی کن.

فرمود:زبانت را حفظ کن،وای بر تو،آيا مردم را جز روييده های زبان به روی در دوزخ درافکند (2)؟ !

عَنِ الوَشّاءِ قالَ:سَمِعْتُ الرِّضا عليه السلام يَقُولُ:كانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِیْ إسرائيلَ إذا أرادَ الْعِبادَهَ صَمَتَ قَبْلَ ذلِکَ عَشْرَ سِنينَ (3).

وَشّاء می گويد:از حضرت رضا عليه السلام شنيدم می فرمود:هر مردی از بنی اسرائيل می خواست عابد شود،پيش از آن ده سال خاموشی اختيار می کرد.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قالَ فی حِكْمَهِ آلِ داوُدَ:عَلَی الْعاقِلِ أنْ يَكُونَ عارِفاً بِزَمانِهِ مُقْبِلاً عَلیٰ شَأنِهِ حافِظاً لِلِسانِهِ (4).

ص:30

---

1 - 1) -الكافی:2/115،باب الصمت حفظ اللسان،حديث 13؛ثواب الأعمال:237؛وسائل الشيعه:12/189،باب 119،حديث 16046.

2- 2) -الكافی:2/115،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث 14؛بحار الأنوار:68/303،باب 78،حديث 78.

3 - 3) -الكافی:2/116،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث 18؛وسائل الشيعه:12/183،باب 117،حديث 16028؛بحار الأنوار:68/306،باب 78،حديث 82.

4- 4) -الكافی:2/116،باب الصمت و حفظ اللسان،حديث 20؛بحار الأنوار:14/39،باب 3،حديث 20.

امام صادق علیه السلام فرمود:در حکمت آل داود است:بر خردمند است که زمان خود را بشناسد و بر برنامهٔ خودش روی آرد و زبانش را نگهدارد.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:لا یَزالُ الْمُؤْمِنُ یُکْتَبُ مُحْسِناً ما دامَ ساکِتاً فَإذا تَکَلَّمَ کُتِبَ مُحْسِناً أوْ مُسیئاً (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:پیوسته بندهٔ مؤمن نیکوکار نوشته شود،تا وقتی خاموش است و چون به سخن آید نیکوکار یا بدکار نوشته شود.

زبان از نعمت های عظیم الهی و لطائف صنع غریب ربوبی است،زبان جِرمش صغیر و جُرم و طاعتش بزرگ و عظیم است،زبان نهایت طاعت و طغیان عبد است،زبان میدان دار تمام اوضاع باطن و ظاهر است (۲).

آری،این نعمت عظیم و این ودیعهٔ بزرگ الهی چون در سخن گفتن راه انحراف گیرد،گناهان عظیم از او سرزند و چون به راه حق و حقیقت رود طاعات بزرگ و منافع کثیره از او ظهور کند،اگر به ارزیابی تعداد گناهان برخیزیم به این نتیجه می رسیم که سهم عمدهٔ گناهان بر دوش زبان است،چنانچه اگر به ارزیابی طاعات دست زنیم می بینیم قسمت اعظم طاعات سهم زبان است.

بیایید دربارهٔ این عضو فوق العاده حسّاس بیشتر اندیشه کنیم و از عاقبت آزادی زبان و بی بند و باری آن بترسیم که بدترین روز،در فردای قیامت روز زبان است و سخت ترین عذاب در فضای دوزخ،عذاب زبان است.

ص:۳۱

۱- ۱) -الکافی:۱۱۶/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حدیث ۲۱؛الخصال:۱۵/۱،حدیث ۵۳؛بحار الأنوار:۳۰۷/۶۸،باب ۷۸،حدیث ۸۵.

۲- ۲) -محجه البیضاء:۱۹۰/۵،کتاب آفات اللسان.

[وَ هُوَ مِفْتاحُ كُلِّ راحَهٍ مِنَ الدُّنیا وَ الآخِرَهِ وَ الصَّوْنُ مِنَ الْخَطایا وَ الزَّلَلِ وَ قَدْ جَعَلَهُ اللّهُ سِتْراً عَلَی الجاهِلِ وَ تَزَیُّناً لِلْعالِمِ]

منافع سکوت

اشاره

امام صادق علیه السلام در ادامهٔ روایت به فوائد و منافع عظیم خاموشی اشاره کرده می فرماید:

۱-راحتی در دنیا و آخرت

صمت و خاموشی،کلید راحت دنیا و آخرت است؛زیرا انسان خاموش در زندگی دنیا از بسیاری از شرور و خطرات و زیان ها و خسارت ها که محصول بی نظمی زبان و بی بند و باری عضو در گفتار است،در امان می ماند و فضای امان در حقیقت فضای سلامت و راحتی و خوشی است و در زندگی آخرت از شرّ و ضرر عذاب که نتیجهٔ گناهان زبان است،محفوظ ماند و در کنف رحمت الهی،زندگی ابدی خویش را به خوشی و راحت بگذراند.

سخنان بی جای زبان،گفته های خطا،گفتارهای ناهنجار و گفتن آنچه نباید گفت،هم چون زنجیرهایی است که خود انسان را در تنگنای حلقاتش به اسارت می کشد و گاهی دست و پا زدن انسان برای نجاتش از عذابی که در دنیا و آخرت برای خود فراهم آورده،بی فایده است.

ص:۳۲

۲–حفظ از لغزش ها

کم گویی و به خصوص خاموشـی و صـمت موجب مصون مانـدن از لغزش هـا و خطاهاست،چرا که اکثر گناهان منشأش زبان است و چون زبان محبوس شود، بدون شک انسان از اکثر گناهان به خصوص ظلم در حق دیگران محفوظ خواهد ماند.

خداوند مهربان،خاموشـی را برای جاهل ستر و حجاب از عیوب درونی و برای عالم و دانشمند صمت و خاموشی را زینت قرار داده است،چرا که جاهـل چون بـدون علم و معرفت است،هرگاه ملازم و مصاحب خاموشـی باشـد،احوالات درونش نزد مردم پوشیده است و به خاطر این پوشیدگی از رسوایی و افتضاح مصون است و عالم با آن که هر چه می گوید،سرچشمه اش دانش و حقیقت است، در عین حال خاموشی،برای او وقار و زینت است که عالم پر حرف در نزد مردم چندان اعتبار و ارزش ندارد.

ص:۳۳

[وَ فِيهِ عَزْلُ الْهَوىٰ وَ رياضَهُ النَّفْسِ وَ حَلاوَهُ العِبادَهِ وَ زَوالُ قَساوَهِ القَلْبِ وَ الْعَفافُ وَ الْمُرُوَّهُ وَ الظَّرْفُ]

۳–دوری از هوا

خاموشی باعث دوری از هواست،هوای نفسی که علّت گمراهی اکثر مردم عالم شده است.

نفس،عجیب از شنیدن لغو و سخنان بی فایده و کلمات ناحق در حق دیگران لذت می برد،خاموشی در حقیقت مبارزه ای جانانه با این دشمن خطرناک درونی است که اگر این خاموشی ادامه پیدا کند،بدون تردید به حکومت هوای نفس این شیطان پر قدرت و خطرناک درونی خاتمه داده می شود و به عزل این ستم پیشه برای همیشه می انجامد.

راستی،با تمام وجود باید از خطرات سنگین هوای نفس که اکثراً از نوک زبان، هم چون شعله های آتش جهنم آشکار می گردد به حضرت حق پناه برد.

۴–تربیت و ریاضت نفس

و نیز در خاموشی،تربیت و ریاضت نفس قرار دارد که نفس را اگر از گناهان زبان به وسیلهٔ خاموشی بتوان بازداشت و در زمینهٔ سخن گفتن اگر بتوان به او سختی داد،بازداشتنش از سایر گناهان،کار ساده ای خواهد شد و به نظر می رسد که

مهم ترین ریاضت در میان ریاضت ها مسئلۀ پر منفعت صمت و خاموشی است،در آثار اسلامی آمده که از عمده ترین علل،برای رسیدن به بارگاه رحمت و یافتن اسرار ملکوت،ترک هر کلام به جز کلام حقّ است.

۵-چشیدن شیرینی عبادت

از فوائد خاموشی،چشیدن شیرینی عبادت و از بین رفتن قساوت قلب است و این مسئله معلومی است،چرا که هر گناه هم چون حجابی بین عبد و خداست و هر حجابی علّت دوری محب از محبوب است،در صورتی که گناهان گوناگون، به خصوص گناهان متنوع زبان پرده ها بر آیینۀ روح الهی انسان،انداخته باشد، چگونه می توان از عبادت لذّت برد که چشیدن لذت عبادت به وقتی است که بین روح عبد و مولایش فاصله ای و حجابی نباشد.

گناهان زبان از عمده ترین علل قساوت قلب است و قلب قسی از بسیاری از عنایات و برکات الهیه و فیوضات ربانیه و لطایف رحمانیه محروم است،خاموشی پیشه کنید،تا لذت عبادت را بچشید و دل هم چون صفحۀ آیینه نورانی کنید.

چون حجاب ها برداشته شود و قساوت قلب از میان برود،روح و دل خانۀ اسرار گردد و شب تیرۀ گناه به روز طاعت مبدّل شود و یار روح پرور و دل نواز، انیس جان و هم نشین دل گردد. آن که رفت از نظرم گر ز درم باز آید

ص:۳۵

در ره عشق چنان بی کس و یارم که کنم

۶–عفت و مروت

و نیز از منافع خاموشی،عفت و مروّت است،عفت از ارتکاب مناهی و معاصی؛زیرا به حکم عقل،هر کس حول و حوش قرقگاه چرید،امکان افتادنش در آن می رود.

آری،هر کس به زیاده گویی عادت کند،عاقبت به هر گفتار ناپسندی دچار آید، کم گویی و خاموشی مورّث عفت نفس است.

و نیز از صمت،مروّت حاصل آید،چرا که معنی مروّت عمل کردن است به آنچه از نظر حق سزاوار است و لایق زبان،نطق به ضروریات است چه ضروری دنیوی چه ضروری اخروی،چون خاموشی ادامه پیدا کند،صفت مروّت برای زبان حاصل شود و خلاصهٔ کلام این که خاموشی،زبان را در دو سنگر الهی عفت و مروّت–هم چون سربازی تسلیم مقام ما فوق–حفظ خواهد کرد.

۷–حسن خلق

و نیز خاموشی،علت کیاست و حسن خلق است،چه بسیار گفتن و بسیار شنیدن مورث تنگ خلقی یا بد خلقی است.

ص:۳۶

[فَاَغْلِقْ بابَ لِسانِکَ عَمّا لَکَ مِنْهُ بُدٌّ لا سِیَّما إذا لَمْ تَجِدْ أهْلًا لِلْکَلامِ وَ الْمُساعِدَ فِی المُذاکَرِهِ لِلّهِ وَفِی اللّه]

سکوت و ضرورت آن

تا مجبور نشوی لب به سخن باز مکن،با توجه به این که معایب و مفاسد زیاده گویی را دانستی،پس لب گشودن،جز در ضرورت صحیح نیست به خصوص،وقتی که شنونده،اهل و یار مناسبی را برای گفتگو برای خدا و در راه خدا،نیافتی.

عارف بزرگوار مصطفوی در شرح جملهٔ بالا می گوید:

آری،آنان که به حقایق و اسرار الهی آگاه شدند،سکوت اختیار کردند. هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

سخن زیاد گفتن،علامت نادانی و دور بودن از حقیقت است.

الْعِلْمُ نُقْطَهٌ کَثَّرَها الْجاهِلُونَ (۱).

علم نقطهٔ روشن و معلومی است که جاهلان آن را زیاد کرده اند.

در هر موضوع،حق مطلب در یک جملهٔ کوتاه خلاصه می شود،ولی افرادی که به حق مطلب نرسیده اند،ده ها احتمال و شقوق ذکر نموده و بعد از احتمالات

۱- ۱) -عوالی اللآلی:۱۲۹/۴،حدیث ۲۲۳.

و ذکر برهان و استدلال،باز به حقیقت مطلب توجه پیدا نکرده و از حق منحرف می شوند.

و حقّ مطلب این است که کسی که در هر موضوعی به حقیقت آن که یک نقطهٔ بیش نیست نرسیده است،باید لب از گفتار فرو بندد و با احتمالات و اوهام و متشابهات،اذهان و افکار دیگران را مشوش و منحرف نکند و با گفتن نمی دانم که نصف علم است و واقعیّت دارد،خود و دیگران را راحت و آسوده خاطر سازد.

ص:۳۸

[وَ کانَ الرَّبیعُ بنُ خُثَیْم یَضَعُ قِرْطاساً بَیْنَ یَدَیْهِ فَیَکْتُبُ کُلَّ ما یَتَکَلَّمُ بِهِ ثُمَّ یُحاسِبُ،نَفْسَهُ فی عَشِیَّتِهِ ما لَهُ وَ ما عَلَیْهِ وَ یَقُولُ:آهِ ! نَجَا الصّامِتُونَ وَ بَقینا وَ کانَ بَعْضُ أصْحابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَضَعُ حَصاةً فی فَمِهِ فَإذا،أرادَ أنْ یَتَکَلَّمَ بِما عَلِمَ أنَّهُ لِلّهِ وَفِی اللّهِ وَ لِوَجْهِ اللّهِ،أخْرَجَها مِنْ فَمِهِ وَ إنَّ کَثیراً مِنَ الصَّحابَهِ،رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ کانُوا یَتَنَفَّسُونَ،الصُّعداءَ وَ یَتَکَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرضی]

سکوت اولیای خدا

ربیع بن خثیم در ابتدای هر روز کاغذی در پیش روی می نهاد و هر چه از دهانش خارج می شد می نوشت،چون شب می رسید نوشته را می خواند و نفس خود را با آن نوشته محاسبه می کرد و می گفت:آه ! خاموشان نجات یافتند و ما بسیار گویان در بدبختی ماندیم.

بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ ریزه ای در دهان می گذاشتند و چون می خواستند حرف بزنند فکر می کردند،اگر آن حرف برای خدا و در راه خدا و لوجه اللّه بود،سنگریزه را در آورده و آن حرف الهی را می زدند و سپس به خاموشی فرو می رفتند و اگر پس از فکر می یافتند که آن حرف برای خدا نیست، سنگ ریزه را بیرون نمی آوردند و به خاموشی ادامه می دادند.

ص:۳۹

بسیاری از صحابهٔ آن جناب،اکثر اوقات ساکت بودند و آه پر درد از سینه می کشیدند و بر سبیل ندرت حرف می زدند،به نحوی که حرف زدن آنان شبیه بیماران ضعیف و خسته از مرض بود.

ص:۴۰

[و إنَّما سَبَبُ هَلاكِ الْخَلْقِ وَ نَجاتِهِم الْكَلامُ وَ الصَّمْتُ]

سبب هلاکت خلق

آری،بدون شک سبب هلاکت و نجات مردم سخن و خاموشی است.

کسی که با کلام و شایعه مردم را ترسانده و یا شخصیّت آنان را گرفته و برای اسارت عباد حق،به هزار خدعه و مکر از طریق کلام،توسّل جسته و یا با کلام باطل هزاران بندهٔ حق را به گمراهی کشیده،جز این است که خود را به هلاکت ابدی دچار کرده ؟

و کسی که با سخن خود،مال مردم را به غارت داده و جان شیرین جاندار،از او گرفته و عرض و آبروی آبرودار را به باد داده،آیا خود را به چاه هلاکت نینداخته ؟

ولی کسی که از تمام این امور خاموش بوده،سبب نجات خود را فراهم آورده و در پیشگاه حضرت دوست برای خود،کسب آبرو کرده است.

آری،باید خیمهٔ زندگی از خاکدان عصیان بیرون زده و در بستان معرفت جای باز کرده و مقیم دیار عبادت و طاعت شویم،تا از نسیم مهر و عنایت و رحمت و لطف حضرت یار،زنده گشته و به نعمت ابدی متنعم شویم.

به قول عاشق وارسته،فیض بزرگوار: خیز تا زین خاکدان بیرون رویم

راست از هم صحبتی های کجان

ص:۴۲

[فَطُوبى لِمَنْ رُزِقَ مَعْرِفَهَ عَيْبِ الْكَلامِ وَ صَوابِهِ وَ فَوائِدِ الصَّمْتِ فَإنَّ ذلِکَ مِنْ أخْلاقِ الأنْبِیاءِ وَ شَعائِرِ الأصْفِیاءِ]

شناخت معایب کلام

خوش به حال آن کس که از طریق عنایت حق کلام معیب و صواب و فوائد خاموشی را شناخته که خاموشی،اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان حق است.

[وَ مَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْکَلامِ أحْسَنَ صُحْبَهَ الصَّمْتِ،وَ مَنْ أشْرَفَ عَلى لَطائِفِ الصَّمْتِ وَ ائْتُمِنَ عَلى خَزائِنِهِ کانَ کَلامُهُ وَ صَمْتُهُ عِبادَهً]

هر که قدر و اندازهٔ کلام را بشناسد و به صحیح و غلط و حق و باطل آن راه برد، البته مصاحبت و رفاقت با خاموشی را نیکو خواهد شمرد و هر که بر لطایف و فواید خاموشی آگاه شد و خاموشی را نگهبان امین اسرار و حقایق قلبی خود قرار داد، کلام و سکوتش عبادت است.

ص:۴۳

[وَ لا يَطَّلِعُ عَلىٰ عِبادَتِهِ هٰذِهِ إِلّا الْمَلِكُ الْجَبّارُ]

بر قدر و قیمت و عظمت این بندگی،جز خدای آگاه کسی آگاه نیست.

به قول عارف معارف،شیخ حسن مصطفوی:

تشخیص سخن گفتن که آیا موافق رضای پروردگار متعال است و آیا بر خلاف هوا و هوس و خودنمایی است و آیا به منظور اظهار حق و روی اخلاص در نیّت است و آیا نفسانی و آیا موجب نورانیّت قلب خواهد شد یا موجب کدورت و ظلمت و آیا به صلاح دین و شرع است یا به ضرر دین ؟ کار هر کسی نیست.

انبیا و اولیا و آنان که دل های منور و پاک دارند،می توانند این قسمت ها را تشخیص دهند و از عهدهٔ این موضوعات به خوبی برآیند و باید افراد متوسط تا می توانند کمتر سخن بگویند و پیش از سخن گفتن،اگر چه یک جمله و بلکه یک کلمهٔ آری یا نه باشد،مختصر تأمّلی نمایند،یعنی متوجه باشند که حرفی را که می خواهند بزنند،روی خودنمایی و هوا پرستی و یا اهانت به دیگری و تحقیر و یا به مقتضای حسد و خودبینی و سایر صفات ذمیمهٔ نفسانی صورت نگیرد.

خداوندا ! در زبان و در سخن گفتن آن،چه خطرهاست و چه انسان هایی در طول حیات به وسیلهٔ ریسمان زبان به قعر جهنم افتادند و چه نیکانی بد شدند و چه پاکانی در کنار زبان آلوده گشتند ؟

خداوندا ! ما در برابر این عضو عظیم آن گونه که باید قدرت حفظ خود را

نداریم،بر ما بیچارگان و ضعیفان رحمت آور و دست ناتوان را بگیر و از شر هر گناهی به خصوص،گناهان زبان حفظ فرما و قفل خاموشی از غیر حق برای ابد بر زبان ما بگذار.

این بندۀ خطاکار در مقام مناجات با حضرت حق و التماس به پیشگاه با عظمت دوست و بارگاه رحمت حضرت یار عرضه داشته ام:

ای کرمت روشنی زندگی***بندگیت چشمه پایندگی

ارض و سما جمله زمین بوس تو*** نغمه عشق است زناقوس تو

لذت عالم همه در یاد تست*** خاطر عشاق درت شاد تست

گلشن عالم زتو دارد صفا*** درد همه از تو رسد بر شفا

درد من ای دوست گناه من است*** سوی عنایات تو راه من است

گر نپذیری چه کند بنده ات*** چیست بگو چاره شرمنده ات

زنگ گنه بر دل من چیره بین*** روز مرا از سیهی تیره بین

دامن آلوده من ننگ من*** وای بر این صلح من و جنگ من

کاش نبودم به جهان ای حبیب***تا که نمی گشت گناهم نصیب

ای غم تو روشنی شام من*** محو کن از بزم گنه نام من

کام مرا داروی غفران بریز*** آبرویم پیش پیمبر مریز

بار گنه پاک کن از نامه ام*** مغفرت خویش نما جامه ام

غرقه دریای کرم کن مرا*** مرغ نواخوان حرم کن مرا

داغ غمت بر دل مسکین گذار*** تا که بنالد به درت زارزار

باب ۲۸ در بیان راحت

اشاره

ص:۴۶

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

لا راحَهَ لِمُؤْمِنٍ عَلَی الْحَقیقَهِ إلّا عِنْدَ لِقاءِ اللّهِ،وَ ما سِویٰ ذٰلِکَ فَفی أرْبَعَهِ أشْیاءَ:

صَمْتٌ تَعْرِفُ بِهِ حالَ قَلْبِکَ وَ نَفْسِکَ فیما یَکُونُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ باریکَ.وَ خَلْوَهٌ تَنْجُو بِها (وَ حِلْمٌ تَنْجُو بِهِ) مِنْ آفاتِ الزَّمانِ ظاهِراً وَ باطِناً.وَ جُوعٌ تُمیتُ بِهِ الشَّهَواتِ وَ الْوَسْواسَ.وَ سَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَکَ وَ تُصَفّی بِهِ طَبْعَکَ وَ تُزَکّی بِهِ رُوحَکَ.

قالَ النبیُّ صلی الله علیه و آله:مَنْ أصْبَحَ آمِناً فی سِرْبِهِ،معافی فی بَدَنِهِ وَ عِنْدَهُ قُوتُ یَوْمِهِ فَکَأَنَّما حیزَتْ لَهُ الدُّنْیا بِحَذافیرِها.

وَ قالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّهٍ:فی کُتُبِ الْأَوَّلینَ کانَ مَکْتُوباً:یا قَناعَهُ ! العِزُّ وَ الْغِنیٰ مَعَکِ فازَ مَنْ فازَ بِکِ.

قالَ أبُو ذَرٍّ رحمه الله:هُتِکَ سِتْرُ مَنْ لا یَثِقُ بِرَبِّهِ وَ لَوْ کانَ مَحْبُوساً فِی الصُّمِّ الصَّیاخیدِ.

فَلَیْسَ أحَدٌ أخْسَرَ وَ أذَلَّ وَ أنْزَلَ مِمَّنْ لا یُصَدِّقُ رَبَّهُ فیما ضَمِنَ لَهُ وَ تَکَفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أنْ خَلَقَهُ وَ هُوَ مَعَ ذلِکَ یَعْتَمِدُ عَلیٰ قُوَّتِهِ وَ تَدْبیرِهِ وَ جُهْدِهِ وَ یَتَعَدّیٰ حُدُودَ رَبِّهِ بِأسْبابٍ قَدْ أغْناهُ اللّهُ تَعالی عَنْها.

ص:۴۹

[لا راحَهَ لِمُؤْمِنٍ عَلَی الْحَقیقَهِ إلّا عِنْدَ لِقاءِ اللّهِ]

حقیقت راحتی

در این حدیث بسیار مهم،وجود مقدّس حضرت صادق علیه السلام مسئلهٔ راحتی و خوشی و امنیّت را گوشزد می فرمایند که آن خوشی و راحتی که فرزندان آدم به دنبال آن هستند،یافت نمی شود.

راحتی آن است که به دنبالش رنج و زحمت دوباره نباشد و الّا آنچه به دنبالش مشقّت و زحمت است،راحت نیست و راحت به معنای حقیقی در این دنیا برای کسی مقرّر نشده است.

در حدیث قدسی آمده:

من راحتی را در آخرت قرار دادم و مردم در دنیا دنبال آن هستند (۱).

راحت به هنگام لقای حق به مؤمن می رسد و هیچ مؤمنی به خاطر نور ایمانش.

توقع راحت در این دنیا ندارد،دنیا جای کوشش و زحمت و عمل است و به فرمودهٔ حضرت علی علیه السلام:

ألا وَ إنَّ الْیَوْمَ الْمِضْمارَ وَ غَداً السِّباقَ وَ السَّبَقَهُ الْجَنَّهُ وَ الْغایَهُ النّارُ (۲).

ص:۵۰

۱- ۱) -مشکاه الأنوار:۳۲۸.

۲- ۲) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۲۸؛غرر الحکم:۱۲۷،حقیقه الدنیا،حدیث ۲۱۵۴.

امروز،زمان زحمت و مشقّت و رنج و حرکت و تکاپو است و فردا روز سبقت و مسابقه است،آنان که در این جهان،زحمت صحیح و رنج به حق کشیدند، در مسابقهٔ فردا برندهٔ بهشت اند و آنان که در مسیر حق به تکاپو برنخاستند، پایان عقب ماندگیشان دوزخ است.

[يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ] (۱).

ای انسان ! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی.

و نیز در آیهٔ کریمهٔ ذیل توجه نماییم:

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی كَبَدٍ] (۲).

همانا،ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.

از روز نخستین حیات که در تنگنای رحم با مشقّت های بسیار به سر می برد،تا با فشار و زحمت،ولادت یافت و ادوار مختلف زندگی را از شیرخوارگی تا پیری و فرتوتی،همه را در سختی های گوناگون و مشقّات و زحمات فراوان سپری نمود، نشانهٔ این است که هر کسی در این دنیا،چه مؤمن و چه غیر مؤمن در چهارچوب رنج و زحمت است و راحتی برای او در هیچ مرحله و دوره ای نیست،روشن می شود که دنیا محل راحت و استراحت نیست،بلکه خانهٔ رنج و مشقّت و زحمت و کوشش و مرارت و تکاپو است.

کوشش حق و تکاپوی باطل

آری،همان طور که از قرآن مجید استفاده می شود و روایات و آثار اسلامی هم

۱- ۱) -انشقاق (۸۴):۶.

۲- ۲) -بلد (۹۰):۴.

دلالت دارد و زندگی انسان ها نیز شاهد زنده ای بر مسئله است،دنیا جای راحت و استراحت نیست و امکان راحت و استراحت هم به آن معنایی که مردم در جستجویش هستند،در این خانۀ محدود برای کسی فراهم نمی باشد.

انسان بخواهد یا نخواهد،باید برای ادامۀ حیات،همراه با رنج و زحمت و کوشش و مشقّت باشد.

چیزی که هست اگر کوشش و زحمت انسان بر اساس معیارهایی که قرآن و نبوت و امامت ارائه می کنند انجام بگیرد،از پی این رنج و زحمت و کوششی که مطابق با معیارهای الهی،انجام گرفته،نعمت ابد حق و روح و ریحان و راحت و استراحت ابدی است،چنانچه قرآن کریم در آیات زیر دلالت دارد:

[الَّذِینَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰائِزُونَ* یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوٰانٍ وَ جَنّٰاتٍ لَهُمْ فِیهٰا نَعِیمٌ مُقِیمٌ* خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ] (۱).

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند،منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ تر و برتر است،و فقط اینانند که کامیابند.*پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای آنان در آن ها نعمت های پایدار است،مژده می دهد.* همواره در آنجا جاودانه اند؛یقیناً نزد خدا پاداشی بزرگ است.

شما در ایمان و توابع و آثار آن و هجرت و مسائل مهم آن و جهاد و آن همه تبعاتی که برای آن هست اندیشه کنید،ببینید مؤمن مهاجر مجاهد،در این دنیا با چه رنج ها و مشقّت ها و زحمت هایی روبرو است و سپس در دو آیۀ بعد دقت کنید

۱- ۱) -توبه (۹):۲۰-۲۲.

که نتیجهٔ این کوشش چه اجر گرانبهایی از رحمت و رضوان و نعیم مقیم است.

آری،بر اساس وعدهٔ حتمیهٔ الهیّه،کوشندگان در راه حق از اجر عظیم و نعمت جاوید و رضایت حضرت حق برخوردارند.

به قول حکیم فرزانه سنایی غزنوی:

تا معتکف راه خرابات نگردی***شایسته ارباب کرامات نگردی

از بند علائق نشود نفس تو آزاد ***تا بنده رندان خرابات نگردی

در راه حقیقت نشوی قبله احرار*** تا قدوه اصحاب لباسات نگردی

تا خدمت رندان نگزینی به دل و جان*** شایسته سکّان سماوات نگردی

تا در صف اول نشوی فاتحه قل*** اندر صف ثانی چو تحیّات نگردی

شه پیل نبینی به مراد دل معشوق ***تا در کف عشق شه او مات نگردی

تا نیست نگردی چو سنایی زعلایق*** نزد فضلا عین مباهات نگردی

محکم نشود دست تو در دامن تحقیق*** تا سوخته راه ملامات نگردی

و اگر کوشش و زحمت و رنج و تکاپوی انسان که چاره ای از آن ندارد،برخلاف معیارهای اصیل الهی باشد،زحمات انسان در پایان کار بر باد رفته و برای انسان حاصلی،جز حسرت و ندامت و عذاب جهنم برجای نخواهد گذاشت،چنانچه آیات زیر وضع آنان را می نمایاند.

[وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خٰاشِعَةٌ* عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ* تَصْلیٰ نٰاراً حٰامِیَةً* تُسْقیٰ مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ* لَیْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَرِیعٍ* لاٰ یُسْمِنُ وَ لاٰ یُغْنِی مِنْ جُوعٍ] (۱).

در آن روز چهره هایی زبون و شرمسارند؛*[آنان که همواره در دنیا] کوشیده اند و خسته شده اند [و سرانجام سودی نیافته اند]*در آتشی سوزان

۱- ۱) -غاشیه (۸۸):۲-۷.

درآینـد.*آنان را از چشـمه ای بسـیار داغ می نوشانند؛*برای آنان طعامی جز خار خشک و زهرآگین وجود ندارد*که نه فربه می کند و نه از گرسنگی بی نیاز می نماید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

فَرُبَّ دائِبٍ مُضَیِّعٌ وَ رُبَّ کادِحٍ خاسِرٌ (۱).

چه بسا فعال پرحرکت و حرارتی که نابود کننده است و چه بسا به رنج کوشنده ای که زیانکار و ضرر کننده.

وضع اکثر مردم امروز،به خصوص در اروپـا و آمریکـا و کشورهـای کمونیسـتی و بعضـی از کشورهـای به ظـاهر اسـلامی در حقیقت مصداق دو جملۀ بالاست،چه زحمت ها که می کشـند،چه رنج ها که می برند،چه مشـقّت ها که تحمّل می نمایند آن هم در راه پول و مقام،آن هم به قیمت قتل و غارت و عاقبت،تمام اموال را بجای می گذارنـد و مقام را از دست می دهنـد و با پرونده ای که جز در جنایت مسابقه ای نداشتند به محکمۀ عدل الهی وارد شده و به حکم حضرت حق به اشدّ عذاب دچار می گردند.

حرکت انسان در دنیا

اشاره

صاحب«ترجمه و تفسیر نهج البلاغه»گفتار محکمی دارد بدین قرار (۲):

شاید بتوان گفت عمومی ترین پدیده ای که در کرۀ خاکی فراگیر همۀ جانداران است،حرکت و جنبش است.

۱- ۱) -نهج البلاغه:خطبۀ ۱۲۹؛بحار الأنوار:۱۰۸/۱۰۰،باب ۲،حدیث ۸.

۲- ۲) -ترجمه و تفسیر نهج البلاغه:۱۵۶/۶.

در حقیقت،جاندار منهای حرکت مساوی است با جاندار منهای جان،چنان که انسان منهای اندیشه،مساوی است با انسان منهای انسانیّت.این یک مسئلهٔ روشنی است که برای اثباتش نیازی به استدلال و جروبحث وجود ندارد.

آنچه مهم است این است که اکثریت اسف انگیز بنی نوع انسان،حرکت به معنای طبیعی محض آن را،دلیل موجودیت خود تلقی می کنند.آنان استدلالی که به«من هستم»می آورند،این است که می توانند راه بروند،مکان خود را تغییر دهند،از یک موضع گیری به موضع گیری دیگری منتقل شوند،روابط خود را با طبیعت و انسان ها دگرگون نمایند.

در دوران ما این گونه دلایل با حرکت های سریع تر مثلاً هزار کیلومتر در یک ساعت با هواپیمای مدرن تقویت شده اند.

این حرکت همان مقدار دلیل موجودیّت انسان است که حرکت کازارها و کهکشان ها و حرکت الکترون ها و حرکت عقرب و افعی و یک مگس در لجنزار، دلیل موجودیّت این موجودات می باشد.

سرعت حرکت انسان چگونه می تواند با سرعت حرکت نور قابل مقایسه باشد.

ولی می دانیم که حرکت نور کم ترین ارزشی در برابر حرکت دست یک انسان ندارد که برای خورانیدن یک جرعهٔ شربت برای بیماری که نیاز به آن دارد،به کار می افتد.

حرکت یک انسان از کرهٔ زمین به کرهٔ ماه با یک تحول انقلابی درونی وی از پستی به اوج انسانیّت چگونه قابل مقایسه می باشد ؟

اگر یک انسان با سرعتی فوق سرعت نور-اگر قابل تصور باشد-همهٔ کهکشان ها را در هم نوردد و برگردد،ولی دو قدم برای انسانی که در آتش می سوزد و یا در آب غرق می شود،حرکت نکند چه کاری انجام داده است ؟

ص:۵۵

حرکت،مطلوب ما انسان هاست،اما آن حرکتی که در اصطلاح رهروان کوی حقیقت،معراج نامیده می شود.

در دوران ما مسابقه،در سرعت حرکت به شدّت در جریان است،این مسابقه تنها برای سلطهٔ به کرات فضایی است که اگر تکاپوهای زمینی برای سبقت گرفتن در میدان تنازع در بقا کفایتشان نکند،از تسخیر کرات فضایی بهره برداری نموده و در همان دور دست ها به تعقیب یکدیگر خواهند پرداخت.

اگر این حرکت ها،سیر و سیاحت ها در کرات و فضاهای بسیار دور برای مسابقه در خواندن کتاب تکوینی الهی و بهره برداری از حیات معقول انجام می گرفت، اولین نتیجه ای که می داد،خواب آرام چهار میلیارد و نیم نفوس کرهٔ زمین بود که از آغاز حرکت به فضاها و کرات راه نیافته است که آیا شیپور مسابقه را برای آدم کشی، امروز به صدا در می آورند یا فردا ؟ !

در عنوان بحث گفتیم:زندگی آدمی حرکتی طبیعی است که فقط از آغاز هشیاری به حرکت انسانی،تحول می یابد و دنیا برای او میدان مسابقه می گردد، مسابقه در خیر و کمال.

مسابقه در قرآن

معنای مسابقه،آن مفهوم معمولی و رایج در میان مردم نیست که با تحرک حسّ رقابت صورت می گیرد،بلکه منظور این است که هشیاران زنده و هدف دار،با مشاهدهٔ عظمت و کمال رهروان منزلگه حقیقت به هیجان و تکاپو وادار می شوند و خود را اعضایی از آن کاروان تلقی می کنند که حتی اگر سبقت بر آنان بگیرند بر می گردند و گرفتن از دست آنان را وظیفه و عامل سرعت در حرکت می دانند.در آیات قرآنی در چند مورد دستور به مسابقه داده شده است نه مسابقه در میدان

تنازع در بقا و خونریزی،بلکه برای پاک شدن از آلودگی ها و ورود بر جاذبهٔ لقاء اللّه.

[سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ] (۱).

سبقت جویید به آمرزشی از سوی پروردگارتان.

و نه برای انحصار قدرت در راه سلطه گری و برچیدن بساط مسابقه در فضیلت و شرافت و تقوای انسانی.

[أُولٰئِکَ یُسٰارِعُونَ فِی الْخَیْرٰاتِ وَ هُمْ لَهٰا سٰابِقُونَ] (۲).

اینانند که در کارهای خیر می شتابند،و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می گیرند.

سنایی غزنوی در باب نصیحت به انسان برای تکاپو در راه حق می گوید:

خیز ای دل زین بر افکن مرکب تحویل را***وقف کن بر ناکسان این عالم تعطیل را

پاک دار از خط معنی حرف و رنگ و بوی را*** محو کن از لوح دعوی نقش قال و قیل را

دست ابراهیم باید بر سر کوی وفا ***تا نبرّد تیغ برّان حلق اسماعیل را

مرد چون عیسی مریم باید اندر راه صدق*** تا بداند قدر آیات و حروف انجیل را

۱- ۱) -حدید (۵۷):۲۱.

۲- ۲) -مؤمنون (۲۳):۶۱.

در شب تاری کجا بیند نشان پای مور***آن که او در روز روشن هم نبیند پیل را

هر کسی بر تخت ملکت کی تواند یافتن*** هم چو گیسوی عروسان دسته زنبیل را

خیز و اکنون خیز کان ساعت بی حسرت خوری*** چون ببینی بر سر خود تیغ عزرائیل را

آری،به فرمودۀ حضرت صادق علیه السلام:

برای مؤمن راحتی نیست مگر به وقت لقای حق.

لقای حق به فرمودۀ قرآن در صورتی میسر است که انسان تمام دوران عمر را در سایۀ ایمان و عمل صالح به سر آرد.

[فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ یُشْرِکْ بِعِبٰادَهِ رَبِّهِ أَحَداً] (۱).

پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد،پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

ص:۵۸

۱- ۱) -کهف (۱۸):۱۱۰.

[وَ ما سِوىٰ ذٰلِکَ فَفى أرْبَعَهِ أشْياءَ:صَمْتٌ تَعْرِفُ بِهِ حالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فيما يَكُونُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ باريكَ.وَ خَلْوَهٌ تَنْجُو بِها (و حِلْمٌ تَنْجُو بِه) مِنْ آفاتِ الزَّمانِ ظاهِراً وَ باطِناً.وَ جُوعٌ تُميتُ بِهِ الشَّهَواتِ وَ الْوَسْواسَ.وَ سَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَكَ وَ تُصَفّى بِهِ طَبْعَكَ وَ تُزَكّى بِهِ روُحَكَ]

راحتی مؤمن در دنیا

اشاره

در قسمت اول روایت،حضرت صادق علیه السلام فرمود:برای مؤمن راحتی وجود ندارد،در این قسمت می فرماید:راحت مؤمن در این دنیا در چهار امر معنوی است.

۱-راحتی در خاموشی

اشاره

خاموشی مقارن با فکر،آن هم فکری که برایت معرفت آرد،معرفت به حال قلب و نفست در آنچه که بین تو و خداست.

در حقیقت،این خاموشی برای تو باید یک سفر معنوی الهی باشد که در این سفر برای قلب و نفس،غنیمت آوری و از دامن هر دو،آنچه ضرر دارد پاک کنی که خاموشی مورث فکر عبادتی بس بزرگ است،در میدان این عبادت است که انسان به وضع قلب و نفس خویش آشنا می شود،تا جایی که نفس را تجلی گاه اسما

و صـفات کرده و قلب را پس از شسـتشوی کامل،حرم خدا می نماید و در حقیقت در سایهٔ این خاموشی یعنی به خود رسیدن،تمام حجاب های بین نفس و قلب و حضرت حق را از میان برمی دارد و به تمام معنی،بنده ای خالص و مخلص می گردد.

این خاموشی یعنی در خود فرو رفتن و خویش را بازرسی کردن،در حقیقت مجاهده در راه خداست و در این مجاهده باید به انتظار عنایات و الطاف حضرت دوست بود که بدون شک مزد این مجاهده به انسان خواهد رسید.

[وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] (۱).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد،سعادت،کمال،کرامت،بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم و یقیناً خدا با نیکوکاران است.

صاحب«مناهج الطالبین»در توضیح این آیهٔ شریفه می گوید (۲):

بدان که معنی مجاهده،مخالفت نفس است و نرم کردنِ او در اخلاق و اوصافی که آن پسندیده و مرغوب است و بر نفس دشخوار (۳)بود در ترک اوصافی که ناپسندیده و مکروه است و نفس بدان مایل بود.

و این صفات به ظاهر تعلّق دارد و آن میل اوست به شهوات جسمانی.

و بعضی به باطن تعلّق دارد و آن میل اوست به شهوات روحانی،مثل حبّ جاه و شرف و بزرگی و اموری که به واسطهٔ تعلّق دل بدان،شخص محجوب و دور بود

۱- ۱) -عنکبوت (۲۹):۶۹.

۲- ۲) -مناهج الطالبین:۱۲۷-۱۳۰.

۳- ۳) -دشخوار:سخت،مشکل.

از حق تعالی و اگر چه پیش خلق،آن مستحب و مستحسن بود و معنی ریاضت هم نزدیک است،بدان.

اما بعضی از اهل معنی فرق کرده اند و گفته اند:ریاضت مخالفت نفس است در اموری که به باطن تعلّق دارد.

و هر که صاحب بصیرت بود و محبّت و شوق بر دل وی غالب بود،چون به مخالفت نفس مشغول شود و در خود تفحّص و تجسّس کند آثار این صفات،جمله در خود باز دید و هر یک از آن،وقتی که سببی که محرّک آن بود حاضر شود،در خود صریحاً ببیند و بشناسد و به اصلاح آن مشغول گردد،به توفیق اللّه تعالی.

[وَ مَنْ جٰاهَدَ فَإِنَّمٰا يُجٰاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعٰالَمِينَ] (۱).

و کسی که [در راه خدا] بکوشد فقط به سود خودش می کوشد؛زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

و طالب صادق باید که بنا بر معنی این آیت،محقّق بداند که هر خیر و طاعت و عبودیت که از وی در وجود آید،فایده و نفع آن و روح و راحت در عاقبت هم،با نفس او راجع خواهد بود،خصوصاً چیزی که به خلاف نفس تعلّق دارد؛زیرا که اگر چه نفس را در ابتدای احوال از آن کراهیتی بود،و لیکن آن کراهت ها از آن بود که بر آن ناپسندیده ها که ضد آن است،عادت کرده بود و عادت چون قوی شود، طبیعت گردد و نیز هنوز ذوق و راحت آنچه ضدّ آن است نیافته،اما هرگاه که شخص از سر شوق و عشق،یا از روی عقل و طریق علم،به مخالفت نفس مشغول شود و به تدریج او را اندک اندک از آن عادت باز می آورد،چون عزم او قوی بُوَد و در آن قصد صادق باشد و شرایط اخلاص را در اعمال خود نگاه دارد،البته به قدر

۱- ۱) -عنکبوت (۲۹):۶.

آن که سعی کند و عادت ترک کند ذوق آن بیابد.

از این جهت مشایخ گفته اند:

هر که چیزی ترک کند و به عوض آن در دل خود ذوقی نیابد،او در آن ترک صادق نبوده باشد،یعنی سعی و ترک او در آن نه از بهر خدای بوده باشد.

[وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ] (۱).

و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند،گناهانشان را قطعاً از آنان می پوشانیم و بر پایۀ بهترین عملی که همواره انجام می داده اند،پاداششان می دهیم.

و باید که محقق داند که اعمال صالحه،شرط آن است که به ایمان مقرون بود و هر گاه که کسی عملی و سعیی کند-که آن نه خدای را بود،شرایط ایمان تمام بجای نیاورده باشد،لاجرم ذوق آن نیابد.

و هیچ شک نیست که اگر توفیق یابد و شرایط آن،تمام به جای آورد،البته ذوق و لذّت آن بیابد؛زیرا که:

[إِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ] (۲).

مسلماً خدا خلف وعده نمی کند.

و حق تعالی زیاده و بهتر وعده کرده است،پس چون شخص نه زیاده یابد و نه کم،آن خلل از جانب وی بوده نه از حق تعالی و تقدس.

اگر افتد حجابی اندر این راه ***یقین می دان که آن از ماست امروز

ص:۶۲

۱- ۱) -عنکبوت (۲۹):۷.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۹.

جهاد اکبر و جهاد اصغر

و شک نیست که خلاف عادت زیستن،کاری بزرگ است و مشکل-الا به توفیق اللّه تعالی و تیسیره-از این جهت رسول صلی الله علیه و آله مخالفت نفس را جهاد اکبر خوانده است و تیغ زدن با دشمن و نفس را در معرض هلاک انداختن،جهاد اصغر نام نهاده است؛زیرا که جهاد با دشمن کار یک باره و یک ساعته است و جهاد با نفس کاری است که هر ساعت،بلکه هر لحظه و هر نفس می باید کرد،از بهر آن که هر حرکت و هر سکون که نفس از سر عادت و طبیعت بدان میل کند،چون او را مخالفت کنند و ترک آن فرمایند،هم چنان است بروی که گوئیا او را بکشتند و از این روی مشایخ گفته اند که هر که خواهد که آنچه اهل دل می دانند بداند و ذوق آن بیابد،باید که هر روز هفتاد بار و هر شب هفتاد بار بمیرد،چنان که گفت:

این آن راه است که جز به کم نتوان زد***تا گم نشوی در او قدم نتوان زد

روزی صد ره تو را درین ره بکشند*** کاندر طلب قصاص دم نتوان زد

و هر روز و هر شب مر هفتاد مردن کار کسی بود که به شب نیز نخسبد و دایم به روز و شب به مخالفت نفس زندگانی کند.

اما آن که همهٔ روز،به مصلحت و کار راستی دنیا و اکل و شهوات مشغول بود و همهٔ شب،خوش بخسبد و از درد دل درویشان و سوختگان فارغ و آسوده باشد او را این کار چه خبر بود.و مشایخ گفته اند:که هر کس که پندارد که او را در این راه فتحی شود،بی مجاهده و مخالفت نفس او،در غلط است.

و گفته اند:

هر که او را در بدایت این کار ایستادنی نبوده باشد،در نهایت نیز او را نشستی نباشد.

ص:۶۳

و گفته اند:

الْحَرَكَهُ بَرَكَهٌ (۱).

و حركات ظاهر موجب بركات باطن باشد.

از عارفی روایت کرده اند که گفت:

از خال خود شنیدم که می گفت:ای جوانان ! بکوشید و سعی کنید پیش از آن که هم چون من ضعیف شوید و در تقصیر بمانید.

و آن عارف گفت:

در آن وقت که او این سخن می گفت،هیچ جوانی در عبادت کردن به وی نمی رسید و طاقت مجاهدهٔ وی نداشت ! !

و مشایخ گفته اند:

بنیاد این کار بر سه چیز است:

۱-نخوردن الّا به وقت فاقه یعنی گرسنگی سخت.

۲-و نخفتن الّا به وقت غلبهٔ خواب.

۳-و سخن نگفتن الّا به وقت ضرورت.

و گفته اند:

کسی به درجهٔ صالحان نرسد،تا وقتی که از این شش آستانه نگذرد:

اول: درِ نعمت بر خود ببندد -به این معنی که حتی در حلال به ضرورت اکتفا کند -و درِ سختی بگشاید.

دوم: درِ عزّ ببندد و درِ خواری و مذلّت بگشاید.

سوم: درِ راحت ببندد و درِ سعی و اجتهاد بگشاید.

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۱۲۷/۱۱.

چهارم: درِ خواب ببندد و درِ بیداری بگشاید.

پنچم: درِ توانگری ببندد و درِ درویشی بگشاید.

ششم: درِ امل ببندد و درِ کار راستی مرگ،بگشاید.

به قول حکیم صفای اصفهانی:

ای بنده ز بود خویش لا شو***بگذر زسر منی و ما شو

بیگانه زپادشاه کثرت*** با بنده وحدت آشنا شو

حق وحدت باقی است و فانی*** در وحدت باقی خدا شو

بر غیب و شهود شاه مطلق ***سلطان وجود را گدا شو

با وحدت ذات خویش مشغول*** وارسته زقید ما سوا شو

بیوضع و متی و این فارغ*** از چون و چگونه و چرا شو

این ارض و سماست پرده دل*** از ارض منزّه و سما شو

از هر چه کدورت است شو صاف*** هم مسلک سیرت صفا شو

۲-راحتی در خلوت

دیگر چیزی که در این دنیا راحتی آورد،خلوت است و این خلوت یا خلوت دل است از غیر،یا خلوت زندگی است از بیگانه و یا خلوت نفس است از وساوس و یا خلوت عزلت است از دنیا پرستان و دوستان که مگسان گرد شیرینی اند.

براثر این خلوت،از آفات ظاهر و باطن در امان خواهی رفت،آفات ظاهر، مانند مجادله و منازعه با مردمان و روبرو شدن با جاهلان و احمقان که جز رنج و عذاب چیزی عاید انسان نمی کنند و آفات باطن مانند طغیان نفس و شدت غضب و هیجان حرص که دوری از این آفات ظاهر و باطن عین راحت و علّت جلب رحمت و میدان صفا و عشق و طریق پیوند با محبوب حقیقی و معشوق واقعی است.

در این خلوت است که آتش استعداد شعله کشد و آیینهٔ فطرت به طرف ربّ العزّه روی آورد و تمام قوا،آمادهٔ انعکاس اسما و صفات شود.

صاحب«مشارق»در توضیح دو شعر قصیدهٔ تائیّهٔ ابن فارض:وَ لِلْحِسِّ مِنْها بِالتَّخَلُّقِ فی مَقامِ الْایمانِ عَنْ أعْلامِهِ الْعَمَلیَّه صَوامِعُ أذْکارٍ لَوامِعُ فِکْرَه جَوامِعُ آثارٍ قَوامِعُ غُرَّهِ

چنین می گوید:

و برای حسّ من و کمال او،از این اسما و مفاتیح مذکور،به واسطهٔ سلوک و تخلّق سیّار به احکام و آثار و صور این مفاتیح،در مقام ایمان از راهگذر اعلام عملی تخلّق،اعنی:آلات تخلّق به اسم قائل و سمیع و بصیر و امثال ها،از زبان و گوش و چشم و جز آن که آلات عملی اند و در این تخلّق به طریقت تعلق دارد، و رغیبهٔ غایت حسّ این هاست،چهار نوع از کمالات صادر می شود که در این بیت دوّم مذکور است.

یکی: صوامع اذکار:یعنی اسباب تمکّن از اشتغال در خلوات و اربعینیات و انواع اذکار به زبان،چه رغیبهٔ غایت زبان این کمال،تمکّن است از ذکر دائم، چنان که حدیث:

یَمْزَحُ وَ لا یَقُولُ إلّا حَقّاً (۱).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مزاح می کرد،ولی جز حق نمی گفت.

به آن ناطق است و اثر آن ذکر،جمع همّ و ازالت تفرقه است و استدامت تفریغ دل از ما سوی المذکور،علماً و خاطراً و ناظراً و اصلاً.

ص:۶۶

۱- ۱) -عوالی اللآلی:۶۹/۱،حدیث ۱۲۴؛المناقب:۱۴۵/۱؛بحار الأنوار:۲۳۵/۶۹،باب ۱۱۴،حدیث ۲.

دوم: ظهور آن اسما به صورت لوامع فکرتست یعنی:چون به کمال اشتغال به ذکر حق،اعراض از غیر،حاصل آید و خواطر مختلف متفرّق مفرّق،مندفع شوند،قوت فکری از غیر به حق پردازد و به کلی به مذکور متوجه و جمع گردد.

و حینئذٍ،اثری و پرتوی از نور ذکر مذکور که به رابطهٔ.

[فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ] (۱).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

به این ذکر ذاکر پیوسته است و او را از کدورت و ظلمت خواطر مختلف به کلی مخلص گردانیده...

ای دل اگر عاشقی در پی دلدار باش***بر در دل روز و شب منتظر یار باش

دلبر تو دائماً بر در دل حاضر است ***روزن دل برگشا حاضر و هشیار باش

دیده جان روی او گر چه ببیند عیان ***در طلب روی او روی به دیوار باش

ناحیت دل گرفت لشگر غوغای نفس*** پس تو اگر عاشقی عاقل و بیدار باش

نیست کس آگه که یار کی بنماید جمال*** لیک تو باری به نقد ساخته کار باش

در ره او هر چه هست با دل و جان وقف کن*** تو به یکی زنده ای از همه بیزار باش

۱- ۱) -بقره (۲):۱۵۲.

گر دل و جان تو را درب بقا آرزوست ***دم مزن و در فنا همدم عطّار باش (۱)

سوّم: ظهور آن مفاتیح بر حسّ سمع،به جهت کمال او در مقام ایمان،به واسطۀ تخلّق به اسم سمیع به صورت جوامع آثار است.

یعنی:در هر قولی اثری از حق ثابت است که آن اثر وجه نیکو و حق و احسن المحامل آن قول است و هدایت اختصاصی و عقل صحیح کامل،در زبان آن وجه و فهم آن مندرج است،کما قال تعالی:

[الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ] (۲).

آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق و ثابت شده [راه گریزی از آن دارد ؟] آیا کسی را که در آتش است،تو نجات می دهی ؟

پس چون به واسطۀ نور ذکر و فکر خالص صحیح،حکم ظلمت و ضلالت جهل و انحراف،زوال پذیرد و از تأثیر عدالت،اثر عقل و هدایت پیدا آید،حینئذٍ اثری از آثار آن مفاتیح چون سمیع و توابع او مثلاً،آن آثار حق را از هر قولی و صوتی جمع کرده،بر سمع و فهم او عرضه می کنند،تا همه حق و نیکو شنود و گوش و هوش او از لغو و لهو محفوظ ماند و تخلّقش به اسم سمیع درست گردد،پس از این جهت از این اسما،بعضی در این مقام به صورت جوامع آثار پیدا آمدند و نسبت با سمع این کامل.

چهارم: ظهور ایشان حینئذٍ به صورت قوامع عزّت،اعنی:غفلت حواس این کامل می باشد.

ص:۶۸

۱- ۱) -عطار نیشابوری.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۱۸.

یعنی:چون زبان و گوش و چشم،به صورت ذکر و آثار و عبر که رغایب غایات حس است ظاهر گشتند،حینئذٍ غفلت از حواسّ او،منقمع و منـدفع شـود،تـا هیـچ قـولی و نظری و سـماعی از ایـن کامـل،جز از سـر حضـور و یقظت صـادر نشـود،پس این مفاتیح،اثری به صورت قوامع عزّت پیدا آمد و از این مدارک،حسّی ظاهر به اعلام عملی تخلّق.

از آن وجه استعارت فرموده است که نشان عمل تخلّق به اسم سمیع و بصیر و قائل آن است که زبان و گوش و چشم به گفت و شنید و دید و ذکر و سماع و رؤیت حق و آثار و عبر او مصروف باشد و آلات این تخلّق و ظهور او بالفعل،جز این مدارک مذکور نیستند،لاجرم ایشان از این جهت،نشان های عملی تخلق آمدند (۱).

۳-راحتی در گرسنگی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

سوّمین چیزی که در دنیا راحت انسان است گرسنگی است که البته،منظور از آن کم خوری یا به انـدازه خوردن است که کم خوری و گرسنگی کشندهٔ شهوات و وساوس است.

هر چه شکم پرتر باشد،آتش شهوات روشن تر است و برای پر کردن های بعدی،به طور مرتّب انسان دچار وسوسه،در به دست آوردن مال دنیا خواهد بود و آن چنان گرفتار همّ و غم است که لحظه ای امنیّت درون و سلامت زندگی ندارد.

در فضیلت جوع و کم خوری در باب چهل و یکم«مصباح الشریعه»که باب

۱- ۱) -مشارق الدراری:۴۷۶.

خوردن و اکل است،به خواست خدا بحث مفصّل خواهد آمد.

و دیگر چیزی که اسباب راحت در دنیاست،سحرخیزی و کم خوابی است و خاصیّت بیداری سحر،آن وقت پر قیمتی که اولیا و عاشقان،لحظه ای از آن را از کف ندادند و تمام آن را به قیام و رکوع و سجده و گریه و انابه گذراندند،نورانیّت دل و صفا گرفتن نفس و تزکیهٔ جان است.

ص:۷۰

[قالَ النبیُّ صلی الله علیه و آله:مَنْ أصْبَحَ آمناً فی سِرْبِهِ،معافی فی بَدَنِهِ وَ عِنْدَهُ قُوتُ یَوْمِهِ فَکَأَنَّما حیزَتْ لَهُ الدُّنْیا بِحَذافیرِها]

وسایل امنیت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس در بین قوم خود صبح کند،در حالی که تمام وسایل امن و امنیت خود را فراهم آورده باشد،یعنی از حسد و کبر و بغض و کینه و چشم داشت به مال و جاه دیگران پاک باشد-که همهٔ این ها وسایل رنج و غصّه و عذاب درون و مشکلات برون است-و تنش سالم باشد و معاش آن روزش را داشته باشد و به همان قناعت ورزد،به مانند این است که همهٔ دنیا از اوست،در چنین جوّ و فضایی انسان آن چنان راحت است که گویی در بهشت زندگی می گذراند.

ص:۷۱

[وَ قالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّهٍ:فی کُتُبِ الْأَوَّلینَ کانَ مَکْتُوباً:یا قَناعَهُ ! العِزُّ وَ الْغِنی مَعَکِ فازَ مَنْ فازَ بِکِ]

قناعت

وهب بن منبه می گوید:

در کلام گذشتگان دیدم نوشته اند:ای قناعت ! عزت و غنا با توست.

هر که قناعت دارد،در نظر خالق و خلایق عزیز و محترم است،چرا که منشأ خفت و ذلّت،طمع است و قانع از این خصلت رذیله،بری است و نیز هر که قانع است غنی است،چرا که قانع به قدر دخل،خرج می کند و هر که چنین است، هرگز محتاج به کسی نمی شود،هر که راه به قناعت برد رستگار شد.

ص:۷۲

[قالَ أبُو ذَرٍّ رحمه الله:هُتِکَ سِتْرُ مَنْ لا یَثِقُ بِرَبِّهِ وَ لَوْ کانَ مَحْبُوساً فِی الصُّمِّ الصَّیاخِیدِ]

اعتماد به خدا در کلام ابو ذر

اشاره

ابو ذر رحمه الله می فرمود:

هر کس تکیه به پروردگارش نکرد و به حضرت او اعتماد و اطمینان نبست، آبرویش رفت و پردهٔ حرمتش دریده شد،هر چند در میان سنگ سخت جا داشته باشد.

ص:۷۳

[فَلَيْسَ أحَدٌ أخْسَرَ وَ أذَلَّ وَ أنْزَلَ مِمَّنْ لا يُصَدِّقُ رَبَّهُ فيما ضَمِنَ لَهُ وَ تَكَفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أنْ خَلَقَهُ وَ هُوَ مَعَ ذلِكَ يَعْتَمِدُ عَلىٰ قُوَّتِهِ وَ تَدْبيرِهِ وَ جُهْدِهِ وَ يَتَعَدّىٰ حُدُودَ رَبِّهِ بِأسْبابٍ قَدْ أغْناهُ اللّهُ تَعالى عَنْها]

کسی زیانکارتر و خوارتر و پست تر از آن شخصی نیست که،ضمانت پروردگارش را در باب روزی،آن هم ضمانتی که قبل از خلقت انسان،برای روزیش تا دقیقهٔ آخر حیات تجلّی کرده تصدیق نکند،در حالی که در این زمینه آیات فراوانی در قرآن مجید و مسائل مهمی در گفتار انبیا و امامان و اولیا آمده:چه بدبخت است که بعد از این همه حقایق،قوّت و تدبیر و کوشش خود را معتبر در ادامهٔ حیات دانسته و برای این اوصاف استقلال قائل باشد و از حدود الهی تجاوز نموده و از حضرت ربّ العزّه که همهٔ نیروها به دست اوست،دست کشیده به خود و علل و اسباب ظاهری تکیه کند،اسباب و عللی که خداوند قادر از آن ها بی نیاز است و خود حضرت او مسبّب الاسباب و علی کلّ شیء قدیر است.

علل راحتی در دنیا

بنابراین علل راحتی در دنیا به نحوی که حدیث بیان می کند بدین قرار است:

۱-خاموشی و کم سخن گفتن.

۲-دوری از آنان که باید از آنان دور بود.

۳-کم خوری و ترک زیاده خوری.

۴-بیداری سحر.

۵-توجه به سلامت و بهداشت تن.

۶-قناعت ورزیدن در تمام امور مادی.

۷-رضایت به قسمت حق.

۸-اعتماد و وثوق به حضرت دوست.

۹-امور را به حضرت حق واگذار کردن.

۱۰-ایمان به ضمانت حق،نسبت به امور بنده،چه در امور مادی چه در امور معنوی.

ص:۷۵

باب ۲۹ در بیان قناعت

اشاره

ص:۷۶

قالَ الصّادِقُ عليه السلام:

لَوْ حَلَفَ الْقانِعُ بِتَمَلُّكِهِ الدّارَيْنِ لَصَدَّقَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذلِكَ وَ لَأَبَرَّهُ لِعِظَمِ شَأْنِ مَرْتَبَهِ الْقَناعَهِ.

ثُمَّ كَيْفَ لا يَقْنَعُ الْعَبْدُ بِما قَسَمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ يَقُولُ: [نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا] (۱).

أيْقِنْ وَ صَدِّقْ بِما شاءَ وَ لِما شاءَ بِلا عِلَّهٍ فَمَنْ أيْقَنَ بِرَبِّهِ أضافَ تَوْلِيَهَ الأَقْسامِ إلی نَفْسِهِ بِلا سَبَبٍ.

وَ مَنْ قَنِعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَراحَ مِنَ الْهَمِّ وَ الْكَرْبِ وَ التَّعَبِ وَ كُلَّما نَقَصَ مِنَ الْقَناعَهِ زادَ فِی الرَّغْبَهِ وَ الطَّمَعِ.

وَ الطَّمَعُ وَ الرَّغْبَهُ فِی الدُّنْيا أصْلانِ لِكُلِّ شَرٍّ وَ صاحِبُهُما لا يَنْجُو مِنَ النّارِ الّا أنْ يَتُوبَ عَنْ ذلِكَ.

قالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله:الْقَناعَهُ مُلْكٌ لا يَزُولُ وَ هِيَ مَرْكَبُ رِضَی اللّهِ تَعالی تَحْمِلُ صاحِبَها إلی دارِهِ فَأحْسِنِ التَّوَكُّلَ فيما لَمْ تُعْطَ وَ الرِّضا بِما اعْطيتَ [وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] (۲).

ص:۷۹

۱- ۱) -زخرف (۴۳):۳۲.

۲- ۲) -لقمان (۳۱):۱۷.

[لَوْ حَلَفَ الْقانِعُ بِتَمَلُّكِهِ الدّارَيْنِ لَصَدَّقَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذلِكَ وَ لَأَبَرَّهُ لِعِظَمِ شَأْنِ مَرْتَبِهِ الْقَناعَهِ]

قناعت

اشاره

صفت قناعت،یکی از بهترین و پرمنفعت ترین صفات برای آدمی است.

قناعت،حافظ انسان از چشم و هم چشمی است،چشم و هم چشمی حالتی که،جز ایجاد لشکر غصه و غم و طمع و حسد و سبعیّت و درنده خویی،چیزی برای انسان به ارمغان نمی آورد.

قناعت،محصول ایمان،میوهٔ رضا و تسلیم و ثمرهٔ وقار و ادب قلب انسان، نسبت به وجود مقدّس حق تعالی است.

چون نور قناعت در چراغ هستی انسان تجلّی کند،انسان تبدیل به قدرتی برای حفظ حقوق دیگران و ایستادن بر چهار چوب حقوق می شود.

قناعت،آرام بخش دل،صفا بخش جان،تزکیه کنندهٔ نفس و انیسی موافق و رفیقی مرافق است.

انسانِ قانع،زندگیش را در امور مالی،در چهارچوب حلال و در امور نفسی و شهوانی،در چهارچوب پاکی و در امور اجتماعی،در چهارچوب حسن خلق نگاه می دارد.

قناعت در نفس انسان،نتیجهٔ تقوا و پیراستگی نفس از رذائل و آراستگی جان به

محامد اخلاقی است.

انسـانِ قـانع،آرام است و آرامش سـاز،قـانع مؤدب است و آداب ساز،قانع نورانی است و نور دهنـده،قانع راحت است و راحت بخش.

انسانِ قانع از خطر بسیاری از گناهان محفوظ است و به بسـیاری از حقایق متصل است و به این خاطر محسن است و محسن بنا به فرمودهٔ قرآن محبوب خداست.

قـانع،در حقیقـت مالـک همـه چیز اسـت،به این خـاطر نه طمـع به چیزی دارد،نه برای به دست آوردن چیزی که حـق او نیسـت حرص می زند،وقتی محصول قناعت این واقعیت ها باشد،چرا قانع از همهٔ مردم دنیا راحت تر نباشد ؟ !

عالم،سفرهٔ گسترده ای است که خداوند مهربان را در کنار این سفره،میلیاردها مهمان است و هر مهمانی نسبت به مقدار نیازش در این سـفره حقی دارد،چه رسـد به دیگری که دست حرص و طمع به چیزی که حق دیگری است و هیچ ارتباطی به او ندارد دراز کنـــــــد،آیـــــــا ایـــــــن دســـــــت درازی مـــــــورث نفـــــــاق،اختلاـــــــف،کینـــــــه،نفرت، دشمنی،طمع،حرص،حسد،جنگ،نزاع،قتل،غارت،خیانت،جنایت، درندگی،پستی،رذالت،دنائت،نامردی نمی گردد ؟ !

بر اساس این محاسبه باید گفت:انسانِ قانع چه انسان پاک و چه موجود نمونه ای است ؟

به راستی انسانِ قانع،آدم است و آدم،شریف ترین و با فضیلت ترین موجود روی زمین و برتر از سایر موجودات جهان است.

انسـانِ قـانع،منـوّر به نـور انسـانیّت،مـؤدب به آداب ملکـوت و مشـرف به تشـریف آدمیّت و سـلامت نفس است.اگر همه قـانع بودنـد،خونی ریخته نمی شـد،مـالی به غـارت و یغما نمی رفت،به ناموس کسـی تجاوز نمی شـد،مسئله ای به نام غصب و ظلم پیش نمی آمد،دادگستری ها و دادگاه ها به تعطیلی کشیده می شد،مملکت

آرام می شد،قارّه راحت می گشت،کرهٔ زمین لباس امنیّت می پوشید ! !

قناعت در کلام سعدی

اشاره

چند حکایت در منفعت قناعت و ضرر عدم قناعت را از«گلستان»و«بوستان» شیخ شیراز بنگرید:

خارکن و قناعت

حاتم طایی را گفتند:از خود بلند همّت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای ؟ گفت:

بلی،روزی چهل شتر قربان کرده بودم و امرای عرب را به مهمانی خوانده،پس به گوشهٔ صحرایی به حاجتی رفته بودم خارکنی را دیدم پشته خاری فراهم آورده، گفتمش:به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند ؟ گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد*** منّت از حاتم طایی نبرد

انصاف دادم و او را به همّت و جوانمردی بیش از خود دیدم.

بازرگان و قناعت

بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتکار،شبی در جزیرهٔ کیش مرا به حجرهٔ خویش برد و همه شب نیارامید،از سخن های پریشان گفتن که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این کاغذ قبالهٔ فلان زمین و فلان چیز را فلان ضمین،گاه گفتی که خاطر اسکندریّه دارم که هوایی خوش است و گاه گفتی که دریای مغرب مشوش است و باز گفت:سعدیا ! سفری دیگر در پیش است،اگر آن کرده شود،بقیّت عمر خویش به گوشه ای بنشینم و ترک تجارت کنم،گفتم:آن سفر کدام است ؟

گفت:گوگرد پارسی به چین خواهم برد،شنیدم که آنجا قیمت عظیم دارد و از آنجا کاسهٔ چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و پولاد هندی به حلب و آبگینهٔ حلبی به یمن و بُرد یمانی به پارس و از آن پس ترک تجارت کرده به دکّانی بنشینم، چندان از این مالیخولیا فرو خواند که بیش از آن طاقت گفتنش نماند ! !

پس گفت:ای سعدی ! تو نیز سخنی بگوی از آنچه دیده و شنیده ای.

گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور***بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را*** یا قناعت پر کند یا خاک گور

موسی و درویش

موسی علیه السلام درویشی را دید که از برهنگی به ریگ اندر شده گفت:ای موسی ! دعایی کن،تا خداوند عزّ و جل مرا کفافی دهد که از بی طاقتی به جان آمده ام، موسی علیه السلام دعا کرد و رفت،پس از چند روز که باز آمد،او را دید گرفتار و خلقی انبوه بروی گرد آمده،حالش پرسید.گفتند:خمر خورده و عربده کرده و کسی را کشته و اکنون به قصاص او وی را داشته اند.

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد***هر کسی را هر چه لایق بود داد

گربه مسکین اگر پر داشتی*** تخم گنجشک از جهان برداشتی

وان دو شاخ گاو اگر خر داشتی*** آدمی را نزد خود نگذاشتی

موسی علیه السلام به حکمت و عدل جهان آفرین اقرار کرد و از تجاسر خویش استغفار.

[وَ لَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ] (۱).

ص:۸۳

۱- ۲) -شوری (۴۲):۲۷.

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد،در زمین سرکشی و ستم کنند.

قناعت در روایات

اشاره

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

از شبهه بپرهیز،تا عابدترین خلق باشی و به آنچه داری قناعت کن،تا شاکرترین مردم به حساب آیی و بر خلق همان پسند که بر خود می پسندی،تا از همه مؤمن تر باشی (1).

عوف بن مالک می گوید:

نزدیک رسول صلی الله علیه و آله بودیم،هفت یا هشت کس،گفت:بیعت کنید با رسول خدای،گفتیم:بر چه بیعت کنیم ؟ گفت:بیعت کنید که خدای را بپرستید و پنج نماز بجای آرید و هر چه فرماید به سمع طاعت پیش روید و یک سخن آهسته گفت:و از هیچ کس سؤال مکنید و همین است حقیقت قناعت که هر کس به دادهٔ حق قانع و راضی باشد،محتاج به سؤال نخواهد شد و این هفت یا هشت نفر پس از آن چنان بودند که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی،فرا کس نگفتندی که به من ده.

موسی علیه السلام گفت:یا رب ! از بندگان تو که توانگرتر است ؟ گفت:آن که قناعت کند به آنچه من دهم،گفت:عادل تر ؟ گفت:آن که انصاف از خود بدهد (2).

محمد بن واسع رحمه الله نان خشک در آب کردی و می خوردی و می گفتی:

هر که بدین قناعت کند از همهٔ خلق بی نیاز بود.

1- 1) -مجموعه ورام:163/1؛ارشاد القلوب:118/1؛مستدرک الوسائل:175/11،باب 4،حدیث 12676.

2- 2) -مجموعه ورام:163/1.

ابن مسعود گفت:

هر روز فرشته ای ندا کند:ای پسر آدم ! اندکی که تو را کفایت کند بهتر از بسیاری که تو را کفایت نبود و از آن بطر و غفلت زاید.

سمیط بن عجلان گوید:

شکم تو،بدستی در یک وجب،بیش نیست،چرا باید که تو را دوزخ برد ؟ ! !

یکی از حکما گوید:

هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مطمع نبود و هیچ کس را عیش خوش تر از قانع نبود و هیچ کس اندوهگین تر از حسود نبود و هیچ کس سبک بارتر از آن کس نبود که ترک دنیا گوید و هیچ کس پشیمان تر از عالم بد کردار نبود (۱).

به قول سعدی:

خدا را ندانست و طاعت نکرد***که بر بخت و روزی قناعت نکرد

قناعت توانگر کند مرد را ***خبر کن حریص جهان گرد را

سکونی به دست آور ای بی ثبات*** که بر سنگ گردان نروید نبات

مپرور تن ار مرد رای و هُشی*** که او را چو می پروری می کشی

درون جای قوت است و ذکر و نفس ***تو پنداری از بهر نان است و بس

ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد زحکمت تهی

دو چشم و شکم پر نگردد به هیچ***تهی بهتر این روده پیچ پیچ

چو دوزخ که سیرش کنند از وعید*** دیگر بانگ دارد که هل من مزید

همی میردت عیسی از لاغری*** تو در بند آنی که خر پروری

به دین ای فرومایه دنیا مخر*** تو خر را به انجیل عیسی مخر

۱- ۱) -کیمیای سعادت: ۵۴۰-۵۴۱ رکن سوم،اصل ششم.

مگر می نبینی که دد را مدام***نینداخت جز حرص خوردن بدام

پلنگی که گردن کشد بر وحوش*** به دام افتد از بهر خوردن چو موش

چو موش آن که نان و پنیرش خوری*** به دامش در افتی و تیرش خوری

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مَکْتُوبٌ فِی التَّوْراتِ:ابْنَ آدَمَ کُنْ کَیْفَ شِئْتَ کَما تَدینُ تُدانُ.مَنْ رَضِیَ مِنَ اللّهِ بِالْقَلیلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ اللّهُ الْیَسیرَ مِنَ الْعَمَلِ وَ مَنْ رَضِیَ بِالْیَسیرِ مِنَ الْحَلالِ خَفَّتْ مَؤُنَتُهُ وَ زَکَّتْ مَکْسَبَتُهُ وَ خَرَجَ مِنْ حَدِّ الْفُجُورِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:در تورات است:فرزند آدم ! هر گونه می خواهی باش که به هر چه کنی به همان جزا داده می شوی،کسی که به روزی کم از حضرت حق راضی باشد،خداوند هم عمل کم او را قبول می کند و هر کس به حلال مختصر قناعت ورزد،زندگیش سبک و کسبش پاک و از مرزهای بدکرداری دور می ماند.

آری،قناعت راحت دین و دنیا و آخرت و سبب امنیّت درون و برون و علّت بر جا ماندن در مرز و حدود و باعث حفظ حقوق همگان است.

از دو دست خود،به وضو و نوشتن برای حق و کمک به افتاده و برداشتن به پیشگاه معبود قناعت کنید،از قدم خود به صلهٔ رحم و رفتن به جنگ با دشمنان و رفتن برای یاری دادن به مظلوم قناعت کنید،از چشم خود برای زیارت و تماشای مناظر الهی و دیدن آثار و عجایب وجود خود قناعت نمایید،از شکم خود به خوردن حلال و از شهوت خویش به رختخواب شرعی قناعت کنید و از زبان فقط به گفتن حق قناعت ورزید و از گوش تنها به شنیدن حق قناعت کنید و از مغز فقط به

۱ - ۱) -الکافی:۱۳۸/۲،باب القناعه،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۵۳۱/۲۱، باب ۱۵، حدیث ۲۷۷۷۷؛بحار الأنوار:۱۷۵/۷۰،باب ۱۲۹،حدیث ۱۶.

فکر صحیح بسنده کنید و از مال و روزی و ثروت و مکنت و جاه و جلال فقط به پاک آن قناعت نمایید.

قالَ علیه السلام:لا شَرَفَ أعْلیٰ مِنَ الإسْلامِ وَ لا عِزَّ أعَزُّ مِنَ التَّقْویٰ وَ لا مَعْقِلَ أحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لا شَفیعَ أنْجَحُ مِنَ التَّوْبَهِ وَ لا کَنْزَ أغْنیٰ مِنَ الْقَناعَهِ... (۱).

حضرت علی علیه السلام می فرماید:شرفی برتر از اسلام و عزّتی عزیزتر از تقوا و پناهگاهی استوارتر از ورع و شفیعی رهاننده تر از توبه و گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ یَتَقَبَّلُ لی بِواحِدَهٍ أتَقَبَّلُ لَهُ بِالْجَنَّهِ،فَقالَ ثَوْبانُ:أنَا یا رَسُولَ اللّهِ قالَ:لا تَسْئَلِ النّاسَ شَیْئاً (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:یک چیز را هر کس از من بپذیرد،بهشت را برای او می پذیرم،ثوبان عرضه داشت:من می پذیرم،فرمود:از کسی چیزی نخواه،به آنچه داری و به آنچه می توانی،قانع باش.

از آن پس هرگاه تازیانۀ ثوبان از دستش می افتاد،خود برمی داشت و از کسی تمنا و خواهش نمی کرد.

ثروت واقعی انسان در کلام قرآن

پادشاهی به اهل دلی گفت:

ثروتت چیست ؟ گفت:رضایت از خدا و بی نیازی از مردم.

عامر بن قیس عنبری می گفت:

ص:۸۷

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۳۷۱؛بحار الأنوار:۴۱۱/۶۶،باب ۳۸،حدیث ۱۲۸.

۲- ۲) -عیون الأخبار،ابن قتیبه:۱۸۲/۳.

چهار آیه در قرآن است،چون شب بخوانم،باکی برایم نیست که چگونه شب را به سر برم و چون روز بخوانم باکی ندارم که روز را چگونه بگذرانم.

[مٰا یَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ] (۱).

چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید،بازدارنده ای برای آن نیست،و چون بازدارد،بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد،و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

[وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ] (۲).

و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند،آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد،فضل و احسانش را دفع کننده ای نیست؛خیرش را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.

[وَ مٰا مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا کُلٌّ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ] (۳).

و هیچ جنبده ای در زمین نیست،مگر این که روزیِ او بر خداست،و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می داند؛همه در کتابی روشن ثبت است.

[سَیَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً] (۴).

ص:۸۸

۱- ۱) -فاطر (۳۵):۲.

۲- ۲) -یونس (۱۰):۱۰۷.

۳- ۳) -هود (۱۱):۶.

۴- ۴) -طلاق (۶۵):۷.

خدا به زودی پس از سختی و تنگنا،فراخی و گشایش قرار می دهد.

عده ای از مفسران در توضیح آیهٔ:

[فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً] (۱).

مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم.

گفته اند:منظور از حیات طیبه قناعت است (۲).

با توجه به سطور گذشته می توان به عمق گفتار حضرت صادق علیه السلام در قسمت اول روایت باب قناعت پی برد،آنجا که می فرماید:

اگر انسان قانع ادعا کند،من مالک دنیا و آخرتم و بر این ادعایش قسم بخورد، خداوند بزرگ او را در این ادعا و قسم تصدیق می کند؛چرا که مرتبه و شأن قناعت بس عظیم و بلند است.

ص:۸۹

۱- ۱) -نحل (۱۶):۹۷.

۲- ۲) -تفسیر القمی:۳۹۸/۱؛تفسیر برهان:۶۰۲/۵.

[ثُمَّ کَیْفَ لا یَقْنَعُ الْعَبْدُ بِما قَسَمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ یَقُولُ:

[نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا] (۱)أیْقِنْ وَ صَدِّقْ بِما شاءَ وَ لِما شاءَ بِلا عِلَّهٍ فَمَنْ أیْقَنَ بِرَبِّهِ أضافَ تُوْلِیَهَ الاقْسامِ إلی نَفْسِهِ بِلا سَبَبٍ]

پس از این همه واقعیّت،چگونه عبد به دادهٔ قاسم العباد قانع نباشد،در حالی که خداوند می فرماید:

ما در میان بندگان معاش ایشان را قسمت کردیم و برای هر کسی فرا خور حال او روزی مقرر نمودیم.

با بودن چنین آیهٔ محکمی در قرآن مجید که مخّ حق و عین صدق است،یقین پیدا کن و فرمودهٔ حضرت دوست را اذعان نما که هر چه دربارهٔ تو از روزی یا فقر و غنی،یا صحت و مرض،مقرر داشته عین مصلحت و حکمت است.

پس کسی که به وجود مقدس او و اسما و صفاتش یقین داشت،بدون هر سبب و علّت،واقعیت ها را به حضرت او نسبت خواهد داد و از هر جهت از مولایش راضی خواهد بود.

۱- ۱) -زخرف (۴۳):۳۲.

[وَ مَنْ قَنِعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَراحَ مِنَ الْهَمِّ وَ الْكَرْبِ وَ التَّعَبِ وَ كُلَّما نَقَصَ مِنَ الْقَناعَهِ زادَ فِی الرَّغْبَهِ وَ الطَّمَعِ،وَ الطَّمَعُ وَ الرَّغْبَهُ فِی الدُّنْیا أَصْلانِ لِکُلِّ شَرٍّ وَ صاحِبُهُما لا یَنْجُو مِنَ النّارِ الّا أنْ یَتُوبَ عَنْ ذلِکَ]

هر کس به دادۀ حضرت مولا قناعت کند و راضی شود و توجه کند که در قسمت،نه این که به او ظلم نشده،بلکه عین عدل است،از پریشانی و غصه و رنج،راحت است.

باید دانست که هر چه از حقیقت قناعت کم شود،رغبت و طمع به آنچه در دست مردم است در انسان زیاد می شود و رذیلۀ طمع و رغبت در این زندگی کوتاه دنیا دو ریشه برای هر نوع رذیلت و بدبختی است و گرفتار این دو خطر از عذاب رهایی ندارد،مگر این که از باب رحمت و عنایت حق،موفّق به توبه شود.

ص:۹۱

[قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:الْقَناعَهُ مُلْکٌ لا یَزُولُ وَ هِیَ مَرْکَبُ رِضَی اللّهِ تَعالی تَحْمِلُ احِبَها إلیٰ دارِهِ فَأحْسِنِ التَّوَکُّلَ فیما لَمْ تُعْطِ وَ الرِّضا بِما اعْطیتَ [وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا أَصٰابَکَ إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] (۱)]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

قناعت،سلطنتی است که آخر ندارد و این صفت عالی مرکب رضای حضرت اوست که راکب خود را به بهشت می رساند.

اعتماد خود را بر جناب او نیکو کن و تمام امور خود را به او واگذار و از هر چه از اموری مادی می خواستی ولی به تو نرسید،خیرت را در همان ممنوعیّت از آن بدان که آنچه به تو نداده یا آنچه به تو مرحمت فرموده،از حکمت و مصلحت و حتی از رحمت و مرحمت بیرون نیست.

بر رنج ها و مشقت هایی که در ارتباط به امور مادی و اجرای واقعیت های معنوی است تحمل کن و صبر پیشه ساز که صبر و تحمل بر شدائد و استقامت در برابر حوادث محبوب و مطلوب حضرت مولاست.

از چیزی شکوه مکن که شکوه،در محضر حضرت دوست به هیچ عنوان پسندیده و مرضی او نیست.

ص:۹۲

۱- ۱) -لقمان (۳۱):۱۷.

باب ۳۰ در بیان حرص

اشاره

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

لاـ تَحْرِصْ عَلی شَیءٍ لَوْ تَرَکْتَهُ وَصَلَ إلَیْکَ وَ کُنْتَ عِنْدَ اللّهِ مُسْتَریحاً مُحْمُوداً بِتَرْکِهِ،وَ مَذْمُوماً بِاسْتِعْجالِکَ فی طَلَبِهِ وَ تَرْکِ التَّوَکُّلِ عَلَیْهِ وَ الرِّضا بِالْقِسْمِ.

فَإنَّ الدُّنْیا خَلَقَها اللّهُ تَعالی بِمَنْزِلَهِ ظِلِّکَ إنْ طَلَبْتَهُ أتْعَبَکَ وَ لا تَلْحَقُهُ أبَداً وَ إنْ تَرَکْتَهُ یَتْبَعُکَ وَ أنْتَ مُسْتَریحٌ.

قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:الْحَریصُ مَحْرومٌ وَ هُوَ مَعَ حِرْمانِهِ مَذْمُومٌ فی أیِّ شَیءٍ کانَ،وَ کَیْفَ لا یَکُونُ مَحْروماً وَ قَدْ فَرَّ مِنْ وَثاقِ اللّهِ تَعالی وَ خالَفَ قَوْلَ اللّهِ تَعالی حَیْثُ یَقُولُ: [اللّهُ الَّذی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ] (۱).

وَ الْحَریصُ بَیْنَ سَبْعِ آفاتٍ صَعْبَهٍ:

۱-فِکْرٌ یَضُرُّ بِدینِهِ وَ لا یَنْفَعُهُ.

۲-وَ هَمٌّ لا یَتِمُّ لَهُ أقْصاهُ.

۳-وَ تَعَبٌ لا یَسْتَریحُ مِنْهُ إلّا عِنْدَ الْمَوْتِ.

۴-وَ خَوْفٌ لا یُورِثُهُ إلّا الوقُوعَ فیه.

۵-وَ حُزْنٌ قَدْ کَدَّرَ عَلَیْهِ عَیْشَهُ بِلا فائِدَهٍ.

۶-وَ حِسابٌ لا مَخْلَصَ لَهُ مَعَهُ مِنْ عَذابٍ.

۱- ۱) -روم (۳۰):۴۰.

۷–وَ عِقابٌ لا مَفَرَّ لَهُ مِنْهُ وَ لا حيلَةَ.

وَ الْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللّهِ يُمْسی وَ يُصْبِحُ فی كَنَفِهِ وَ هُوَ مِنْهُ فی عافِيَةٍ وَ قَدْ عَجَّلَ اللّهُ لَهُ كِفايَتَهُ وَ هِیَ لَهُ مِنَ الدَّرَجاتِ مَا اللّهُ بِهِ عَليمٌ.

وَ الْحِرْصُ ماءٌ جَرىٰ فی مَنافِذِ غَضَبِ اللّهِ تَعالى وَ ما لَمْ يُحْرَمِ الْعَبْدُ الْيَقينَ لا يَكُونُ حَريصاً وَ الْيَقينُ أرْضُ الْإسْلامِ وَ سَماءُ الْإيمانِ.

ص:۹۶

[لاـ تَحْرِصْ عَلیٰ شَیءٍ لَوْ تَرَکْتَهُ وَصَـلَ إلَیْکَ وَ کُنْتَ عِنْـدَ اللّهِ مُسْتَریحاً مُحْمُوداً بِتَرْکِهِ،وَ مَـذْمُوماً بِاسْـتِعْجالِکَ فی طَلَبِهِ وَ تَرْکِ التَّوَکُّلِ عَلَیْهِ وَ الرِّضا بِالْقِسْمِ]

حقیقت حرص

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در تحصیل چیزی که اگر برای به دست آوردنش جان نکنی و به طور طبیعی حرکت نمایی به تو می رسد،حرص نزن که اگر برای به دست آوردن مقدّر،حریص نباشی،فکرت راحت و در پیشگاه حضرت حق،مورد توجّه و لطف خواهی بود.

علت مؤاخذۀ مریض

اما برای به دست آوردن برنامه های دنیایی اگر حرص بورزی و حدود حضرت دوست را مراعات نکنی،به سه علّت در حریم حضرت او مورد مؤاخذه خواهی بود.

۱-شتاب و حرص در آنچه که برای یافتنش،حرص لازم نیست.

۲-عدم اعتماد و توکّل بر وجود مقدّس حق،آن هم خداوندی که موجودی از موجوداتش را از هیچ نظر در جهان غیب و شهود از یاد نمی برد.

۳-عدم رضایت به دادۀ حق و پشت کردن به قسمت و روزی خدا که این عدم

رضایت به دادهٔ حق،همیشه باعث تجاوز از حدود و فرو رفتن در بسیاری از گناهان شده،اگر انسان از دریچهٔ ایمان و اطمینان و یقین و معرفت به تمام زوایای این جهان بنگرد،به این نتیجه می رسد که هر چیزی در این عالم به جای مخصوص خود قرار گرفته و این در و آن در زدن،برای به دست آوردن آنچه لازم نیست و جز بار سنگین در زندگی دنیا و عذاب سخت در آخرت ثمری ندارد،کاری باطل و عملی شیطانی است.

حرص در امور دنیایی و در زمینه های مادی که به حقیقت خارج از نیازهای انسان است و تنها به درد تماشا کردن و گذاشتن و از دنیا رفتن می خورد،مورث شکستن حدود الهی و پایمال کردن حقوق بندگان مظلوم و ضعیف خداست.

آن کس که برای مال دنیا حرص می زند،در حقیقت یا ایمان به حقایق ثابته ندارد،یا در ایمان به واقعیّات،ناقص است و باید توجه داشته باشد که علت حرص،محبت بیش از اندازه به مال دنیا و زر و زیور ظاهری است و معلوم است، کسی که به خاطر شدت عشق به مال حرص بورزد،بسیاری از آنچه که به دست می آورد،شرعی و حلال نیست و تازه آنچه به دست می آورد،به خاطر عشق شدیدش به آن،با تمام وجود به نگهداریش می کوشد و در این جهت هم بدبختانه، دچار بخل می گردد.

در حقیقت،حریص از طرفی مادّه پرست و از طرف دیگر بخیل و در جهت حیات دنیایی و آخرتی از بدبخت ترین مردم است.

آن کس که برای به دست آوردن مال دنیا،در باطن و ظاهر،مقررات حق را رعایت می کند و از باب فضل الهی و رحمت و عنایت دوست به ثروت می رسد، نباید گفت علّت ثروتمند شدنش حرص بوده،بلکه عامل ثروتش عنایت و لطف خدا بوده،به همین خاطر در مقام نگاهداری ثروت نمی ماند،سعی می کند آنچه از

بـاب فضـل دوسـت بـه دسـت آورده،پس از برطرف کردن نیـاز و احتیـاج خـود و عیالاـتش آن را بـا دوسـت از طریق خمس،انفاق،صدقه،فی سبیل اللّه،زکات، معامله کند.

آری،کسی که با فضل خدا دارا شد محال است بخل بورزد،بخل نتیجهٔ حرص و دنیاپرستی است.

عزیزان ! خداونـد مهربان،مولای کریم و رحیم،پروردگار رحمان،برای هر موجود زنـده ای تا آخرین دقیقهٔ حیاتش،روزی لازم را مقرّر داشـته که آن روزی را موجود زنده باید به وسیلهٔ کار و کوشش و زحمت و سعی به دست آورد.و به عبارت دیگر به فرمـودهٔ قرآن مجیـد:واسـطهٔ به دست آوردن روزی حتم را کـار شـرعی و سـعی صـحیح قرار دهیـد،چون روزی امری حتمی و مسـئله ای مسلّم و حقیقتی غیر قابل انکار است و عامل جلب آن هم کار و کوشـش می باشد،چه نیازی به زاید بر روزی است که برای به دست آوردنش عاملی،جز حرصِ لعنتی نیست و نتیجه و ثمرش،بخل و پایمال کردن حقوق ضعیفان است.

اگر حرص حریصان و به دنبال آن بخل بخیلان معالجه شود،جامعه از بسـیاری از شـرور و مفاسد و مهالک و رنج ها و مشـقّت ها آزاد می شود و حقّ کسی از دستش نرفته و بلکه حقوق از دست رفتهٔ مظلومان به راحتی به آنان باز خواهد گشت.

با این مقدمات باید گفت:حریص آدم بیچاره ای است؛زیرا از طرفی گرفتار همّ و غم زیاد و از جهتی دچار نقشه های شـیطانی و مکرها و حیله ها و از نظری اسیر مشقات و زحمات بی اندازه و در مرحله ای دچار بخل و امساک و در قسمتی گرفتار ظلم و تجـاوز و فسـاد و افسـاد است و عـاقبت هم تمـام محصولاـت حرص خویش را بایـد در همین دنیـا بگـذارد و در حـال تماشای گذاشته ها با حسرتی غیر قابل وصف، با دو قطعه پارچهٔ کفنی به سوی گوری تنگ و تاریک حرکت کرده و دچار محاکمات

سخت الهی شود و در مقام پاسخ،نسبت به آن همه بدبختی ها که برای خود و دیگران فراهم کرده،برآید ! !

بنابراین چیزی که مورد نیاز است و از طریق کار مشروع به انسان می رسد،باید به همان قناعت کرد و از حرص زدن بر ما زاد آن که برای به دست آوردنش سعی غیر شرعی لازم است پرهیز کرد که،قناعت به دادهٔ حق از طریق کسب شرعی عین عقل و درایت و حرص بر ما زاد از روزی مقرر شده،عین جهل و حماقت است.

راستی،کسی که دچار حرص نیست،در حقیقت منوّر به قوّهٔ دفع هر برنامهٔ غیر الهی است،اگر تمام دنیا با زر و زیورش و زینت خیره کننده اش به او روی آرد،حتی برای تماشای آن حاضر نیست دو پلک از روی هم بردارد،چه رسد به این که دست دراز کند و آنچه در شأنش نیست از آن بردارد.

ایمان و عشق به حق،بصیرت و آگاهی و نورانیّت قلب و روح،به هیچ وجه به انسان،اجازهٔ خروج از حدود الهی و مرزهای معنوی را نمی دهد.

عاشق فقط و فقط نگران معشوق است و بس و تمام سعی و کوشش بر این است که هر چه تا روز زنده بودن در دنیا لازم دارد از دست معشوق بگیرد و بس.

انسان و حرص

اشاره

اگر با دقت عقلی و بصیرت قلبی و نور جان که شعله ای از نور خداست به مسئلهٔ حرص بنگریم،به این حقیقت واقف می شویم که حرص در اصل یک مایهٔ فطری و یک سرمایهٔ الهی در وجود تمام انسان ها است و این صفت در کارگاه هستی بشر، از عنایات خاصهٔ حضرت ربّ العزّه و از الطاف پروردگار بزرگ عالم است.

اگر وجود انسان خالی از حرص بود،بدون تردید دنبال هیچ برنامه ای نمی رفت و برای جلب هیچ خیری و دفع هیچ شری قدم بر نمی داشت ! !

مسئلۀ مهم در اینجا این است که در درجۀ اوّل،اولیای خانه و مدرسه و مکتب و در درجۀ دوّم،خود انسان باید در جهت دادن به این صفت بیدار باشد که خدای نخواسته این خصلت با عظمت و این نعمت شگفت انگیز رنگ شیطانی به خود نگیرد و سبب انحراف انسان از تمام حقایق نشود ! !

تفسیر حرص

در تفسیر«المیزان»در سورۀ مبارکۀ معارج در زمینۀ حرص بیان واضح و سخنی متین آمده که دانستنش برای پی بردن به حقیقت حرص لازم است (۱):

کلمۀ هلوع صفتی است که از مادّۀ«هاء،لام،عین»و مصدر هَلَع که به معنای شدت حرص است،اشتقاق شده و نیز گفته اند که کلمۀ نامبرده را دو آیۀ بعد تفسیر کرده.

پس هلوع کسی است که هنگام برخورد با ناملایمات،بسیار جزع می کند و چون به خیری می رسد از انفاق به دیگران خودداری می نماید.

و به نظر ما این وجه بسیار خوبی است و سیاق آیه هم با آن مناسب است،چون از شکل دو جملۀ: [إِذٰا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً] (۲)پیداست که می خواهد هلوع را معنا کند.

از نظر اعتبار عقلی،هلوع هم چنین کسی است،چون آن حرصی که جبلّی انسان است حرص بر هر چیزی نیست که چه خیر باشد و چه شر،چه نافع باشد و چه ضارّ،نسبت به آن حرص بورزد،بلکه تنها حریص بر خیر و نفع است،آن هم

۱- ۱) -المیزان:۱۳/۲۰.

۲- ۲) -و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد،بی تاب است،معارج (۷۰):۲۱.

نه هر خیری و نفعی،بلکه خیر و نفعی که برای خودش و در رابطهٔ با او خیر باشد.

و لازمهٔ این حرص این است که در هنگام برخورد با شر مضطرب و متزلزل گردد،چون شر خلاف خیر است و اضطراب هم خلاف حرص.

و نیز لازمهٔ این حرص آن است که وقتی به خیری رسید،خود را بر دیگران مقدم داشته،از دادن آن به دیگران امتناع بورزد،مگر در جایی که اگر کاسه ای می دهد قدح بگیرد،پس جزع در هنگام برخورد با شر و منع از خیر،در هنگام رسیدن به آن،از لوازم هلع و شدت حرص است.

و این هلع که انسان مجبور بر آن است و خود از فروع حب ذات است،به خودی خود از رذایل اخلاقی نیست و چطور می تواند صفت مذموم باشد،با این که تنها وسیله ایست که انسان را دعوت می کند به این که خود را به سعادت و کمال وجودش برساند.

پس حرص به خودی خود بد نیست،وقتی بد می شود که انسان آن را بد کند و درست تدبیر نکند،در هر جا که پیش آمد مصرف کند،چه سزاوار باشد و چه نباشد،چه حق باشد و چه غیر حق و این انحراف در سایر صفات انسانی نیز هست،هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود،فضیلت است و اگر به طرف افراط یا تفریط منحرف گردد،رذیله و مذموم می شود.

پس انسان در بدو پیدایش در حالی که طفل است،هر آنچه که برایش خیر و شر است می بیند و با آن غرائز عاطفی که مجهّز به آن شده،خیر و شر خود را تشخیص می دهد و می فهمد که چه چیزی را دوست دارد و چه را دوست ندارد و قوای درونیش اشتهای آن را دارد،یا از آن متنفّر است و در حدود خودش به منافع و مضار و جلب و دفع آن آگاهی یافته و قدرت پیدا می کند اما بدون این که برای آن چیز حدی و اندازه ای قائل باشد و وقتی به درد و یا مکروهی برمی خورد،دچار

جزع می شود و چون کسی می خواهد مزاحمش شود به هر طریقی که بتواند و لو به گریه و فریاد از تجاوز او جلوگیری می کند.کودک هم چنان بر این حال است تا به حدّ رشد و عقل برسد و حق و باطل و خیر و شر را تشخیص داده و به آنچه درک می کند اعتراف نماید،در این هنگام است که بسیاری از حق و باطل ها و خیر و شرها در نظرش برعکس می شود،یعنی بسیار از اموری که به نظر حق بود،باطل و باطل ها حق می گردد.

حال،اگر در همان اوان بخواهد نسبت به حق و باطل های دوران کودکیش که مصادر همهٔ آن ها هوای نفس و اشتهای دلش بود،پافشاری کند و زیر بار احکام عقلش در تعیین حق و باطل ها نرود،خدای تعالی بر دلش مهر می زند،در نتیجه به هیچ حقی برنمی خورد،مگر آن که آن را باطل جلوه می دهد و به هیچ صاحب حقی بر نمی خورد،مگر آن که به حقش ستم می کند و اما،اگر عنایت الهی او را دریابد همهٔ غرائز او و از آن جمله:حرصش بجای حرص بر هوای نفس،حرص بر حق طلبی می شود،چنین کسی دیگر در برابر هیچ حقی استکبار نمی ورزد و هیچ صاحب حقی را از حقش منع نمی کند.

پس هر انسانی در همان آغاز تولدش و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغش مجهّز به حرص شدید هست و این حرص شدید بر خیر صفتی است کمالی که اگر نبود به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی آمد،هم چنان که قرآن کریم فرمود:

[وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ] (1).

و همانا او نسبت به ثروت و مال سخت علاقه مند است [و به این سبب بخل می ورزد].

ص:103

1- 1) -عادیات (100):8.

و چون به حد بلوغ و رشد رسید به یک جهازی دیگر مجهّز می شود و آن عبارت است از عقل که با آن حقایق امور را آن طور که هست درک می کند،اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می دهد،آن وقت است که حرص شدید در ایام کودکیش که او را در هنگام برخورد با شر به جزع در می آورد و در هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیرش می شد،مبدل به حرص دیگر می شود و آن حرص شدید به خیر واقعی و فزع شدید از شرّ اخروی است.

و با در نظر گرفتن این که خیر واقعی عبارت است از،مسابقه به سوی مغفرت پروردگار و شر واقعی عبارت است از،نافرمانی خدای تعالی؛در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی شود و پیرامون گناه نمی گردد و اما نسبت به شر و خیر دنیوی حرصی نمی ورزد و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده تجاوز نمی کند، در هنگام برخورد با گناه،حرص خود را با فضیلت صبر کنترل می کند و نیز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنیا را با فضیلت صبر کنترل می نماید و هم چنین هنگام برخورد با مصیبت،جزع خود را با فضیلت صبر ضبط می کند و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمالی می شود.

و اما اگر انسان از آنچه عقلش درک می کند و فطرتش به آن اعتراف می نماید روی بگرداند و هم چنان پای بند هوا و هوس خود باشد و همواره آن را پیروی نموده، مشتاق باطل و متجاوز حق باشد و حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نقمت نموده،آن صفت غریزیش را که بر آن غریزه،خلقش کرده بود و آن را وسیلهٔ سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود،از او می گیرد و مبدل می کند به وسیلهٔ شقاوت و هلاکتش تا او را با اعراض از حق و جمع مال دنیا و گنجینه کردن آن وابدارد و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده.

ص:۱۰۴

از آنچه گذشت روشن شده که اگر صفت حرص را در آیات مورد بحث-که از خلقت بشر سخن می گوید و با در نظر گرفتن این که می خواهد حرص را مذمّت کند - به همهٔ انسان ها نسبت داده با احسن بودن خلقت هر چیز که آیهٔ:

[الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ] (۱).

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت،و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد.

از آن خبر می دهد منافات ندارد،چون حرص که منسوب به خدا است،حرص بر خیر واقعی است و حرص که صرف جمع مال و غفلت از خدا می شود،منسوب به خود انسان ها است،این خود انسان است که حرص خدادادی را مثل سایر نعمت ها به سوء اختیار و کج سلیقگی خود به نقمت مبدل می سازد.

و استثنای مؤمنان در آیات بعد هم نه از این جهت است که این صفت در آنان وجود ندارد،«چون می بینیم حرص مؤمنان اگر از دیگران بیشتر نباشد کمتر نیست،اما حرصشان را در عبادت و خدمت به خلق و تحصیل علم مصرف می کنند و سیر هم نمی شوند»،بلکه استثنای آنان از این جهت است که مؤمنان حرص خود را به همان صورت کمال و فضیلت اصلی اش باقی گذاشتند و به صورت رذیله و نقمت مبدل نکردند.

در حقیقت،حرص یک واقعیت الهی است که اگر با نور هدایت جهت داده شود باعث سعادت دنیا و آخرت و اگر هم چون مهاری به دست شیطان بیفتد، علت خزی دنیا و عذاب همیشگی جهان بعد است.

بهترین مرحلهٔ حرص،در وجود انسان حرص به نجات دادن مردم از جهل

۱- ۱) -سجده (۳۲):۷.

و بی خبری و آزاد کردن آنان از مشکلات مادی و معنوی است و حرص به رساندن خود به نقطهٔ با عظمت لقای حق و خشنودی حضرت دوست،چنان که اخلاق همهٔ انبیا و امامان و اولیا بوده و قرآن مجید به این حقیقت،ناطق است.

آری،چه سرمایه ای از معرفت به حق و چه مایه ای از حرص زدن برای رسیدن به آغوش رحمت و مغفرت محبوب،پر منفعت تر و سودمندتر است ؟ !

حرص مذموم

اشاره

در سطور گذشته به این حقیقت اشاره شد که اگر دست حرص از دامن هدایت حق کوتاه گردد و مهار حرص به دست ناپاک هوای نفس بیفتد،آدمی دچار بلای دنیا و عذاب آخرت می گردد.

حرص،در صورتی که در کنار چراغ پر فروغ هدایت قرار نگیرد،از انسان در جهت مقام،فرعون و در جنب مال،قارون و در کنار دانش،بلعم باعورا می سازد ! !

حملات شدید دانشمندان علم اخلاق به مسئلهٔ حرص به عنوان یکی از بدترین رذائل،متوجه چنین حرصی است.

حرص مذموم در کلام نراقی

فقیه بزرگ،ملا احمد نراقی در باب حرص مذموم می فرماید (۱):

از رذایل متعلّقه به قوهٔ شهویه،صفت حرص است و آن صفتی است نفسانیه که آدمی را می دارد بر جمع نمودن زاید از آنچه به آن احتیاج دارد و این صفت،یکی از شعب حبّ دنیا و از جمله صفات مهلکه و اخلاق مضلّه است،بلکه این صفت

۱- ۱) -معراج السعاده:۳۰۱ در بیان صفت حرص.

خبیثه بیابانی است کران ناپیدا که از هر طرف روی به جایی نرسی،وادیی است بی انتها،هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیابی.

بیچاره ای که بر آن گرفتار شد،گمراه و هلاک گشت و مسکینی که به این وادی افتاد،دیگر روی خلاصی ندید؛زیرا که حریص هرگز حرص او به جایی منتهی نمی شود و به حدّی نمی ایستد،اگر بیشتر اموال دنیا را جمع کند باز در فکر تحصیل باقی است و هر چه به دست او آید باز می طلبد و آن بیچاره مریض است و نمی فهمد و احمق است و نمی داند.

چگونه چنین نباشد و حال آن که می بینیم حریص را هشتاد سال عمر کرده است و فرزندی ندارد و این قدر از اموال و خانه و مستغلات دارد که اگر به فراغت بگذراند،صد سال دیگر او را کفایت می کند و خود یقین دارد که بیست سال دیگر عمر او نیست،باز در صدد زیاد کردن مال است و تأمل نمی کند که فایدهٔ آن چیست ؟ و چه ثمره ای دارد،اگر از برای خرج است،آنچه دارد منافع آن وفا به خرج مدت العمر او می کند و اگر از برای احتیاط است اگر آنچه دارد،احتمال تلف می رود هر چه تحصیل کند چنین است،پس اگر این مرض حمق نیست پس چه بلاست و هر که به این مرض مبتلا شد،خلاصی از آن مرض نهایت اشکال دارد و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

هرگاه از برای فرزند آدم دو رودخانهٔ طلا باشد،باز رودخانهٔ سوم را می طلبد و اندرون او را هیچ پر نمی کند مگر خاک (1).

و فرمود:

آدمیزاد پیر می شود و دو چیز در او جوان می گردد و قوت می گیرد:یکی حرص

۱- ۱) -روضه الواعظین:۴۲۹/۳؛مجموعه ورام:۱۶۳/۱.

مال و یکی طول امل (۱).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است:

حریص بر دنیا چون کرم ابریشم است،هر چه بیشتر بر دور خود می پیچد،راه خلاص او دورتر می شود تا از غصّه بمیرد (۲)!

بعضی از بزرگان گفته اند:

از عجایب امر آدمی آن است که اگر او را خبر دهند که همیشه در دنیا خواهی بود،حرص او بر جمع کردن مال زیاد نخواهد شد از آنچه حال می داند که چند صباحی بیش زنده نیست و در صدد جمع آن است و این را برای هر که تفحص کند در احوال مردمان،ظاهر و روشن است.

سنایی آن حکیم فرزانه می گوید:

هم چو مردانت قدم در راه دین باید نهاد***دیده بر خط هدیً للمتقین باید نهاد

چون زراه گلبن توبوا الی اللّه آمدی*** پای بر فرق اتینا طائعین باید نهاد

چون خر دجال نفست شد اسیر حرص و آز*** بعد از این بر مرکب تقوات زین باید نهاد

نفس فرعون است و دین موسی و توبه چون عصا***رخ به سوی جنگ فرعون لعین باید نهاد

۱- ۱) -معدن الجواهر:۲۵؛ارشاد القلوب:۳۹/۱؛بحار الأنوار:۲۲/۷۰،باب ۱۲۲.

۲- ۲) -الکافی:۱۳۴/۲،باب ذم الدنیا و الزهد فیها،حدیث ۲۰؛بحار الأنوار:۲۳/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۱۳.

گر عصای توبه مر خیل لعین را بشکند***شکر آن را دیده بر روی زمین باید نهاد

گر تو خواهی نفس خود را مستمند خود کنی*** در کمند عشق بسم اللّه کمین باید نهاد

حرص در روایات

عَنِ الصادِقِ علیه السلام:إنْ کانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْصُ لِما ذا (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:اگر رزق به حکم خداوند در قرآن و در عالم طبیعت مقرر شده،پس حرص برای چیست ؟

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:أغْنَی النّاسِ مَنْ لَمْ یَکُنْ لِلْحِرْصِ أسیراً (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام ناقِلاً عَنْ حَکیمٍ:الْحَریصُ الْجَشِعُ أشَدُّ حَرارَهً مِنَ النّارِ (۳).

امام صادق علیه السلام به نقل از حکیمی فرمود:حریص آزمند،حرارتش در سوزاندن فضایل و کمالات،از آتش زیادتر است.

سُئِلَ أمیرُ الْمُؤمِنینَ علیه السلام:أیُّ ذُلٍّ أذَلُّ ؟ قالَ:الْحِرْصُ عَلَی الدُّنیا (۴).

ص:۱۰۹

۱- ۱) -الخصال:۴۵۰/۲،حدیث ۵۵؛التوحید:۳۷۶،باب ۶۰،حدیث ۲۱؛بحار الأنوار:۱۶۰/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۱.

۲- ۲) -الأمالی،صدوق:۲۰،المجلس السادس،حدیث ۴؛روضه الواعظین:۴۴۲/۲؛بحار الأنوار:۱۶۰/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۲.

۳- ۳) -الخصال:۳۴۸/۲،حدیث ۲۱؛معانی الأخبار:۱۷۷،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۶۰/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۳.

۴- ۴) -الأمالی،صدوق:۳۹۳،المجلس الثانی و الستون،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۸۲/۷،باب ۳۱،حدیث ۸۷۹۰؛بحار الأنوار:۱۶۱/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۴.

از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد چه ذلّتی برای انسان ذلّت بارتر است ؟ فرمود:

حرص بر دنیا.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:حُرِمَ الْحَریصُ خَصْلَتَیْنِ وَ لَزِمَتْهُ خَصْلَتانِ:حُرِمَ الْقَناعَهَ فَافْتَقَدَ الراحَهَ وَ حُرِمَ الرِّضا فَافَتَقَدَ الْیَقینَ (1).

امام صادق علیه السلام فرمود:حریص از دو خصلت محروم و دچار دو خصلت است:

از قناعت محروم و دچار درد سر و از خشنودی نسبت به حق محروم و دچار بی یقینی به واقعیت ها است.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ عَنْ أبیهِ علیهما السلام قالَ:لا یُؤْمِنُ رَجُلٌ فیهِ الشُّحُّ وَ الْحَسَدُ وَ الْجُبْنُ وَ لا یَکُونُ الْمُؤمِنُ جَباناً وَ لا حَریصاً وَ لا شَحیحاً (2).

امام صادق از پدرش حضرت باقر علیهما السلام نقل می کند:مردی که در او بخل و حسد و ترس است ایمان ندارد،مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

عَنْ أبی عبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:کانَ فیما أوْصی به رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلیّاً علیه السلام:یا عَلیُّ أنْهاکَ عَنْ ثَلاثِ خِصالٍ عظامٍ:الْحَسَدُ وَ الْحِرْص وَ الْکَذِبُ (3).

امام صادق علیه السلام می فرماید:آنچه در وصایای رسول اسلام به علی علیه السلام بود این بود:یا علی ! تو را از سه خصلت که گناهش عظیم است نهی می کنم،حسد، حرص و دروغ.

۱- ۱) -الخصال:۶۹/۱،حدیث ۱۰۴؛وسائل الشیعه:۲۰/۱۶،باب ۶۴،حدیث ۲۰۸۵۶؛بحار الأنوار:۱۶۱/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۶.

۲- ۲) -الخصال:۸۲/۱،حدیث ۸؛وسائل الشیعه:۴۰/۹،باب ۵،حدیث ۱۱۴۷۳؛بحار الأنوار:۱۶۱/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۹.

۳- ۳) -الخصال:۱۲۴/۱،حدیث ۱۲۱؛روضه الواعظین:۴۲۴/۲؛بحار الأنوار:۱۶۲/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۱۰.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ وَ قَسْوَهُ الْقَلْبِ وَ شِدَّهُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:از علائم بدبختی خشکی چشم،سنگدلی و شدت حرص در طلب روزی و اصرار بر گناه است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

زمانی که نوح از کشتی پیاده شد،ابلیس نزد او آمد و عرضه داشت:در روی زمین کسی منّتش بر من،بزرگ تر از تو نیست،از خداوند نابودی این جامعهٔ فاسق را خواستی و من راحت شدم،دو چیز به تو نیاموزم ؟ !

از حسد بترس،حسد آنچه باید بر سر من بیاورد آورد و از حرص بپرهیز که آنچه باید بر سر آدم بیاورد آورد (۲)! !

پروردگارا ! چه خطرات عظیمی در کمین ماست و چه چاه های عمیق خوفناکی در مسیر ما قرار دارد،خداوندا ! دنیا چه گذرگاه هولناک و دارای چه طوفان های سهمناکی است ؟

الهی ! اگر لطف و عنایت تو نباشد کار ما انسان ها به کجا خواهد کشید و آیندهٔ ما چه خواهد شد ؟

الهی ! آلودگی حرص و پلیدی کبر و خباثت حسد و ناپاکی ریا و تمام رذایل اخلاقی را از ما برطرف کن.

۱- ۱) -الخصال:۲۴۲/۱،حدیث ۹۶؛مشکاه الأنوار:۲۵۶،فصل ۳؛بحار الأنوار:۱۶۲/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۱۱.

۲- ۲) -الخصال:۵۰/۱،حدیث ۶۱؛روضه الواعظین:۴۲۳/۲؛بحار الأنوار:۱۶۳/۷۰،باب ۱۲۸،حدیث ۱۷.

[فَإنَّ الدُّنْيا خَلَقَها اللّهُ تَعالی بِمَنْزِلَهِ ظِلِّکَ إنْ طَلَبْتَهُ أتْعَبَکَ وَ لا تَلْحَقُهُ أبَداً وَ إنْ تَرَکْتَهُ یَتْبَعُکَ وَ أنْتَ مُسْتَریحٌ]

امام صادق علیه السلام در ادامهٔ روایت باب حرص می فرماید:

دنیا برای تو مانند سایه است،هر چه از پی او بروی به آن نخواهی رسی و جز خستگی و ملالت و رنج و تعب،چیزی عاید تو نخواهد کرد،ثروتمندان مادی جهان پس از آن همه دویدن،به کجا رسیدند و چه کردند و چه با خود بردند ؟ !

ولی اگر آن را رها کنی و به دنبالش ندوی به مقداری که احتیاج داری از طریق کوشش صحیح با تو خواهد بود و تو در این صورت راحت خواهی بود.

ای که انکار کنی عالم درویشان را***تو چه دانی که چو سودا و سرست ایشان را

ملک آزادگی و کنج قناعت گنجی است***که به شمشیر میسّر نشود سلطان را

طلب منصب فانی نکند صاحب عقل*** عاقل آن است که اندیشه کند پایان را

جمع کردند و نهادند و به حسرت رفتند***وین چه دارد که به حسرت بگذارد آن را

ص:۱۱۲

چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود***عارف عاشق شوریده سرگردان را

در ازل بود که پیمان محبّت بستند*** نشکند مرد اگرش سر برود پیمان را

سعدیا عمر عزیز است به غفلت مگذار*** وقت فرصت نشود فوت مگر نادان را(۱)

۱- ۱)- سعدی.

[قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:اَلْحَریصُ مَحْرومٌ وَ هُوَ مَعَ حِرْمانِهِ مَذْمُومٌ فی أیِّ شَیءٍ کانَ،وَ کَیْفَ لا یَکُونُ مَحْروماً وَ قَدْ فَرَّ مِنْ وَثاقِ اللّهِ تَعالی وَ خالفَ قَوْلَ اللّهِ تَعالی حَیْثُ یَقُولُ: [اللّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ] (۱)]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حریص با همهٔ تلاش و زحمت و با همه رنج و مصیبت و با همهٔ تعب و مشقّت که برای تحصیل اضافه از آنچه خدا مقرر فرموده،می کشد از به دست آوردن آن اضافه،محروم است و در عین محروم بودن در پیشگاه خالق و خلق،در هر زمینه ای مذموم است و چگونه مذموم نباشد کسی که از عهد و پیمان الهی نسبت به روزی بندگان رو گردانده و با گفته و وعدهٔ حضرت او دربارهٔ روزی که در قرآن فرمود:

شما را از عدم به وجود آورد،آن گاه روزی داده،سپس می میراند و آن گاه زنده می کند.

مخالفت کرده ! !

۱- ۱) -روم (۳۰):۴۰.

[وَ الْحَريصُ بَيْنَ سَبْعِ آفاتٍ صَعْبَهٍ:

۱-فِكْرٌ يَضُرُّ بِدينِهِ وَ لا يَنْفَعُهُ

۲-وَ هَمٌّ لا يَتِمُّ لَهُ أقْصاهُ

۳-وَ تَعَبٌ لا يَسْتَريحُ مِنْهُ إلّا عِنْدَ الْمَوْتِ

۴-وَ خَوْفٌ لا يُورِثُهُ إلّا الوقُوعَ فيهِ

۵-وَ حُزْنٌ قَدْ كَدَّرَ عَلَيْهِ عَيْشَهُ بِلا فائِدَهٍ

۶-وَ حِسابٌ لا مَخْلَصَ لَهُ مَعَهُ مِنْ عَذابٍ

۷-وَ عِقابٌ لا مَفَرَّ لَهُ مِنْهُ وَ لا حيلَهَ]

آفات حرص

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حریص دچار هفت آفت است که نجاتش از هر یک از آن آفات در نهایت صعوبت و دشواری است:

۱-فکر و اندیشه و نقشه و حیله برای جمع کردن اضافه تر از نیاز و مقرّری که این گونه فکر،آفت آخرت است و نسبت به دنیای انسان نفع و سودی ندارد،چرا که زائد بر قسمت،آن هم از کسی که با خدا معامله ندارد،قابل انتفاع نیست و غیر زحمت و ریاضت و بار سنگین آخرت،چیزی بر آن مترتب نیست !

۲-همّ و غم و هیجان که محصول حرص بر تحصیل دنیاست و این همّ و غم

زاییدۀ عدم رضایت انسان به قسمت الهی است و این آفتی است که از درون و برون هم چو خوره انسان را می خورد !

۳-رنج و زحمت که جز به وسیلۀ مرگ از آن راحت نمی شود.

۴-ترس از دست رفتن جمع شده که مورث ترس دیگر است.به این صورت که حریص می ترسد چه شود و به که بدهد و از که بستاند،تا تلف نشود و در سرمایه قصوری راه نیابد و حاصل هر خوفی نیست،مگر افتادن در خوف دیگر،مثل طلبی که از کسی دارد،تا وصول نشده است خوف دارد که آن کس شاید بمیرد و مالش بسوزد و بعد از وصول خوف آن دارد که مبادا به چنگ سارقی افتد،یا آفتی به او رسد،غرض این که حریص مالدار،مانند ماردار هرگز از خوف و ترس فارغ نیست و از تشویش و اضطراب نسبت به ثروتی که جمع کرده خالی نیست.

۵-حزنی که اکثر اوقات عیش را بر او مکدّر کند و در خوشی و راحت او نقص بیندازد.

۶-حسابی که هرگز از آن فارغ نیست،چنان که دیگران در حساب عمر و طاعت و گناه و وضع آخرت خود هستند،او در حساب مال است و گرفتار غصه و عذاب که چند شده و به کجا رسیده،یا حساب ماه و سال کی منقضی شود تا تن خواه و طلب ها وصول گردد و البته نتیجۀ این حساب،عذاب درون و زحمت برون و محصولش حسرت وقت مرگ و زحمت در برزخ و آتش در قیامت است.

۷-مفسدۀ عظیمۀ دیگر حرص،عقاب الهی است که حریص را از آن گریز و فراری نیست،چرا که حریص در به دست آوردن گناهکار و در نگاه داشتن مال، مجرم است و چه بسیار که ثروت دنیا،حریص را به انواع محرمات و ارتکاب گناهان دچار کرده و این محرّمات و معاصی،در قیامت مورث عذاب سخت الهی است.

ص:۱۱۶

راستی،چه بدبخت و بیچاره اند آنان که دچار مرض حرص مال و جاهند و چه خوشبخت و سعادتمند آنان که در حرص ملاقات و لقای حضرت رب العزه هستند.

آنان ذکرشان مال مال و اینان گفتار قلب و جان و زبانشان یار یار است !

ما گدایان خیل سلطانیم***شهر بند هوای جانانیم

بنده را نام خویشتن نبود*** هر چه ما را لقب نهند آنیم

گر برانند و گر ببخشایند*** ره بجای دگر نمی دانیم

چون دلارام می زند شمشیر*** سر ببازیم و رخ نگردانیم

دوستان در هوای صبحت یار ***زر فشانند و ما سر افشانیم

ای خداوند عقل و دانش و رای*** عیب ما را مکن که نادانیم

هر گلی نو که در جهان آید*** ما به عشقش هزار دستانیم

تنگ چشمان نظر به میوه کنند*** ما تماشا کنان بستانیم

تو به سیمای شخص می نگری*** ما در آثار صنع یزدانیم

هر چه گفتیم جز حکایت دوست ***در همه عمر از آن پشیمانیم

سعدیا بی وجود صحبت یار ***همه عالم به هیچ نستانیم

ترک جان عزیز بتوان گفت*** ترک یار عزیز نتوانیم

راه علاج حرص

اشاره

گروهی تصور می کنند که آنچه انسان به آن گرفتار است و منبعی برای زدن خسارت و زیان به آدمی است،نجات از آن محال یا حد اقل مشکل و سخت است.

ولی این تصور بدون شک تصور نابجا و غلطی است؛زیرا رذایل چه از نوع اخلاقی آن و چه از شکل عملی آن،خصالی عارضی هستند که بر اثر بی توجهی یا

اشتباه یا فضای غلط محیطی،متوجه انسان شده اند و به تعبیر دیگر:این گونه صفات بر صفحهٔ روان یا قلب یا اعضا هم چون مرض در نواحی جسم آدمی است، چنان چه برای مرض راه علاج و طبیب هست،برای این گونه عوارض معنوی هم راه علاج و طبیب هست.

بعثت انبیا و نزول کتب آسمانی و امامت امامان و حکمت حکیمان و عرفان عارفان و ولایت اولیا،برای معالجهٔ امراض معنوی و رفع عیوب روحی و نفسی و آراسته کردن انسان به محامد الهی است.

اگر این عوارض قابل علاج نبود،نعوذ باللّه رسالت رسولان و ارسال کتب و تجلّی وحی و امامت امامان از جانب حضرت الهی کاری لغو و عملی عبث بود.

انبیا،طبیبان این امراض و دستورهای آنان راه علاج این عوارض است،به شرطی که انسان تسلیم نبوت آنان شده و به نسخه های شفا بخش و سعادت آور آنان عمل کند.

علاج حرص در کلام نراقی

حکیم فرزانه ملا احمد نراقی رضوان اللّه تعالی علیه،با توجه به آیات قرآن و روایات و اخبار،نسخه ای برای علاج مرض حرص تنظیم کرده و می گوید (۱):

طریقهٔ معالجهٔ حرص،تحصیل صفت قناعت و ازالهٔ مرض حرص است.

و تحصیل صفت قناعت آن است که ابتدا تأمّل کند در زحمت جمع مال و تصدیع آن و آفات دنیویه که از برای مال است و حوادثی که در پی دارد.

شحنهٔ این راه چو غارتگر است ***مفلسی از محتشمی بهتر است (۲)

۱- ۱) -بوستان سعدی شیرازی.

۲- ۲) -بوستان سعدی شیرازی.

و ببینید که زیادتر از قدر ضرورت،دنیا را چه ثمر و چه فایده است،اگر از برای اولاد ذخیره می کنی،بدان که خدای تو و اولاد یکی است،آن که روزی به تو داده به او نیز خواهد داد.

تو غم فرزندی را می خوری که از نطفۀ تو حاصل شده،چگونه آن که او را آفریده غم او را نمی خورد،به عزت خودش قسم که او از تو مهربان تر است و قدرت او بیشتر و اگر فرزند تو کسی است که باید به تنگی بگذراند،اگر عالم را از برای او ذخیره بگذاری از دست او بیرون می رود،جان من ! احتیاج فرزند به مال در حیات اوست،تو که چارۀ عمر او نتوانی کرد و قدر زندگانی از برای او نتوانی نهاد،چرا در فکر روزی او زحمت می کشی.

نگارندۀ کودک اندر شکم***نگارنده عمر روزی است هم

خداوندگاری که عبدی خرید ***بدارد فکیف آن که عبد آفرید

تو را نیست آن تکیه بر کردگار ***که مملوک را بر خداوندگار(۱)

ساعتی سر بر زانوی تفکّر و به اطراف ولایات نظری کن و دور و نزدیک را سیری کن و ببین کسانی که در عهد تو هستند،چقدر کسانی هستند که صاحب ثروت و جاه و حشمتند و پدر ایشان از برای ایشان ذخیره نگذاشت و چه اشخاص یافت می شوند که به فقر و فاقه مبتلا و اموال بسیار از پدر ایشان مانده بود.

بسی پدران خانه در شهری ساختند و اولاد ایشان در ولایتی دیگر در خرابه مردند و بسا،ده و مزرعه در کشوری از برای ایشان گذاردند و ایشان به جهت قرص نانی در کشوری دیگر جان دادند !

تو را از حوادث روزگار چه خبر و از گردش افلاک چه اطلاع،چه می دانی تا چند

ص:۱۱۹

۱- ۱)- بوستان سعدی شیرازی.

روز دیگر عالم چه وضع خواهد بود ؟ و اگر از برای خود جمع مال می کنی،تو اول قدر عمر خود را معین کن و به اندازهٔ آن جمع کن،تو چه می دانی که نام تو در سال دیگر در دفتر مردگان ثبت خواهد بود یا در صحیفهٔ زندگان و چون قوت سال خود را داری کفایت کن و حساب خود را زیاد مکن،علاوه بر این ها آن که تأملی کن و ببین وقتی هست که سیر شوی و دیگر در صدد جمع مال نباشی و هر چه اندوزی باز در فکر زیادتر خود را می سوزی،پس یک مرتبه قانع شو و از همهٔ زحمت ها فارغ شو.

چون در این ها تأمّل نمودی،دیده بگشا و در احوال مردمان نظری کن و ببین، در سیرت و طریقهٔ اعاظم افراد بنی آدم و اعزهٔ مخلوقات عالم از پیغمبران مرسل و اولیای مکمل و محرمان حرم عزت و بار یافتگان خلوت قرب رب العزّه که چگونه به قلیلی از دنیا اکتفا نمودند و به قناعت گذرانیدند و زاید از قدر ضرورت را نگاه نداشتند.

نگاه کن به شیوهٔ مشرکان و کفار از هنود و یهود و نصاری و اراذل افراد بشر که چگونه در صدد جمع مال و تنعم و التذاذ و زیاد کردن مایه و املاک و ضیاع و عقارند.

می دانم که شک نخواهی کرد در این که اقتدا به اعزه و اجلّای خلایق بهتر است از پیروی اراذل،بلکه هر که اندک شعوری داشته باشد،می فهمد که کسی که حریص بر لذت های دنیویه است و حرص بر اکل و شرب و جماع و وقاع دارد،از افق انسان خارج و در خیل بهائم داخل است؛زیرا که این ها از لوازم بهائم و چهارپایان است و هر چند کسی در این ها به مرتبهٔ اعلی برسد،لذت او بیشتر از چهار پایان نخواهد بود و هیچ حریص شکم پرست نیست،مگر این که گاو و خر از آن بیشتر می خورند و هیچ حریص بر جماع نیست،مگر آن که خروس از آن بیشتر جماع می کند و خود ظاهر است که از چنین صفتی چه اثری خواهد دید.

و تأمـل کن در عزت قناعت و فراغ بال و اطمینان خاطر قانع و چون در این ها تأمل نمودی،در معالجـهٔ آن بکوش و طریقـهٔ آن این است که در امر معیشت خود میانه روی و اقتصاد را پیشهٔ خود کنی و راه مخارج را به قدر امکان سد کنی و ملاحظهٔ جزئی و کلی مخارج خود را بکنی و هر چه ضروریه نیست و معیشت بدون آن ممکن است از خود دور کنی؛زیرا که با وجود کثرت مخارج،قناعت ممکن نیست.

پس اگر تنها و منفرد باشـی،اکتفا کن به جامـهٔ سـبکی و قناعت کن به هر غـذایی که هم رسـد و نان خورش کم بخور و چون بخوری از یک نان خورش تجاوز مکن و هم چنین در سایر چیزهایی که به آن احتیاج عیال باشی هر یک را بر این حد بدار و جزئی جزئی خرجی که می خواهی بکنی،تأمّـل کن و ببین اگر زنـدگانی موقوف به آن نیست دست بردار و هر گـاه کسـی به این نوع رفتار کند و بنای امر خود را بر این گذارد و قناعت و اقتصاد را پیشهٔ خود سازد از برای گذران به زحمت نمی افتد هر چند عیالمند باشد و محتاج به خلق نمی شود هم چنان که ظاهر و بیّن اخبار در آن صریح است.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

محتاج نشد هر که میانه روی کرد (۱).

و فرمود:

تدبیر کار خود نصف معیشت است (۲).

و فرمود:

۱- ۱) -عده الداعی:۸۴.

۲- ۲) -مجموعه ورام:۱۶۷/۱.

هر که قناعت کند خدا او را بی نیاز می کند و هر که اسراف می کند خدا او را فقیر می نماید و شک نیست که هر که بنای قناعت گذارد،از احتیاج به مردم خلاص می شود و از چاپلوسی و تملّق ناکسان فراغت می یابد و در نزد خالق و خلق،عزیز می گردد (۱).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است:

میانه روی امری است که خدا آن را دوست دارد و اسراف چیزی است که خدا آن را دشمن دارد،حتی دور انداختن استخوان خرما و ریختن زیادتی شربت آب.

و فرمود:

من ضامنم از برای کسی که میانه روی کند،هرگز فقیر نشود (۲).

بعد از آن که امر معیشت او بالفعل درست شد،دیگر از برای بعض مضطرب و مشوّش نباشد و اعتماد بر فضل و کرم خدا کند و بداند که روزی از برای او مقرر شده و به او خواهد رسید اگر چه حرص نورزد و راهی از برای حد اقل خود نداند، چگونه چنین نباشد و حال آن که حق تعالی می فرماید:

[وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهٰا] (۳).

و هیچ جنبده ای در زمین نیست مگر این که روزیِ او بر خداست.

و نیز می فرماید:

[وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبُ] (۴).

۱- ۱) -معراج السعاده:۳۰۶.

۲- ۲) -معراج السعاده:۳۰۶.

۳- ۳) -هود (۱۱):۶.

۴- ۴) -طلاق (۶۵):۲-۳.

و هر که از خدا پروا کند،خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد.*و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد.

باید هر کسی در امر زندگانی و گذران خود نگاه به بالاتر از خود نکند،بلکه نظر به پست تر از خود نماید و اطاعت شیطان را نکند؛زیرا که آن لعین نظر هر کس را در امر دنیا به بالاـتر از خود می اندازد و به او می گوید:هان ! فلان و فلان را ببین چگونه تنعم می کنند و چه طعام های لذیذ می خورند و چه لباس های نیکو می پوشند،خود را از آنان پست تر مکن و در طلب دنیا سستی منمای و در کار دین،چشم آدمی را به پست تر از خود می گشاید و می گوید:چرا خود را زحمت می دهی و تعب می کشی و چندین از خدا می ترسی،فلان و فلان از تو عالم ترند و این قدر نمی ترسند ! !

ای خدای مهربان ! ما را در علاج امراض قلبیه و روحیه و فکریه و نفسیه،توفیق رفیق راه کن و خانۀ قلب را با لطف و کرمت از اغیار خالی کرده،نورت را برای ابد در آن خانه مقیم فرما،شربت محبتت را به ما بچشان و با داروی عشقت،تمام دردهای ما را درمان کن.

به قول بلبل گلستان عشق،فیض عاشق:

زنده آن سر کاو بود سودای عشق***حَبَّذا آن دل که باشد جای عشق

از سر شوریده من کم مباد*** تا قیامت آتش سودای عشق

خارها در دل به خون می پرورم*** بو که روزی بشکفد گل های عشق

رفته رفته دل خرابی می کند*** عاقبت خواهم شدن رسوای عشق

خویش را کردم تهی از غیر دوست***تا وجودم پر شد از غوغای عشق

کار و کسب من همین عشق است و بس*** مگسلا این دست من از پای عشق

خدمت او را به دل بستم کمر*** هستم از جان بنده و مولای عشق

ص:۱۲۳

هم زمین هم آسمان را گشته ایم***نیست دردی در جهان همتای عشق

تا ننوشی باده از جام فنا ***مست کی گردد سر از صهبای عشق

تا پزی در دیگ سر سودای سود*** کی چشی هرگز تو از حلوای عشق

چون فرو خواهیم شد ما عاقبت*** خود همان بهتر که در دریای عشق

ناله می کن فیض زیرا خوش بود*** ناله های زار در سودای عشق

ص:۱۲۴

[وَ الْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللّهِ يُمْسى وَ يُصْبِحُ فى كَنَفِهِ وَ هُوَ مِنْهُ فى عافِيَةٍ وَ قَدْ عَجَّلَ اللّهُ لَهُ كِفايَتَهُ وَ هِىَ لَهُ مِنَ الدَّرَجاتِ مَا اللّهُ بِهِ عَليمٌ]

توکل بر خدا

هر کس در صف اهل توکل و اعتماد بر خداست و کارش را در همهٔ امور به حضرت او واگذاشته،صبح و شام بر او می گذرد،در حالی که در کنف حمایت اوست و حضرت رب العزه روزی وی را به قدر کفایت،بی زحمت و مرارت فراوان به او می رساند و از درجات بهشت آن قدر به او مرحمت می کند که علم کسی به آن نرسد و در خاطر کسی خطور نکند.

ص:۱۲۵

[وَ الْحِرْصُ ماءٌ جَرىٰ فی مَنافِذِ غَضَبِ اللّهِ تَعالی وَ ما لَمْ یُحْرَمِ الْعَبْدُ الْیَقینَ لا یَکُونُ حَریصاً وَ الْیَقینُ أرْضُ الْإسْلامِ وَ سَماءُ الْإیمانِ]

تقابل حرص و قناعت

و حرص،آبی است که جریان و سیلان او از منفذهای غضب الهی است،چنان که قناعت و توکل آبی است که جریان آن در منافذ رحمت است،چون طلب دنیا از طریق حرص مذموم شارع است و مغضوب خداوند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

سیلانش از منافذ غضب است و چون طریق تحصیل روزی از روی قناعت ممدوح است،بلکه عبادت است،جریانش از منافذ رحمت است،حاصل آن که حسن و قبح مسبب،تابع حسن و قبح سبب است،اگر سبب حسن است و ممدوح،مسبب هم حسن است و اگر قبیح است مسبّب هم قبیح است.

بنده تا وقتی از نور یقین محروم نشود،دچار حرص نگردد،نمی شود با یقین به وعده های دوست،آدمی دچار این صفت خسیس و این سم مهلک گردد.

یقین،در قلب پاک عبد زمین اسلام و آسمان ایمان است و این زمین و آسمان همان است که اگر نصیب کسی شود تمام درهای برکت در دنیا و آخرت به روی او باز می شود.

بیاییـد بـا تمام هستی از تمام بنـدهای اسارت هوا و ابلیس خود را آزاد کنیم و از زنـدان آشپزخانـهٔ دنیا و رختخواب شـهوت به فضـای بـاز ملکوت سـفر کنیم و آنچه را بایـد بیـابیم و ببینیم در آنجـا بیـابیم و ببینیم و آن طور که بایـد،لـذت حقیقی حیات و خوشی واقعی زندگی را دریابیم.

دلا تا کی سر گفتار داری***طریق دیدن و کردار داری

ظهور ظاهر احوال خود را*** ظهور ظاهر اظهار داری

اگر مشتاق و دلداری و دایم ***امید دیدن دلدار داری

زدیدارت نپوشیدست دیدار*** بدین دیدار اگر دیدار داری

سلیمان نیستی تا هم چو گبران*** زهستی بر میان زنّار داری

دلا تا چون سنایی در ره دین*** طریق زهد و استغفار داری

ص:۱۲۷

باب ۳۱ در بیان زهد

اشاره

ص:۱۲۸

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

الزُّهْدُ مِفْتاحُ بابِ الْآخِرَهِ وَ الْبَراءَهُ مِنَ النّارِ وَ هُوَ تَرْکُ کُلِّ شَیْءٍ یَشْغَلُکَ عَنِ اللّهِ مِنْ غَیْرِ تَأَسُّفٍ عَلیٰ فَوْتِها،وَ لا اعْجابٍ فی تَرْکِها،وَ لا انْتِظارِ فَرَجٍ مِنْها، وَ لا طَلَبِ مَحْمِدَهٍ عَلَیْها وَ لا عِوَضٍ بِها بَلْ تَریٰ فَوْتَها راحَهً وَ کَوْنَها آفَهً وَ تَکُونُ أبَداً هارِباً مِنَ الْآفَهِ مُعْتَصِماً بِالرّاحَهِ.

وَ الزّاهِدُ الّذی یَخْتارُ الْآخِرَهَ عَلَی الدُّنْیا،وَ الذُّلَّ عَلَی الْعِزِّ،وَ الْجُهْدَ عَلَی الرّاحَهِ وَ الْجُوعَ عَلَی الشِّبْعِ وَ عافِیَهَ الْآجِلِ عَلیٰ مَحَبَّهِ الْعاجِلِ وَ الذِّکْرَ عَلَی الْغَفْلَهِ وَ تَکُونُ نَفْسُهُ فِی الدُّنْیا وَ قَلْبُهُ فِی الْآخِرَهِ.

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَهٍ،أ لا تَریٰ کَیْفَ أحَبَّ ما أبْغَضَهُ اللّهُ وَ أیُّ خَطَإٍ أشَدُّ جُرْماً مِنْ هذا ؟

وَ قالَ بَعْضُ أهْلِ الْبَیْتِ علیهم السلام لَوْ کانَتِ الدُّنْیا بِأجْمَعِها لُقْمَهً فِی فَمِ طِفْلٍ لَرَحِمْناهُ،فَکَیْفَ حالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللّهِ وَراءَ ظَهْرِهِ فی طَلَبِها وَ الْحِرْصِ عَلَیْها.

وَ الدُّنیا دارٌ لَوْ أحْسَنْتَ سُکْنَاهَا لَرَحِمَتْکَ وَ أحْسَنَتْ وَدَاعَکَ.

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:لَمّا خَلَقَ اللّهُ الدُّنْیا أمَرَها بِطاعَتِهِ فَأطاعَتْ رَبَّها فَقالَ لَها:خالِفی مَنْ طَلَبَکِ وَ وافِقی مَنْ خالَفَکِ فَهِیَ عَلیٰ ما عَهِدَ اللّهُ إلَیْها وَ طَبَعَها عَلَیْهِ.

ص:۱۳۱

[الزُّهْدُ مِفْتاحُ بابِ الْآخِرَهِ وَ الْبَراءَهُ مِنَ النّارِ]

حقیقت زهد

اشاره

داستان زهد،داستان عجیبی است؛زهد حقیقتی است که هر کس به آن آراسته شود،برندهٔ خیر دنیا و آخرت شده است.

تحصیل زهد از مشکل ترین اموری است که انسان با آن روبروست و چون حاصل شود،به فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام:درب آخرت و تمام نعیمش به روی انسان باز شده و برات آزادی از آتش جهنم برای ابد به جهت انسان صادر گشته است !

زهد،صفت عاشق،خصلت عارف،رنگ عابد و نشان حقیقت بر پیشانی سالک است.

زاهد،انسانی وارسته و عبدی پیراسته و شخصیّتی ممتاز و نیرویی الهی و پروانه ای گرد شمع جمال و عاشقی بینا و مجاهدی تواناست.

حقیقت زهد را باید از زبان زاهدان حقیقی و عرفای واقعی شنید،چرا که آن ها شیرینی این واقعیت را چشیده اند و از نسیم جان بخش این خصلت ملکوتی بهره برده اند،بیان حقیقت زهد،کار ما گرفتاران و اسیران بندهای شهوات و طبایع نیست،ما را کجا رسد که به ترجمهٔ عالی ترین خصلت وارستگان تاریخ برخیزیم و از آنان که از دوست نشان دارند،نشان در اختیار بگذاریم.

ص:۱۳۲

کسی کاندر صف گبران به بتخانه کمر بندد***برابر کی بود با آن که دل در خیر و شر بندد

زدی هرگز نیارد یاد و از فردا ندارد غم*** دل اندر دل فریب نقد و اندر ما حضر بندد

حقیقت بتپرست است آن که در خود هست پندارش*** برست از بتپرستی چون در پندار در بندد

نه فرعونی شود آن کس که او دست قوی دارد*** نه قارونی شود هر کس که دل در سیم و زر بندد

نه موسی ای شود هر کس که او گیرد عصا برکف*** نه یعقوبی شود آن کس که دل اندر پسر بندد

بسا پیر مناجاتی که بر موکب فرو ماند*** بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد

زمعنی بیخبر باشی چو از دعوی کمربندی ***چه داند قدر معنی آن که از دعوی کمر بندد

به تخت و بخت چون نازی که روزی رخت بربندی***به تخت و بخت چون نازد کسی کاو رخت بربندد

غلام خاطر آنم که او همت قوی دارد***که دارد هر دو عالم را و دل در یک نظر بندد(۱)

زهد،قبل از این که مرحلهٔ عملی باشد حقیقت قلبی است،به این معنی که هر

۱- ۱)- سنایی غزنوی.

کس به فرمودهٔ قرآن مجید،بود و نبود امور ظاهر برای وی مساوی باشد زاهد است.

چون به دست آوردن این حالت قلبی کاری بس مشکل و مدت مدیدی ریاضت می خواهد و طالب مقدماتی چون علم و معرفت و بینایی و بصیرت و همنشینی با اولیای خداست،از این نظر زهد را از اعلا منازل سالکان و از والاترین مقامات عارفان و از بهترین حالات سایران شمرده اند.

این حالت عالی قلبی،یعنی بی تفاوت بودن دل،در برابر بود و نبود ظاهر دنیا و زر و زینت آن،موجب راحت انسان و دور بودن از گناهان باطنی و ظاهری است.

تمام روایات معتبر و محکم که در بهترین کتب حدیث نقل شده،وقتی می خواهند زهد را معنا کنند به آیهٔ بیست و سوّم سورهٔ مبارکهٔ حدید که ریشهٔ زهد را قلبی می داند،متوسل می شوند؛چرا که وقتی قلب دارای این حالت عالی باشد اگر همهٔ دنیا به انسان رو کند.انسان آن را ملک خود نمی داند،بلکه گنجینه ای در خزانهٔ حق می نگرد که انسان برای صرف آن در راه خدا انتخاب شده و چون همهٔ دنیا از دستش برود گویی هیچ پیش آمدی نکرده،چون چیزی که ملک خود نمی دانسته از برابر چشمش غایب شده و علّتی منطقی وجود ندارد که به خاطر غیبت و یا از دست رفتن غیر ملک باعث اسف گردد.

چیزی که از دست برود،اگر از دست رفتنش مخصوصاً به قضا و حکم الهی باشد و ذاتاً از دست رفتنش به قدر حق صورت گیرد،مگر تأسف قلب قدرت بازگرداندن آن را دارد ؟ و مگر شادی و حرص در راه به دست آوردن از دست رفته، قدرت برگرداندن از دست رفته را دارد ؟ !

تأسف بر از دست رفته،موجب جزع و خروج از مدار صبر و علّت اعتراض و شکایت به دستگاه منظم آفرینش و به خصوص صاحب حکیم و عادل آن است

و این گونه جزع مقدمه ای برای مغضوب شدن انسان و مستحق شدن آدمی به عذاب الهی است.

فرح و خوشحالی نسبت به ظاهر دنیا و زر و زینت به دست آمدهٔ آن،موجب بد مستی و طغیان و تجاوز و به فرمودهٔ آیهٔ شریفهٔ تفاخر و تکاثر و علّت کبر و تکبر و خودبینی است که همهٔ این خصلت ها،شیطانی و گرفتار آن منفور حق و از رحمت مطرود و مستحق لعنت حق و خزی دنیا و عذاب آخرت است و این غیر از فرح به نعمت است که موجب شکر و کمک و عون بر عبادت و طاعت است که دنیا را نعمت حق دیدن و از آن نعمت در راه صاحب نعمت استفاده کردن،غیر از دنیا را دنیا دیدن است،متن آیهٔ شریفهٔ چنین است:

[لِکَیْلاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَکُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاکُمْ وَ اللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ] (۱).

بر آنچه از دست شما رفت،تأسف نخورید،و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید،و خدا هیچ گردنکش خودستا را [که به نعمت ها مغرور شده است] دوست ندارد.

با توجه به این آیه به خصوص دو کلمهٔ«تأسوا و تفرحوا»معلوم می شود که زهد در درجهٔ اول و در مرحلهٔ حقیقت امری قلبی است،چون قلب در روی آوردن دنیا خوشحال نشود و حالی به حالی نگردد و دچار فرح نشود،فرحی که عاقبتش تکبر و فخر و دوری از خداست و در از دست رفتن دنیا بدحال نگردد،آن حالتی که باعث جزع و فزع و بی صبری و بی طاقتی و شکایت از دوست است،صاحب آن قلب زاهد است،روزِ داشتن و روزِ نداشتن زاهد است.

۱- ۱) -حدید (۵۷):۲۳.

اما اگر قلبی در بود دنیا و زینت آن فرح موصل به کبر و فخر داشته باشد،و به وقت از دست رفتن ظاهر دنیا به اسف دچار شود،صاحبش اهل دنیا و به دور از حقیقت است،چنین انسانی اگر دستش به تمام معنی از دنیا خالی باشد،ولی قلبش به امید روز به دست آمدن در فرح قرار داشته باشد،اهل دنیاست و اگر به وقت داشتن برای روز مبادا در اسف باشد،انسانی مادی و بیچاره است،چنانچه قلب با بودن ثروت مادی اگر اهل فرح به ثروت نباشد،صاحبش زاهد و مورد توجه خداست.

موسی بن جعفر علیه السلام در تاریکی زندان بغداد هیچ اسفی نداشت و سلیمان بر تخت حکومت فلسطین،ذره ای فرح در دلش نبود.

یوسف عزیز در قعر چاه و در زندان مصر تأسف نمی خورد و بر تخت سلطنت مصر دچار فرح نبود.

حضرت علی علیه السلام آن یگانۀ تاریخ پس از مرگ پیامبر از خانه نشینی و به خاطر از دست رفتن حکومت ظاهری اسف نداشت و روز حکومت،آن را بی ارزش تر از کفش پارۀ خود می دانست و بر حکومت فرحناک نبود.

چون قلب،این گونه حرکت الهی و معنوی و ملکوتی پیدا کند،حقیقت زهد تحقق پیدا کرده و نور زهد در اعمال و حرکات و اخلاق و معاملات و معاشرت انسان تجلی خواهد کرد.

حد زهد در دنیا

عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیاثٍ قالَ:قُلْتُ لِأَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِداکَ فَما حَدُّ الزُّهْدِ فِی

الدُّنیا ؟ فَقالَ:قَدْ حَدَّ اللّهُ فی کِتابِهِ (۱)فَقالَ عَزَّ وَ جَلَّ: [لِکَیْلاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَکَمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاکُمْ] (۲).

حفص بن غیاث می گوید:به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم:قربانت گردم حدّ زهد در دنیا چیست ؟ فرمود:خداوند،حدّ زهد نسبت به دنیا را در کتابش بیان فرموده،در آیه ای که می فرماید:تا بر از دست رفته حسرت نخورید و بر به دست آمده فرحناک نگردید.

قالَ أمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:إنَّ النّاسَ ثَلاثَةٌ:زاهِدٌ وَ صابِرٌ وَ راغِبٌ،فَأَمَّا الزّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ الْأحْزانُ وَ الْأفْراحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلا یَفْرَحُ بِشَیءٍ مِنَ الدُّنیا وَ لا یَأسیٰ عَلیٰ شَیءٍ مِنْها فاتَهُ فَهُوَ مُستَریحٌ... (۳).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:مردم به سه دسته اند:زاهد و صابر و راغب،زاهد کسی است که غصه ها و خوشحالی ها را از قلب به در کرده،بر چیزی از دنیا که به دست می آید خوشحال نمی شود و به خاطر چیزی که از دستش می رود غصه دار نمی گردد و او راحت است.

راستی،اگر انسان بخواهد تأسف بخورد چرا بر یک سلسله امور کم ارزش و فانی و امانتی تأسف بخورد و اگر بخواهد خوشحال شود،چرا بر سنگ و خاک رنگارنگ و بر یک سلسله خوراکی و پوشاکی و بر جاه و مقام پوشالی و از دست رفتنی خوشحال شود ؟ تأسف باید بر عمر از دست رفته،عمری که به طاعت

۱- ۱) -نور الثقلین:۲۴۸/۵؛تفسیر القمی:۱۴۶/۲؛بحار الأنوار:۱۹۳/۷۵،باب ۲۳،حدیث ۷.

۲- ۲) -حدید (۵۷):۲۳.

۳- ۳) -الکافی:۴۵۵/۲،باب محاسبه العمل،حدیث ۱۳؛مجموعه ورام:۱۶۱/۲؛نور الثقلین:۲۴۸/۵.

و عبادت نگذشته،باشد،تا این تأسف عامل حرکت برای جبران ما فات شود، خوشحالی باید خوشحالی بر ایمان و عمل صالح باشد که وسیلهٔ خیر دنیا و آخرت است.

آری،در اتصال به حضرت محبوب شاد و بر فراق آن جمال مطلق رنجیده و ناراحت باشیم.

شناخت زهد

شناختن حقیقت زهد با مراجعه به آیات و آثار و معارف اسلامی،به خصوص آنچه از ائمهٔ طاهرین علیهم السلام رسیده،کار مشکلی نیست و چه نیکوست انسان حقیقت این مسئلهٔ الهیه را بشناسد و از حضرت رب العزه،آراسته شدن به آن را بخواهد که هر کس آراسته به این حقیقت گردد،به عالی ترین درجهٔ معنوی آراسته شده و باب خیر دنیا و آخرت را به روی خود باز کرده است.

زهد،یعنی بی رغبتی به ظاهر دنیا به خاطر به دست آوردن آخرت و درجهٔ بالاترش یعنی بی رغبتی به ما سوی اللّه،جهت جلب رضا و خشنودی و رضوان حضرت حق.

زهد،به معنای ضایع کردن مال و حرام کردن حلال بر خود و از کسب و کار دست کشیدن نیست.

ضایع کردن مال حرام و حرام کردن حلال،ممنوع و بیکاری و بیعاری و کَلّ بر مردم شدن جایز نیست.

زهد،به معنای قناعت ورزیدن به حلال مالی و شهوانی و ساختن آخرتی آباد با حیات دنیاست.

زهد،یعنی تمام علایق را تابع علاقهٔ حق قرار دادن و به معنای حکومت الهی قلب،بر ظاهر امور دنیایی است.

ص:۱۳۸

آن کس که در برابر متاع حیات مادی و آرایش ظاهر دنیا،فریب نمی خورد و مقام با عظمت خلافت اللهی را با مشتی خاک و با چند روز مقام و با قلیلی درهم و دینار معامله نمی کند زاهد است.

عرفان به واقعیت ها و معرفت به حقایق و بصیرت به امور ظاهر و باطن،مورث زهد است.

چون واقف شدی،عمر هزار ساله در برابر عمر ابد آخرت لحظه ای بیش نیست،به حقیقت زاهد خواهی شد.

چون آگاه شدی،آنچه هست رفتنی است و تنها وجود باقی خداست و هر تکیه گاهی موقتی است،تنها تکیه گاه ابدی حضرت رب العزه است،از ما سوی اللّه زاهد شده و تنها به حضرت او رغبت کنی،با توجه به این حقایق است که دنیا برایت مسجد و جمال محبوب برایت قبله و ذکر دائم برایت نماز و خدمت به خلق برایت عبادت می گردد.

قدر خود بشناس و به آنچه باید واقف گردی واقف شو،در مقام کسب آگاهی و بصیرت و معرفت و عرفان برآی که در تمام وجود از نظر قوه و استعداد همتا نداری و به این خاطر از میان تمام ممکنات و موجودات تو را به مقام نیابت و خلافت از خود برگزیده اند.

آری،معرفت به حقایق،مقدمهٔ حرکت به سوی حقایق و عشق به حقایق مقدمهٔ آراسته شدن به واقعیت هاست که عارف:صابر،متقی،متوکل،عاشق،خاضع، خاشع،صامت،مجاهد،عابد،عالم،حلیم،حکیم و زاهد است و طی این همه راه در گرو حکمت نظری و عملی است و آن دو عبارت از شناخت قرآن با کمک اهل قرآن و آراسته شدن به حقایق این کتاب است.

ص:۱۳۹

پرهیز از چهار عامل خطر

یکی از پیران معرفت را پرسیدند:عارف را چگونه باید که باشد ؟

گفت:چنان باید که از میان خویش و آن خداوند خویش،چهار چیز بردارد:

یکی: ابلیس را و هر چه او خواهد و خواست وی معصیت بُوَد که اندر وی زوال ایمان بُوَد و اندر زوال ایمان دوزخ جاودان بود.

[کَمَثَلِ الشَّیْطانِ إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ* فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النّارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ] (۱).

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت:کافر شو.هنگامی که کافر شد،گفت:

من از تو بیزارم،من از خدا که پروردگار جهانیان است،می ترسم.* سرانجامشان این شد که هر دو در آتش اند و در آن جاودانه اند و این است کیفر ستمکاران.

دوم: نفس و آنچه خواهد که نفس بدان کاری کند بد و بد کرداری را جای آتش بود،چنان که گفت در قصهٔ یوسف صدیق:

[وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ] (۲).

من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛زیرا نفس طغیان گر،بسیار به بدی فرمان

۱- ۱) -حشر (۵۹):۱۶-۱۷.

۲- ۲) -یوسف (۱۲):۵۳.

می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است.

سوم: هوای تن را و آنچه او خواهد و اندرین جهان هر که به راحت بود بدان جهان رنج برد چنان که گفت حق تعالی:

[أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ] (۱).

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی ؟

چهارم: دنیا را و آنچه او خواهد دست بازداری که دنیا از تو خدمت خواهد و فراموشی آخرت خواهد،قوله تعالی:

[فَأَمّٰا مَنْ طَغیٰ* وَ آثَرَ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا* فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْویٰ] (۲).

و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده*و زندگی دنیا را[بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده،*پس بی تردید جایگاهش دوزخ است.

پس چون بندۀ عارف،این چیزها را از میان برداشت،حلاوت معرفت یافت، پس هر که با ابلیس صحبت کند از هاویه نرهد که با خداوند صحبت کند از این همه برهد.

نظر سالکان راه در مسئلۀ زهد

اشاره

در این مسئله بسیاری از حقیقت دانان و واقع بینان،نظریات پر ارزشی دارند، نقل نظر همۀ آنان از حوصلۀ این نوشتار بیرون است،تنها تلفیقی از نظریات غزالی

۱- ۱) -فرقان (۲۵):۴۳.

۲- ۲) -نازعات (۷۹):۳۷-۳۹.

از عامه و فیلسوف فقیه ملا محسن فیض کاشانی و اخلاقی بزرگ ملا مهدی نراقی و شهید مطهری در توضیح بر زهد نقل می شود.

جایی که در خانهٔ دل،ضد حب دنیا،حبی که روی وجود را از حق برمی گرداند و رغبت و میل به سوی آن می باشد،زهد است.

زهد این است که قلب از پی دنیا نفرستی و با جوارحت دو دستی به این پیره زال نچسبی و معامله ات با آن به اندازهٔ ضرورت باشد.و به عبارت دیگر زهد اعراض قلبی از متاع دنیا و پاکیزه های آن از اموال و مناصب و سایر چیزهایی است که با مرگ از دستت می رود.و به تقریر دیگر روی گرداندن از دنیا و روی آوردن به آخرت است،یا روی گرداندن از غیر خدا،برای رو کردن به خداست که این مرتبه بالاترین مرتبهٔ زهد است.

کسی که از کل ما سوی اللّه حتی جنات دل ببرد و جز خدا عشقی نداشته باشد، زاهد مطلق است.

و هر کس به خاطر ترس از جهنم از لذات دنیا دست بردارد و به خاطر رسیدن به بهشت،اعراض از نعیم فانی،جز به اندازهٔ ضرورت کند او نیز زاهد است،ولی زهدش در درجهٔ زهد اول نیست.

البته زهد وقتی تحقق پیدا می کند که انسان قدرت دست یافتن بر دنیا را داشته باشد و در عین قدرت به ترک برخیزد و باعث ترک هم،درک حقارت دنیا و پستی آن نسبت به خدا و دار آخرت باشد.

اگر ترک به خاطر عدم دست یافتن به دنیا باشد،یا غرض از ترک به چنگ آوردن آخرت نباشد،یا هدف از ترک خوش نامی و جلب قلوب یا شهرت به جوانمردی وجود و سخا،یا سبک بالی از کثرت مال و نجات از رنج و تعب حفظ ثروت باشد، این ترک،زهد نیست این ترک شرک و ریاکاری و نفاق و دورویی است.

ص:۱۴۲

ترک بایـد از نظر معنی به صـورت اعراض و بی رغبـتی قلب و از نظر ظـاهر بایـد به صـورت سـاده زیسـتی و آسـان گذرانـدن زندگی باشد.

برحسب تفسیر«نهـج البلاـغه»از زهـد اسـتفاده می شود،زهـد حـالتی است روحی،زاهـد از آن نظر که دلبسـتگی های معنوی و اخروی دارد،به مظـاهر مـادی زنـدگی بی اعتنـاست،این بی اعتنـایی و بی توجهی،تنها در فکر و انـدیشه و احساس و تعلق قلبی نیست و در مرحلهٔ ضمیر پایان نمی یابد.

زاهـد،در زنـدگی عملی خویش سادگی و قناعت را پیشه می سازد و از تنعم و تجمل و لـذت گرایی پرهیز می نمایـد،زندگی زاهدانه آن نیست که شخص فقط در ناحیهٔ اندیشه و ضمیر،وابستگی زیادی به امور مادی نداشته باشد،بلکه این است که زاهد عملاً از تنعم و تجمل و لذت گرایی پرهیز داشته باشد.

زهد یا رهبانیت

زهّاد جهان آن ها هسـتند که به حـد اقل تمتع و بهره گیری از مادیات اکتفا کرده اند، امام علی علیه السـلام از آن جهت زاهد است که نه تنها دل به دنیا نداشت،بلکه عملاً نیز از تمتع و لذت گرایی ابا داشت و به اصطلاح تارک دنیا بود.

و این غیر از رهبانیتی است که اسلام و روح معنویت با آن مخالف است که رهبانیت،بدعت است و زهد حقیقت است.

رهبانیت،بریـدن از مردم و رو آوردن به عبادت است،بر اساس این انـدیشه که کار دنیا و آخرت از یکـدیگر جدا است،دو نوع کار بیگانه از هم است،از دو کار یکی را باید انتخاب کرد،یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این جهان به کار آید،این رهبانیت بر ضد زندگی و بر ضد جامعه گرایی است و مسـتلزم کناره گیری از خلق و بریدن از مردم

ص:۱۴۳

و سلب هر گونه مسؤولیت و تعهد از خود است.

اما زهـد اسـلامی،در عین این که مسـتلزم انتخـاب زنـدگی سـاده و بی تکلف است و بر اسـاس پرهیز از تنعم و تجمل و لـذت گرایی است،در متن زنـدگی و در بطن روابـط اجتمـاعی قرار دارد و عین جـامعه گرایی است،برای خـوب از عهـده مسـؤولیت برآمدن است و از مسؤولیت ها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می گیرد.

در اسـلام،مسئلهٔ جدا بودن حساب این جهان با آن جهان مطرح نیست،از نظر اسلام نه آن جهان و این جهان،از یکدیگر جدا و بیگانه هستند و نه کار این جهان با کار آن جهان بیگانه است.

ارتباط دو جهان با یکدیگر از قبیل ارتباط و باطن،شیئی واحد است،یعنی:

آنچه بر ضـد مصلحت آن جهان است بر ضـد مصـلحت این جهان نیز هست و هر چه بر وفق مصالـح عالیـهٔ زندگی این جهان است بر وفق مصالـح عالیه آن جهان نیز هست،لهـذا یک کار معین که بر وفق مصالـح عالیهٔ این جهان است،اگر از انگیزه های عـالی و دیـدهای ما فوق طبیعی و هـدف های ماورای مادی خالی باشـد،آن کار صـرفاً دنیایی تلقی می شود و به تعبیر قرآن به سوی خـدا بالا نمی رود،اما اگر جنبهٔ انسانی کار از هدف ها و انگیزه ها و دیدهای برتر و بالاتر از زندگی محدود دنیایی بهره مند باشد،همان کار،کار آخرتی شمرده می شود.

زهـد اسـلامی،چنـان که گفتیم در متن زنـدگی قرار دارد،کیفیت خـاص بخشـیدن به زنـدگی است و از دخـالت دادن پاره ای ارزش ها برای زندگی ناشی می شود.

زهـد،از روشن ترین صـفات انبیـا و اولیاست،پیامبری مبعوث نگشت،مگر آن که به زهـد سـفارش داشت و اگر تقرب به حق و نجات روز قیامت بسـتگی به آن نداشت،هرگز بزرگان از انسان ها و اهل معرفت بر خود سخت نمی گرفتند و بریده از شهوات و لذات دنیا زندگی نمی کردند !

ص:۱۴۴

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی***ازین زندگانی چو مردی بمانی

از این زندگی زندگانی نخیزد ***که گرگ است و ناید زگرگان شبانی

بر این خاکدان پر از گرگ تا کی*** کنی چون سگان رایگان پاسبانی

از این مرگ صورت نگر تا نترسی*** از این زندگی ترس کاکنون درآنی(۱)

انبیای الهی و زهد

امام علی علیه السلام در«نهج البلاغه»به زهد چند نفر از انبیا بدین قرار اشاره دارند:

اگر خواهی از موسی کلیم اللّه سخن بگو که به پروردگار عرضه داشت:

[رَبِّ إِنِّی لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ] (۲).

پروردگارا ! به آنچه از خیر بر من نازل می کنی،نیازمندم.

به خدا قسم به وسیلۀ این دعا قرص نانی از خدا می خواست؛زیرا خوراکش سبزی و گیاه زمین بود و به علّت لاغری و کمی گوشت بدن،سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش،دیده می شد.

و اگر خواهی از داود سخن به میان آر که دارای مزامیر و زبور بود و خوانندۀ اهل بهشت است،به دست خود از لیف خرما زنبیل ها می بافت و به هم نشینان خود می گفت:کدامتان در فروختن این زنبیل ها به من کمک می کنید،از بهای فروش آن ها خوراکش یک عدد نان جو بود.

و اگر خواهی داستان زندگی عیسی بن مریم علیه السلام را به میان آر که سنگ را زیر سر خود بالش قرار می داد و جامۀ زبر می پوشید و طعام خشن می خورد و خورش او

۱- ۱)- سنایی غزنوی.

۲- ۲) -قصص (۲۸):۲۴.

گرسنگی بود و چراغ شب او ماه بود و سایه بان او در زمستان جایی بود که آفتاب می تابید یا فرو می رفت و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویانید،نه زنی داشت که او را به فتنه و تباهکاری افکند و نه فرزندی که او را اندوهگین سازد و نه دارایی که او را از توجه به حق برگرداند و نه طمعی که او را خوار کند،مرکب او دو پایش بود و خدمتکار او دو دستش.

بیا و در مسئلهٔ زهد به پیامبر خود که از همه نیکوتر و پاکیزه تر است،اقتدا نموده،از آن بزرگوار پیروی کن؛زیرا آن حضرت برای کسی که بخواهد پیروی کند، سزاوار پیروی کردن است و انتساب شایستهٔ اوست برای کسی که بخواهد به او نسبت داشته باشد و محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که پیرو پیغمبر خود بوده و دنبال نشانهٔ او برود.

لقمهٔ دنیا را زیادتر از آنچه لازم نداشت نمی خورد،به دنیا به هیچ عنوان دل نبسته بود،از جهت پهلو لاغرتر و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود.

دنیا،با همه محتویاتش به او پیشنهاد شد،از قبول آن امتناع کرد،دانست خداوند مهربان از باب مصلحت انسان،علاقه و دل بستن به دنیا را دشمن داشته، او هم به پیروی از مولا‌یش علاقه به دنیا را دشمن می داشت.و می دانست حق تعالی دنیا را خوار دانسته او هم خوار می دانست و آن را کوچک قرار داده،او هم کوچک شمرد.

اگر نبود در وجود ما،مگر دوستی آنچه که خدا و رسول دشمن داشته و بزرگ شمردن آن را که خدا و رسول کوچک شمرده،همین مقدار برای سرکشی از خدا و مخالفت فرمان او بس بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله،به روی زمین طعام می خورد و مانند بنده می نشست و به دست خود پارگی کفشش را دوخته و جامه اش را وصله می کرد و بر خر برهنه سوار می شد

ص:۱۴۶

و دیگری را هم سوار می کرد.

بر در خانه اش پرده ای که در آن نقش های نقش شده آویخته بود،پس به یکی از زنهایش فرمود:این پرده را از نظر من پنهان کن؛زیرا وقتی به آن چشم می انـدازم دنیا و آرایش های آن را به یاد می آورم،پس از روی دل از دنیا دوری گزیده،یاد آن را از خود دور می ساخت و دوست داشت که آرایش آن از جلوی چشـمش پنهان باشـد، تا از آن جامه زیبا فرا نگرفته باور نکند که آنجا جای آرمیـدن است و امیـدواری و درنگ کردن در آنجا را نداشـته باشد،پس علاقه و بسـتگی به این دنیای از دسـت رفتنی را از خود بیرون و از دل دور کرده و آرایش های آن را از جلوی چشم پنهان گردانیـد و چنین است کسـی که چیزی را دشمن می دارد و بدش می آید،به آن چشم اندازد و نام آن در حضورش برده شود ! (۱)!

زهـد،مورث معنویت،آزادگی و ایثار و خصایل دیگر انسانی و الهی است، زاهد به حقیقت اهل معناست و از قید تعلقات مادی و شـیطانی با تمام وجود آزاد است و پیش انـداختن محرومان و مسـتمندان و دردمنـدان را نسـبت به خودش،کار بسـیار آسانی است.

شدت زهد پیامبر صـلی الله علیه و آله و حضـرت علی و خاندانش و ائمهٔ طاهرین علیهم السـلام و پس از آنان یاران و اصحاب خالص آن بزرگواران چیزی نیست که نیاز به شرح داشته باشد.

سالکان راه با عظمت زهد

سخن گفتن از شخصـیت هایی که در راه زهـد اسـلامی،سـیر و سـلوک خالص داشـتند،کاری بس مشـکل و امری بس سـخت است.

ص:۱۴۷

۱- ۱) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۶۰.

آنان که در راه خدا از همه چیز و از خود گذشتند و خود را و آنچه داشتند، عاشقانه با خدا معامله کردند،زاهد حقیقی اند.

خود و آنچه در دست است،با کمال رغبت و در عین شوق با حضرت رب العزه معامله کردن،اوج زهد است.

زاهد واقعی کسی است که نسبت به خود و به چیزی قایل به ملکیت نیست و خود و آنچه را در اختیار دارد،مملوک واقعی مالک حقیقی می داند و خود و آنچه را موجود دارد،فقط می خواهد در راه عشق او مصرف کند و بس.

در این زمینه برای نمونه به یکی از شخصیت های صدر اسلام به نام حنظله که حرکتش از بستر عروسی به بستر شهادت بیش از چند ساعت طول نکشید و این حرکت نشان دهندهٔ کمال زهد و ایثار بود و نیز به شهدای گرانقدر و بی نظیر عاشورای شصت و یک که در کنار امام عاشقان حضرت سیدالشهدا از همه چیز خود گذشتند و به زهد،آبرو دادند اشاره می کنم.

اشاره به چهره هایی که جز به حق فکر نمی کردند و جز برای حق نبودند و جز به حق تکیه نداشتند.

اشاره به آن انسان های والایی که در تمام تاریخ حیات بی نظیرند.

اشاره به آن چهره هایی که آبروی انسان و انسانیت اند و حقیقت به وجود آنان مفتخر است.

اشاره به آن مردان با فضیلتی که روی تاریخ را سپید کردند و محرک تمام حرکت کنندگان در راه خدا شدند.

اشاره به آن عاشقانی که جز حضرت محبوب را نخواستند و غیر او را ندیدند و از غیر او نگفتند و جز در عشق او فانی نشدند و به لطف و کرم و رحمت او به بقا و ابدیت رسیدند.

ص:۱۴۸

اینان جداً تشنهٔ وصال بودند و خود و آنچه داشتند برای رسیدن به مقام قرب و وصل جانان،در طبق اخلاص گذاشتند.

دل ز جان بر گیر تا راهت دهند***ملک دو عالم به یک آهت دهند

چون تو برگیری دل از جان مردوار ***آنچه می جویی هم آنگاهت دهند

گر بسوزی تا سحر هر شب چو شمع*** تحفه از نقد سحرگاهت دهند

تا نگردی بی نشان از هر دو کون*** کی نشان آن حرمگاهت دهند(۱)

از حجلهٔ عروسی تا بستر شهادت

ماه شوال سال سوم هجرت،در شهر مدینه در میان مسلمانان رفت و آمدهای غیر عادی دیده می شود؛زیرا همه احساس می کنند که به همین زودی جنگی در شرف اتفاق است،ولی در انجام آن تردید دارند،هر وقت به همدیگر می رسند، دربارهٔ جنگ احتمالی سخن می گویند و از همه خبر می گیرند،ولی جواب اکثریت معمولاً این است«خدا و رسولش بهتر می دانند»و این حرف کافی است که مسلمانان را قانع و آرام کند.

بالاخره تصمیم اهل مکه برای جنگ با مسلمانان در تمام شهر مدینه پیچید و این همان چیزی بود که مردم مؤمن مدت ها انتظارش را می کشیدند.

شکستی که کفار در جنگ بدر خورده بودند،نه تنها حسّ حماسی آن ها را جریحه دار ساخته بود،بلکه راه کاروان و تجارت را بر آن ها بسته،از این طریق ضربه های مادی غیر قابل جبرانی به آن ها وارد می آمد.

آن ها می خواستند با شروع یک جنگ جدید،از کشتگان خود در بدر انتقام

۱- ۱)- عطار نیشابوری.

کشیده و منافع بازرگانی خویش را تأمین کننـد و در اثر تطمیع و وعدهٔ غنایم بسـیار، عدهٔ کثیری از بدویان را که مدت ها بود در اثر اشعار شاعرانی چون کعب بن اشرف تحریک شده بودند با خود همراه نمودند.

نیمـهٔ شـوال فرا رسـید،روزی بـه اهـالی مـدینه خبر دادنـد که عـدهٔ کـثیری مرکب از سه هزار نفر مسـلح بـا تجهیزات کامـل به سرپرستی ابو سفیان به سوی مدینه می آیند و چیزی به مدینه راه ندارند.

در میـان این عـده مردان شـجاعی بودنـد که حس انتقام جویی آن ها را هم چون درنـده کرده بود،از قبیل صـفوان پسـر امیه و عکرمه پسـر ابو جهل که از گذشـتگان کفار در بـدر بودند،به علاوه عده ای زن برای تحریک و تشویق سـربازان به سـرپرستی هند زن ابو سفیان با ارتش کفر پیش می آمدند.

مؤمنان که در اثر فتـح بدر تشویق به مبارزه شده و تعلیمات اسـلام آن ها را تشـنهٔ شـهادت کرده بود،به قدری از خود اشتیاق و تمایل نشان دادند که حضرت به درخواست آنان برای کشاندن جنگ به بیرون مدینه پاسخ مثبت دادند،گرچه خود حضرت از نظر نظامی صـلاح را در این می دانسـتند که تمام دروازه های مدینه را بسـته،دشـمن را از محاصـرهٔ شهر خسته کنند و نومیدانه آنان را به پراکندگی بکشند و از این طریق به آنان ضربهٔ کاری بزنند.

در همین حال که آمد و رفت و تکاپو به خاطر این اتفاق بزرگ در مدینه جاری بود،در یک خانه از اهالی همین شهر،جشن و سرور بر پا گشته و تعدادی در آن مجلس شرکت کرده بودند.

این خانه در حقیقت،خانهٔ ابو عامر راهب است که اخیراً از مخالفان خدا و رسول شده و همان کسی است که به حضرت رسول نفرین کرد که در غربت بمیرد،ولی حضرت فرمود:

خداوند،نسبت به مردم دروغگو چنین جزا می دهد و بالاخره خود او در یکی از شهرهای روم،بی کس و تنها جان داد.

این شخص بدبخت و منافق و جاسوس زودتر و بیشتر از همهٔ اهالی مدینه از وضع کفار نسبت به جنگ با مسلمانان آگاه شد و برای این که دشمنی خود را با رسول حق و راه الهی به نهایت برساند،پنجاه تن از کسان خود را اغوا کرد و به همراه خود برداشت و به ارتش کفر پیوست،بنا بر این در مجلس جشنی که امشب در خانهٔ او برپاست خود او حضور ندارد.

این جشن برای کیست و به خاطر چیست ؟ برای پسر ابو عامر حنظله و به خاطر عروسی این جوان پاک و برومند ! !

در مقابل،چنین پدری که دشمن رسول خداست و خود را برای نابودی دین اسلام آماده کرده،این پسر جزء مؤمنان و از فدائیان و مشتاقان جانباز در راه خداست.

این پسر خلف صالح،بیدار بینا،مؤمن واقعی،دارنده یقین و عاشق خدا و رسول و شیفتهٔ خدمت و علاقمند به جهاد و شهادت در راه محبوب حقیقی عالم است ! !

من مبتلای عشق و دلم دردمند توست***از پای تا سرم همه صید کمند توست

زلف بلند توست که افتاده تا به ساق*** یا ساق فتنه از سر زلف بلند توست

ای شهسوار عرصه سرمد رکاب زن*** ملک وجود نعل بهای سمند توست

گفتی ز عشق ره به سلامت بری ز درد ***عشق تو در دل است و دلم دردمند توست

حنظله،جوانی است هیجده ساله،زیبا،ورزیده،صادق،مؤمن،پاک و بی نهایت مورد لطف و مهر حضرت رسول.

نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله این جوان دلیر و آراسته را که پدرش جزء دشمنان سرسخت اسلام است،ولی خود او با چنین صداقت و مشتاقی به اسلام خدمت می کند دوست دارد.

مدتی است گفتگوی ازدواج حنظله در افواه است و اقدامات جهت این امر به عمل می آید،نامزد او نجمه الصباح دختر سعد بن معاذ که از بزرگان اصحاب و از چهره های سرشناس مدینه است می باشد،اقدامات به نتیجه رسیده به طوری که قبلاً چنین شبی را برای عروسی و زفاف تعیین کرده بودند،بدون این که خبر شوند که فردای این شب،جنگ بین مسلمانان و کفار درخواهد گرفت.

حنظله،نسبت به نجمه علاقه و عشق شدیدی می ورزد و مدت ها صحبت و آمد و رفت و اقدامات نسبت به قبول پدر او و خود نجمه به برگزیدن وی به همسری،آتش اشتیاق او را تیزتر کرده است.

روزهای مدیدی است که انتظار شب عروسی را می کشد و چشم به راه دقیقه ای است که از وصل محبوبه سیراب شود.

نجمه هم چنین است،علاقهٔ شدیدی به جوان شجاع و با صداقتی چون حنظله پیدا کرده،دقایقی را که به طور قطع حنظله متعلق به او خواهد شد انتظار می برد، خانواده طرفین نیز که تاریخ عروسی را تعیین کرده اند،اصراری دارند که حتماً در شب معین،این امر مهم انجام پذیرد.

اما تاریخی که معین شده،مصادف با شب جنگ است،دو نیروی بسیار قوی

ص:۱۵۲

در درون قلب حنظله در مبارزه اند:

از طرفی عشق به همسر زیبا و ارضای غریزه و از طرف دیگر شدت ایمان و علاقهٔ به اسلام و مانعی که از برگزاری عروسی در شبی که باید فردای آن تمام مردان مؤمن به جنگ روند،در پیش دارد.

این دو فکر متضاد،چنان مغز و قلبش را در معرض تهاجم قرار داده بود که وجودش سخت گرفتار شده و انگار قوهٔ اخذ تصمیم از وی سلب گردیده بود.

از یک طرف،گاهی تسلیم عشق و علاقه به هوای نفس شده،می خواهد قبول کند که عروسی سر بگیرد و از جانب دیگر حس ایمان آتشین او پشت پا به تمام علایق دنیایی زده،می خواهد برای ظهور اوج زهد،همه را رها کند و خود را به دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخته تا فردا از او جدا نگردد،مبادا کشش،جسم او را از آن چنان عظیمی بازدارد.

هر چند از پدر اجازه عروسی گرفته،ولی می خواهد مطمئن شود در این شبی که فردای آن باید به جنگ روند،صبح عروسی او چه خواهد شد ؟ !

بالاخره،کشمکش این دو نیرو چنان او را در عذاب گذاشت که کسی را خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرستاد که برای عروسیش از حضرت اجازه مخصوص دریافت کند !

نبی عزیز صلی الله علیه و آله،آن فرشتهٔ رحمت الهی،اجاز داد،از شنیدن خبر اجازه برقی از شعف در چشمان حنظله درخشید و این بار از شدت شعف می لرزید،در حالی که روحش از دستوری که آمده بود به خشنودی نشست و دیگر می توانست هماهنگ با جسم باشد و با آن مبارزه نکند.

نجمه را به منزل او آوردند،جشن مختصری که قبلاً به آن اشاره رفت تمام شد، مدعوین یکی یکی به خانهٔ خود بازگشتند.

ص:۱۵۳

شب زفاف تمام شد،دو دلداده از هم کام گرفتند،هر لحظه که می خواهد به وضع حال دل خوش شود،ناگهان جمال فردا و وصال محبوب ابدی و تصمیمی که نسبت به رفتن جنگ باید بگیرد در نظرش مجسم می شود.

او با زبان حال به معشوق واقعی می گوید:

افلاک را جلالت تو پست می کند***املاک را مهابت تو پست می کند

هر جا دلی که عشق تو در وی کند نزول*** هوشش رباید و خردش مست می کند

مر پست را عبادت تو می کند بلند*** مر نیست را ارادت تو هست می کند(۱)

حنظله،از بیان فکر خود به نجمه احتراز می کند،مبادا عیش او منغص شود،او عزم دارد که تا آخرین لحظه،به نجمه چیزی نگوید !

لحظات خوشی و کامرانی مثل برق می گذرد،آن چنان سریع که عشّاق،ناگهان متوجه می شوند که دو ساعت از نیمه شب گذشته و هنوز به راز و نیاز و گفتگوی آینده،مشغولند.

بالاخره،خستگی چیره می شود و ابتدا چشمان نجمه و بعد دیدگان حنظله را به هم می دوزد.

آرامش شب،به علت وجود حالت جنگ در شهر نیست،به این لحاظ هنوز یک ساعت از خواب این دو دلدادهٔ تازه به هم رسیده نگذشته که صدای همهمه ای که پشت در منزل برخاسته بود،حنظله را سراسیمه از خواب بیدار کرد،فوراً به یاد ما وقع افتاد،از بستر برخاست و خود را به پنجره رسانید و شخصی را که به شتاب عبور می کرد صدا زد:چه خبر است و رو به کجا می روید ؟ !

مگر از جریان جنگ بی خبر هستی ؟

۱- ۱)- ملا محسن فیض کاشانی.

- چرا خبر دارم ولی می پرسم وضع چگونه است و قشون کجا باید بروند و شما به کجا رهسپارید ؟

مقصودت از این سؤال چیست ؟ من هم مسلمانم و می خواهم به ارتش اسلام ملحق شوم.

چطور،هنوز از منزل بیرون نیامده ای،همه حرکت کرده و رفته اند و من آخرین آن ها هستم که باید به سرعت حرکت کنم،مبادا عقب بمانم.

خدا تو را اجر دهد،من هم عازم آمدنم،ولی شب گذشته به اجازهٔ رسول اللّه صلی الله علیه و آله جریان زفاف خود را طی کردم و حالا از تو خواهش می کنم وضع را برایم تشریح کنی،تا من هم به شما ملحق شوم.

به به ! عجب همتی،بسیار خوب،حالا که تو این قدر مؤمن هستی به تو می گویم و از خدا خواهانم تو را توفیق جهاد مرحمت کند.

دیشب،ارتش اسلام به سرپرستی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که به سه دسته مهاجر و اوس و خزرجی قسمت شده بودند به شکل ستون به طرف شمال حومهٔ شهر رفته،آنجا را دور زده اند و چند نفری که عقب مانده اند در ساعات مختلف شب به آن ها پیوسته اند.

در موقع خروج از دیوارهای شهر،عبد اللّه بن ابی سلول آن رئیس منافقان با ششصد نفر یهودی در حین خروج از شهر،خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله رسید و پیشنهاد کرد به همراهی مسلمانان به جنگ بیاید،ولی حضرت از آن ها تشکر کرد و فرمود:کمک خدا برای من کافی است.

عجب ! ! آری،خداوند به رسول خود وحی کرده بود که اینان به قصد تخریب و خیانت این پیشنهاد را کرده اند و حضرت نیز خوب جلوی آنان را گرفت.

اما رئیس منافقان از این مسئله که آن را توهینی تلقی کرد،برآشفت و به طرف

سربازان مسلمان رفته،در بین آنان تخم اضطراب و نگرانی پاشید و گفت:

من به محمد گفتم که از مدینه خارج مشو،ولی او به حرف اشخاص بی فکر و کم ظرفیت از مدینه بیرون شد،چرا شما خود را به دهان یک مرگ حتمی می اندازید و به این ترتیب توانست یک ثلث از ارتش را از رفتن بازدارد و ارتش اسلام تقریباً به هفتصد تن رسید و رئیس منافقان هم با فراریان از جنگ،راه مدینه را پیش گرفت.

خوب بعد چه شد ؟

دیگر چه می خواهی بشود،به قدری مؤمنان و مجاهدان الهی،این گروه پست و منافق ترسو را،مسخره کردند که رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:بس است.

خداوند اجر نیکوکاران را بهتر می داند و از حال کسانی که از زیر بار وظیفه،شانه خالی می کنند بهتر می داند و این ها خیال می کنند با فرار از جنگ در امن خواهند بود ولی از راه سعادت برگشته،به سوی تاریکی می روند.

ای برادر اسلامی ! گفتی که اکنون ارتش اسلام در شمال شهر خیمه زده اند،چه وقت حرکت خواهند کرد ؟

این طور مذاکره شده که قبل از سحر حرکت کنند،بنا بر این جز چند دقیقه وقت نیست،باید هر چه زودتر حرکت کرد،مبادا عقب بمانیم.

مردی که این گونه با حنظله صحبت کرد با عجله خداحافظی نمود و دوان دوان به سوی جبهه حرکت کرد.

حنظله حالتی پیدا کرد که قلم از شرح آن عاجز است،او مانند مرغ سرکنده که در میان خون خود دست و پا می زند به جوش و خروش افتاد !

نمی گویم که تردید داشت آیا بماند یا به جنگ برود ؟ خیر،تصمیم خود را از همان لحظهٔ اول گرفته بود،از همان ساعتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت، لحظه ای تردید به او دست نداد اما اکنون اضطرابش از دو چیز است:

اولاً فرصت از دست می رود و چون چند دقیقه دیگر،قشون حرکت می کند، ممکن است عقب بماند و هرگز به فیض عظیم همراهی با ارتش اسلام نرسد.

از جانب دیگر بدنش با یک عمل حیوانی مشروع کثیف شده و احتیاج به غسل دارد،چگونه غسل نکرده به جنگ برود ؟ نماز خود را چگونه بخواند ؟ اگر هم تیمّم کند،اما چگونه روح و فکرش راحت است و از کثافت تن،در عذاب نیست، چطور محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با این حالت درک نماید،اگر به فیض بزرگ شهادت برسد،تکلیف او با این بدن ناپاک چیست ؟

این افکار بود که او را سخت عذاب می داد و از طرفی به علت نبودن آب و کمی وقت،نمی توانست راه حلی پیدا کند.

در این چند لحظه مغزش مانند ساعتی که چرخ هایش در رفته باشد و به سرعت کار کند،هر آن،یک نوع می اندیشید و از این فکر به فکر دیگر می جهید،چه کند ؟

از عمر بسی نماند ما را***در سر هوسی نماند ما را

رُفتیم زدل غبار اغیار ***جز دوست کسی نماند ما را(۱)

خیر،حتماً باید غسل کند،آری،ولی با چه،وقت کجاست،آب کجاست، پس غسل چطور می شود،چگونه برود ؟ !

خلاصه روحیهٔ او در این لحظه به قدری شگفت آور بود که قابل شرح و بیان نیست و اگر یک روانشناسی بخواهد نهایت درجهٔ اضطراب را به صورت تجسم درآورد،باید حالت حنظله را در این چند دقیقه شرح بدهد !

فکر را با عمل توام کرد،دوان دوان این طرف و آن طرف منزل می دوید،یک جا کوزهٔ آبی دید برداشت و خواست آن را بر سر خود بریزد،ترسید لباس هایش هم

۱- ۱)- فیض کاشانی.

ناپاک شود و بد از بدتر گردد،در را باز کرده هراسان بیرون رفت؛ولی هنوز چند قدم نرفته برگشت؛زیرا می دانست که در این حوالی نه آب هست و نه حمام و اگر هم حمام در فاصلهٔ دوری هست با این وقت کم به درد او نمی خورد،بدون قصد مانند دیوانگان این طرف و آن طرف می رفت و هر جا می رسید،لحظه ای ایستاده نمی توانست تصمیمی بگیرد و باز آنجا را ترک می گفت.

بالاخره،در اثر رفت و آمد او نجمه از خواب بیدار شد و چشمانش را باز کرده، به محض این که حنظله را دید،یک مرتبه حدقه از هم گشود و نگاهی به سر تا پای او انداخته گفت:

عزیزم ! چرا از جا برخاسته ای،بیا بنشین تا خوابی که دربارهٔ تو دیده ام تعریف کنم،نمی دانی چه خوابی است،ولی نه می ترسم بگویم،نخواهم گفت،ممکن است خواب شومی باشد،نه نه باور نمی کنم،ای شوهر مهربان ! چرا از جای برخاسته ای ؟

نجمه عزیز ! نگران مباش،من برای انجام وظیفه ای برخاسته ام.

بالاخره،باید به تو بگویم،آیا می دانی که ارتش اسلام برای جنگ با دشمن از شهر بیرون رفته ؟ بسیار خوب...من هم باید بروم و به آن ها ملحق شوم.

در این میان نجمه سخن او را بریده،گفت:مگر دیوانه شده ای چطور ممکن است بروی،کسی که دیشب عروسی کرده،چطور در سحر زفاف خود به جنگ می رود،بیا و به جایت بخواب و این افکار را از سرت بیرون کن.

نجمه،بیهوده اصرار مکن،من خودم هم می دانم که چقدر این رفتن من بر تو سخت است،بر من هم فراق تو بسیار گران است و تاکنون سابقه ندارد که دامادی از حجلهٔ دامادی به صحنهٔ جنگ برود،اما چه باید کرد،اسلام از همهٔ این ها عزیزتر و نیکوتر است،جان همهٔ ما فدای اسلام باد،خود را راضی کن که بروم و ان شاء

ص:۱۵۸

اللّه به زودی ارتش اسلام با فتح و ظفر بازمی گردد و من هم دوان دوان به خانهٔ معشوق عزیز خود می آیم و تو را در آغوش گرفته،در سایهٔ پیروزی دین،عمری را در خوشی و رفاه به سر خواهیم برد،کمی فکر کن،ثواب من از این جهاد چقدر زیاد خواهد بود،خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله با دهان مبارکش مژدهٔ ثواب چند برابر فرمود، پس برای خاطر من و بهره ای که از این اقدام می برم،دست از اصرار باز دار.

عزیزم ! این ها که تو گفتی صحیح است و جانب اسلام از هر چیز گرامی تر،سر و جان من و همه کسانم فدای اسلام باد،ولی با نرفتن تو لطمه به اسلام نمی خورد و قریب هزار تن در این جنگ شرکت می کنند،بگذار تو یک نفر کم باشی به علاوه شاید جنگ چندین روز طول بکشد و تو همیشه فرصت آن را خواهی داشت که به ارتش اسلام بپیوندی.

نه،نجمه مرا منصرف مکن،اگر اکنون نروم،دیگر فرصت از دست می رود و ممکن است ارتباط ارتش با شهر قطع گردد،به علاوه نرفتن فوری موجب دلسردی و انصراف کلی خواهد شد،درست است که من یک نفر در برابر هفتصد نفری که اکنون به جنگ می روند چیزی نیستم،ولی نسبت به وظیفهٔ خودم چه باید بکنم،آیا حاضری در پیش خدا و رسول او شرمنده باشم ؟

شرمنده نیستی،عذر خوبی داری و خواهی گفت:شب زفاف من بوده و حق داشته ام چند روزی با تازه عروس خود بمانم.

نه،نه این حرف را نزن،حق ندارم،حق اسلام و دفاع از آن بالاتر و بهتر است، به علاوه ای محبوبهٔ عزیز ! دیشب که رسول اسلام صلی الله علیه و آله اجازهٔ عروسی به من عطا فرمود،با خود عهد کردم که به جنگ بروم و این امر بستگی به ایمان من دارد،چه شده که من ایمانم از دیگران کمتر باشد نه،نه دیگر حرفی نزن و مرا منصرف مکن، حتماً خواهم رفت و چنان که گفتم،به خواست خدا با روی سفید و دلی خوشحال

به سوی تو بازگشت خواهم نمود !

نجمه چند دقیقه دیگر اصرار کرد و هر چه گفت با عزم آهنین و ارادهٔ خلل ناپذیر حنظله مواجه شد،بالاخره چون از انصراف او مأیوس گردید،گفت:

حالاـ که می روی پس بگذار خوابی را که دیده ام برایت تعریف کنم،برای خاطر همین خواب بود که نمی خواستم حرکت کنی.

آری،همین خواب مرا مضطرب و پریشان کرده است،اما حالا که می روی خداوند بهتر به کار خود بیناست.

دیشب در خواب دیدم شکافی در آسمان پیدا شد و تو از روی زمین بالا رفتی که به شکاف رسیدی و داخل آن شدی و از آن هم گذشتی و به درون آسمان وارد گشتی و پس از رفتن تو،شکاف بسته شد.

اکنون بر تو می ترسم،مبادا این خواب تعبیری داشته باشد و تعبیر آن شهید شدن تو باشد و هنوز کام از حیات برنگرفته از آن بگریزی !

در حالی که کلمات نجمه راجع به خواب از دهانش بیرون می آمد،حنظله سراپا گوش بود و هر سخنی که از دهان نو عروس به او می رسید وی را چنان تکان می داد که اعصابش مثل کسی که در زمستان آب یخ بر تن ریزد کشیده می شد و بالاخره چون کلام معشوقه به پایان رسید رنگ حنظله برافروخته بود،اما لحظه ای بیش نگذشت که تبسمی بر لبان او ظاهر شد و روی به طرف نجمه کرده و خنده کنان گفت:

عزیزم ! اگر خواب تو راست باشد و من این طور به داخل آسمان ها روم چه سعادتی بالاـتر از این است،مگر نه ما همهٔ مسلمانان باور داریم که شهادت، بزرگ ترین کامیابی جهان است،پس مژده ای که تو به من دادی بالاترین مژده هاست،چرا نگرانی ؟ !

گر عشق رفیق راه من گردد***خار ره من گل و سمن گردد

هر گوشه ز ریگزار گل روید*** هر شاخه ز خار من چمن گردد

گنجینه روح را شود گوهر ***سنگی که عقیق این یمن گردد(۱)

در این حال نجمه گفت:بسیار خوب،برو خدا به همراهت.

حنظله،پس از این کلام در حالی که چند دقیقه بود موضوع غسل را فراموش کرده بود به محض شنیدن رخصت همسرش به یاد غسل افتاد و با حالتی زار و پریش گفت:

ای نجمۀ زیبا ! با این چند دقیقه حرف زدن فرصت احتمال غسل کردن را از من سلب کردی خداوند تو را ببخشد،ولی چه باید کرد قسمت این بود و با تقدیر چاره سازی نتوان کرد،من همین الان می روم شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم و عذر خود را به او گفتم از او طلب چاره کردم و شاید برای من دعایی کند که خداوند از این گناه من درگذرد.

در حالی که این سخن را گفت قدمی جلو گذارد که نجمه را برای آخرین بار در آغوش گرفته و با او خداحافظی کند که ناگاه نجمه گفت:ای حنظله ! ای شوهر مهربان من ! آیا حاضر هستی نام من به بدنامی شهره شود ؟ !

البته نه نجمه عزیزم این چه سؤالی است که می کنی ؟ هیچ می دانی اگر بر نگردی کسی از من باور نخواهد کرد که در همین چند ساعت زن تو شده و گوهر دوشیزگی را از دست داده ام،مردم بعد از این به من چه خواهند گفت،آیا در معرض تیر ملامت واقع نخواهم شد.

نجمه ممکن است ولی چاره چیست و چه فکری به نظرت می رسد ؟ تو را به

۱- ۱)- صفا اصفهانی.

خدا قسم زود بگو که وقت می گذرد و می ترسم که ارتش حرکت کند ! ! نجمه به عجله لباسش را پوشید و در حالی که قصد خود را به حنظله می گفت،شتابان از خانه بیرون رفت و در خانه چند همسایه را کوفت و پس از چند دقیقه،چهار نفر زن را در اطاق حاضر کرد،آن گاه در برابر آنان روی به حنظله نمود و گفت:

ای شوهر عزیز من ! آیا اقرار داری که دیشب عمل زفاف واقع شد و من زن شرعی تو شده ام ؟

حنظله پاسخ داد:بلی،ای نجمه عفیفه و پاک !

آن گاه نجمه روی به طرف شاهدان کرده و گفت:

گواه باشید و این سخن را به یاد داشته باشید؛زیرا من خوابی دیده ام و پیش خود تعبیر آن را به شهید شدن حنظله و برنگشتن او از جبهه دانسته ام،پس اگر روزی طعنه زنان و بدگویان،تیر زبان آلودهٔ خود را متوجه من کردند،شما شاهد و گواه و مدافع من باشید.

هر چهار نفر با نهایت صداقت و لحنی که همراه با تحسین بود،حمل شهادت را قبول کردند و در حالی که به شجاعت و جوانمردی و ایمان حنظله و عفت دوستی و پاکی و مآل اندیشی نجمه،آفرین گفتند از در خارج شدند.

پس از خروج آن ها حنظله جلو رفت و سر نجمه را در سینه گرفته در حالی که آن را به خود می فشرد گفت:

ای بنت سعد ! ای محبوبهٔ عزیز ! ای معشوقهٔ گرامی و ای همسر ارجمند ! خداحافظ،دربارهٔ من دعا کن و مرا هرگز فراموش مکن و از یاد مبر که من تو را از دل و جان دوست دارم،گرچه اسلام را بر تو مقدم داشته ام،ولی می دانم که مرا ملامت نخواهی کرد و از این که رضای خدا را بر خشنودی تو اختیار کردم،ناراضی نخواهی بود.

ص:۱۶۲

اگر از مـن گله داری مرا ببخش،از این که نتوانسـتم کـام دل تـو را چنـان که معمـول است برآورم،مرا عفـو کن،ای عزیز ! اگر پیروز برگشـتم تـو برای همیشه از آن من خـواهی بـود و تـا آخر عمر بـا لـذت و سـعادت زنـدگی خـواهیم کرد و اگر به فیض شهادت رسـیدم در آن دنیا مراقب تو خواهم بود و برای تو پیش خدای خود دعا خواهم کرد و طلب مغفرت خواهم نمود،صبر داشته باش شکیبا باش،عزم و اراده به خرج بده،چرا گریه می کنی،یک مسلمان باید بیشتر از این ها مقاومت داشته باشد،همسر عزیزم ! مگر فراموش کرده ای که تو هم امت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی ؟

پس گریه نکن اگر به گریه ادامه دهی مرا هم گریه می اندازی،آن وقت ممکن است در من سـستی راه پیدا کند و این سـستی دل در من باقی بماند و رشادت لازم در مقابل دشمن خدا،از من ظهور نکند.

نجمه که مثـل ابر بهـار می گریست چون سـخن اخیر را از دهان حنظله شـنید خودداری کرد و با صـدایی که نیمه بریـده بود و درست از گلو در نمی آمد و گاهی با ترکیدن بغض قطع می شد،گفت:

برو عزیزم ! خـدا همراه تـو باشـد،از ایـن که گریه می کنم مرا ببخش،زنم و زن رقیـق القلب است،به علاـوه می دانی که تـو را بسیار دوست دارم از جان خودم بیشتر،پس حق دارم که با از دست دادن تو،این طور بی تابی کنم.

در اینجا حنظله خود را از آغوش نجمه خارج کرده در حالی که از او جدا می شد،گفت:

بس است عزیزم ! اگر این طور بخواهیم پیش هم باشیم فرصت از دست می رود،خدا حافظ.

تا پای خود را از آسـتان در بیرون گذاشت،نجمه به دنبال او دویده گفت:حنظله یک کلمه دیگر با تو دارم،آیا راهی هست که در صورت شهادت تو من هم به تو

بپیونـدم؛زیرا پس از تو زندگی بر من حرام است ! حنظله ندانست در مقابل این کلام که از دل صادقی بیرون می آید چه بکند پس روی خود را برگرداند و در حالی که اشکی از شوق در گوشهٔ چشمش پیدا شده بود،گفت:

الحق که لایق حنظله هستی،خداوند تو را جزای خیر دهد،پاداش دهندهٔ ما اوست و ان شاء اللّه پاداشی که در انتظار داری خواهی گرفت،پس از آن بدون این که بیش از این خود را تسلیم احساسات کند دوان دوان شروع به رفتن کرد.

دلش می خواست بال درآورد و به فاصلهٔ چند لحظه به لشکر اسلام برسد.

در حالی که دیوانه وار بر سرعت قدم های خود می افزود و هر لحظه نزدیک بود پایش به سنگ خورده و بر زمین افتد و چند مرتبه نیز سکندری خورد،سرعت حرکت،مجال تفکر را از او سلب کرده بود،فقط مانند گرسنه ای که تنها فکرش به سفرهٔ طعام است اندیشه ای،جز رسیدن به اردوگاه نداشت و چون چراغی که در انتهای بیابانی دیده شود مشتاقانه فقط آن را می دید،به سوی آن می رفت.

او که در لحظات جدایی از محبوبه،خود را نگهداشته و ابداً نگریسته بود، اکنون مانند سیل،اشک از چشمش جاری بود.

های های می گریست،به طوری که اگر کسی در راه به او برمی خورد و حوصلهٔ نگاه کردن به این جوان را داشت،منظرهٔ عجیب وی-در حالی که عرق سراپایش را فراگرفته بود و به سرعت می دوید و صورتش از اشک شسته شده و بغض گلویش چنان بلند بود که به گوش دیگران می رسید-او را مبهوت می کرد.

چرا گریه می کرد ؟ آیا حالا به یاد معشوقه و جدا شدن از او افتاده بود،آیا به خاطر نجمه عزیز می گریست ؟ نه،علت گریهٔ او این نبود.

این چشمان التماس آمیز آغشته به اشک که هر لحظه به سوی آسمان دوخته می شد و با تضرع و لابه به مبدأ می گردید،از عشق مجازی چنین گریان شده بود ؟ !

ص:۱۶۴

گریه اش از این بود که می ترسد مبادا فرصت از دست رفته باشد و به موقع به میدان نرسد،می ترسید وقتی آنجا برسد که قشون رفته باشد،آن وقت جواب خدا را چه خواهد داد،به رسول خدا صلی الله علیه و آله چه خواهد گفت ! !

علت دیگر گریه اش وضع ناپاکی بدن که بالاخره از حل کردن آن عاجز مانده بود که چه خواهد شد،اگر چنان که نجمه خواب دیده و گفته بود،کشته می شود، تکلیف او با این تن غسل نکرده،چیست ؟ چطور اذن دخول به ملکوت معنوی خواهد یافت،آیا او را مانند موجود پلیدی طرد نخواهند کرد،آیا با بدن ناپاکش چه معامله می کنند ؟

این افکار هر لحظه شدت می گرفت و از یک طرف به سرعت پاهایش می افزود که زودتر به اضطرابش خاتمه داده شود و از جانب دیگر صدای گریه اش را بلندتر می کرد.

بالاخره،از دور صدای اذان صبح به گوشش خورد،دریافت که صدا از لشکر اسلام است،چون این حالت را دید سر را به علامت شکر به سوی آسمان بلند کرد،گریه اش قطع شد و پا را آهسته تر کرد و بالاخره آن قدر از حالت دویدن کاست تا به راه رفتن معمولی رسید،عرق بدن او سرازیر بود،اما کم کم خشک می شد، چون به اردوگاه رسید صف نماز بسته شده بود،مسلمانان پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده،می خواستند عبادت خدا را به جا آورند.

حنظله،به عجله تیمم کرد و در صف آخر قرار گرفت و نماز را با خلوص کامل بجای آورد.

پس از خاتمهٔ نماز که به واسطهٔ جنگ به سرعت برگزار شد،حنظله صفوف برادران را آهسته شکافت و به سوی خیمهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافته بالاخره به حضرت رسید،در برابر حضرت سیل اشک از چشمش ریخت،حضرت با

ملاطفت و نهایت مهربانی دست خود را روی پیشانی او گذارد و سرش را بلند کرد و فرمود:

حنظله تویی،خدا تو را اجر دهد بالاخره آمدی،من حدس می زدم که ایمان عظیم تو،تو را راحت نخواهد گذارد و بالاخره تو هم به جبهه حق علیه باطل، خواهی آمد !

ای رسول اللّه ! آمدم ولی چه آمدنی...بسیار پریشان و ملول و افسرده ام و نمی دانم تکلیفم چیست ؟ شرم دارم از این که در مقابل خدا ایستاده ام و خجلم از آن که اکنون این طور در حضور توام.

چرا ؟ علت خجلت تو چیست ؟

ای رسول خدا ! می دانی که دیشب،شب زفاف من بود و من آب نیافتم که غسل کنم و اکنون با این بدن ناپاک،چگونه به جهاد روم ؟

حضرت فرمود:بر خیز،مگر نمی دانی که تکلیف به قدر وسع است،چون آب نیافته ای بر تو باکی نیست و دل چرکین مکن.

پس ای رسول خدا ! آیا به من اطمینان می دهی،اگر به فیض شهادت برسم از ناپاکی بدن پیش خدا مسئول نیستم ؟ فرمود:برو اطمینان داشته باش،خدا تو را بیامرزد !

مقدمات جنگ فراهم شد،برنامه در ابتدای کار به نفع مسلمانان بود،نزدیک بود وضع دشمن به هم به پاشد،نسیم پیروزی به مشام می خورد،در این وقت نیروی جناح چپ که به فرمان مؤکد رسول خدا صلی الله علیه و آله،حافظ گردنه عنین بودند به اشتباه بزرگی دچار شدند که باعث تغییر سرنوشت جنگ شد ! !

ابن جبیر رئیس این قسمت به خیال این که دیگر پیروزی اسلام کامل شده و کفار شکست خورده اند،برای استفاده از غنیمت،تصمیم گرفت به داخل میدان بیاید

ص:۱۶۶

و با دشـمنان بجنگـد و سـفارش اکیـد رسول اللّه صـلی الله علیه و آله را دایر به مانـدن در آنجا، فراموش کرد و به داخل میدان آمد.

این اشـتباه که اشتباه عمدی بود به ضـرر مسلمانان تمام شد،خالد جنگجوی متهور قریشی،متوجه خالی شدن جناح چپ شد،به باقی مانـدگان نیروی جبیر که به سـفارش پیامبر مانـده بودنـد تاخت و پس از قتل عام آنان از پشت به مسـلمانان حمله کرد،در ایـن حـال یـک زن کـافر به نـام عمره بنت علقمه،پرچمی را که مـدت هـا بـود از ترس بر زمین مانـده بـود برداشت و کفـار را مخـاطب قرار داده،آن هـا را از ترس و بزدلی سـرزنش کرد و بـا این کـار جسارت مکیّون را تحریک نمود،از طرف دیگر خبر شوم قتل پیامبر که همه جا منتشـر شـده بود به درهم ریخته شـدن وضع مسـلمانان،کمک کرد،به طوری که عـده ای از آنان به طرف مـدینه گریختند.عـده ای از جنگجویـان نجیـب و فعـال و مـؤمن کـه از آن جمله حنظله بـود در بحبوحـۀ جنـگ به زمین افتاده،شربت شهادت نوشیدند.

حنظله در لحظات آخر به محبوب ابدی روی کرد و عرضه داشت:

ای خداونـد قادر متعال و ای بخشـندۀ مهربان ! با بـدن پاره پاره و خونین به سوی تو می آیم در حالی که تن،ناپاک است،ولی رسول تو گفت:مرا از این حالت خواهی بخشید.

ای خدای مهربان ! مرا ببخش...نتوانستم آب بیابم تا خود را پاکیزه کنم و به این ضیافت عظیمی که مرا به سوی آن می خوانی بیایم،تقصیر از من نبود و اگر بود از رحمت بی پایان و لا یتناهی تو امید عفو دارم.

مرا ببخش و از رحمت خود مأیوس مساز...این شـهادت را که با رضایت کامل و اشتیاق انجام گرفته،قبول کن و مرا از لطف و عنایت خویش محروم مفرما.

خدای من ! خانوادۀ خود و این تازه عروس را که دیشب با یک دنیا امید و آرزو

جا گذاشتم به تو سپردم،تو برای روزی دادن و نگاهداریش شایسته تری.

ای خدا ! آمدم مرا از خود مران که دری دیگر جز این نمی شناسم،این بگفت و چشم بر هم گذاشت،تا از هر چه غیر اوست،چشم پوشیده باشد و تنها به وجه او نظر داشته باشد.

آری،حنظله تازه داماد که با این اشتیاق به جانب شهادت شتافته بود،بالاخره به آرزوی خودش رسید و خواب تازه عروس او به حقیقت پیوست.

در این حال نبی اسلام صلی الله علیه و آله به دیدار جنازهٔ پاک شهدا شتافت،پس از عبور از جلوی چند نفر چشمش به حنظله افتاد،نگاهی بر او انداخته مدتی بر بدن خونین آن جوان رشید خیره شد،پس از آن رو به طرف مؤمنان که در اطراف حلقه زده بودند کرده فرمود:

این همان جوانی است که دیشب عروسی کرد و از بستر زفاف مستقیماً به میدان جنگ شتافت و امروز او را در این حال می بینید،این جوان از شدت ورع و تقوا، مدت ها در تب و تاب و التهاب گذراند که مبادا با بدن غسل نکرده کشته شود،اما اکنون دیدم که ملائکه بین زمین و آسمان او را غسل می دهند ! !

در این وقت نجمه که او هم مانند اهل مدینه می خواست خبری از محبوب خود بگیرد جلو رسید و چون بدن خونین آن شهید عزیز را نگریست،زانویش تاب مقاومت نیاورد،به زمین نشست و نگاهی به روی او افکند و در حالی که می گریست گفت:

ای حنظله ! محبوب من ! خدا تو را بیامرزد،چه خوب شجاعانه جان سپردی، چه ایمان بزرگی از خود نشان دادی.

گویی مرگ را چون هدف روشنی در مقابل خود می دیدی و رقص کنان به سوی آن شتافتی.

ص:۱۶۸

ای نجمه به فدای تو باد،برو که سعادتمند رفتی،ولی فراموش نکن که به من وعده کردی که در آن دنیا مرا از یاد نبری و همان طور که حین وداع با تو گفتم،دعا کن که من هم به زودی به دنبال تو بیایم تا جشن عروسی خود را آنجا یعنی در عالم پاک و بی آلایش تکمیل کنیم.

حضار از این سخنرانی عالی،تعجب کرده و از جهتی متأثر شدند و بر شجاعت و محبت این زن به دیدهٔ احترام نگریستند.

اسلام،تا به امروز از این فداکاران زیاد داشته،فداکاران جانباز و به فرمودهٔ پیامبر،تقواداران با ورع که همه خصلت های الهی آنان از زهد قلبی و معنویشان سرچشمه می گرفت،اگر جانفشانی اینان نبود،درخت دین تا به امروز با این همه ثمر بر جای نبود.

اکنون که مسئلهٔ زهد و مصداق آن به اینجا رسید،چه نیکوست که از هفتاد و دو تن شهدای کربلا که در رأس تمام شهدای تاریخ اند و در عشق و زهد نمونه ندارند یادی به میان آورم.

شهدای کربلا،پیشوایان زاهدان تاریخ

آری،اگر عزیزان به خون آغشتهٔ سال شصت و یک را که در محضر امام عاشقان حضرت سیدالشهداء،آگاهانه جان خود را با آن وضع،نثار حضرت حق کردند و با شهادت خود دوام قرآن و نبوت و امامت را برای ابد تضمین نمودند،پیشوای تمام زاهدان تاریخ و بلکه پیشوای تمام مردان راه حق بدانیم،کلمهٔ مهمی در حق آنان نگفته ایم که آنان از تمام تصورات و خیالات ما نسبت به هر امر مثبتی،برتر و بالاترند.

«عنصر شجاعت»که نوشتهٔ فقیه فرزانه مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای است،

ص:۱۶۹

معارف و آثاری از اهل بیت علیهم السلام و بزرگان در توضیح حقیقت آن شهیدان نقل می کند که به قسمتی از آن اشاره می رود:

حضرت علی علیه السلام کفی از خاک کربلا بویید،به جای تعقیب نماز ذکری گفت:وه شگفتا ! از تو ای خاک اسرارآمیز،از تو در رستاخیز گروه گروه بر می خیزند که بی حساب داخل بهشت خواهند شد.

حضرت علی علیه السلام به کربلا گذر کرد و فرمود:

خوابگاهی است از سوارانی،قتلگاهی است از عشّاقی،این کوی،کوی شهیدانی است که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان به آنان نمی رسند ! ! !

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

علی علیه السلام با دو تن از یاران خود به کربلا گذشت،هنگامی که به آن سرزمین گذر کرد،چشمانش پر از اشک شده گفت:این خوابگاهی است از سواران آن ها،این باراندازی برای بنهٔ آن ها است،در این جایگاه خون آنان به زمین ریخته می شود، خوشا به تو پاکیزه خاکی که بر فراز تو خون احبا خواهد ریخت (۱).

ربیع بن خثیم یکی از زهاد ثمانیه است،از نظر حفظ زبان از ناروا بیست سال درنگ کرده سخن نمی گفت،خاموش بود،تا حسین علیه السلام شهید شد از او یک جمله شنیده شد.باز به سکوت خود برگشت تا مرد.

آن ها را به سنان نیزه زده و آوردید.به خدا سوگند ! گزیدگانی را کشته اید که اگر پیامبر خدا خود را به آنان می رسانید البته دهن آنان را می بوسید و آنان را در دامن و در کنار خود می نشاند،بار خدایا ! تو سرشت آسمان و زمین را پدید آورده ای، آگاه به نهان و آشکاری،تو به دادگری بین بندگان خود در اختلاف،حکم خواهی کرد.

۱- ۱) -الخرائج و الجرائح:۱۸۳/۱،باب ۲.

کعب الاحبار از دانشمندان است که به او خوشبین نیستم و با این وضع این جملهٔ زیر را می گفته،گویا این نغمه را از حنجرهٔ دیگران آموخته بود،سالم بن ابی جعبره می گوید:از او شنیدم که می گفت:

مردی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته می شود و هنوز عرق اسب های یاران او خشک نشده،داخل بهشت خواهند شد و با حور العین دست به گردن خواهند بود،می گوید:در این گفتگو بودیم که حسین علیه السلام بر ما گذر کرد گفتیم:او همین است ؟ گفت:آری (۱).

کشّی،رجالی معروف می گوید:

حبیب از آن هفتاد و دو تن مردانی بود که حسین علیه السلام را یاری دادند و به کوه کوه آهن برخورد کردند و به استقبال سرنیزه ها با سینه و شمشیرها با رخسار رفتند، بر آنان پیشنهاد امان و مال و منال می شد،زیر بار نمی رفتند و می گفتند:

عذری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نیست،اگر حسین او علیه السلام کشته شود و از ما مژگانی بهم بخورد،ایستادند تا در پیرامون او تمام کشته شدند (۲).

به قول فیض آن عارف مست جام بلی:

خوش آن که کشتگان غمش را ندا کنند***تا وعده های اهل وفا را وفا کنند

آن دم که دوست گوید ای کشتگان من*** از لذت خطاب ندانم چها کنند

در شور و وجد و رقص درآیند عاشقان ***از شوق دوست جامه جان را قبا کنند

آن دم که دوست پرسش بیمار خود کند*** دردش یکان یکان همه کار دوا کنند

سر گر به پای دوست فشانند عاشقان*** هر دم برای دادن جان جان فدا کنند

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲۲۴/۴۴،باب ۳۰،حدیث ۲؛الأمالی،صدوق:۱۴۰،المجلس التاسع و العشرون،حدیث ۴.

۲- ۲) -رجال الکشی:۷۸،حدیث ۱۳۳؛بحار الأنوار:۹۲/۴۵،باب ۳۷،حدیث ۳۳.

عشّاق اگر الست دیگر بشنوند از او*** بی خود شوند و تا به قیامت بلی کنند

شهدای کربلا عبارتند از عدهٔ معدودی که از این چند جهت یعنی روشنی تاریخ و شجاعت و جنگجویی با معنویت رجال،برای تولید جو معنویات و منطقهٔ حسنات شایسته اند.

کاوش از روش آنان که کانون حسنات و کانون اخلاقند،می تواند جوّ را تغییر دهد،به شرط این که سرسری به تاریخ آنان ننگریم و کاوشی کنیم که از همهٔ نواحی به تربت آنان راه یابیم و هر چه در آن تربت،مدفون است که رابطه،با عظمت آنان و عظمت جویی ما دارد،بیابیم و پیام اخلاقی آنان را که پیاپی می رسد در نیوشیم، چه از منطق های آتشین ادب آمیز،چه از ابراز حقیقت دوستی و حق پرستی،چه از اقدام به خدمت در مواقع خطیر و چه از مردانگی و پشتیبانی از مظلوم و چه از پیشروی در بین همسران،چه از استقبال و قدردانی از فرد عظمت و قهرمان آن، چه از نلرزیدن در ایستگاه های خطرناک،چه از فرزانگی و یک تنه تقویت از حق کردن و چه از فداکاری و قربانی دادن،خلاصه جانفشانی و رجولیّت و پاک روانی و نیک نهادی و کارهای برازنده ای که اثر پرمایگی روان و جان آن ها است.

همهٔ این امواج و اشعهٔ معنوی را به وسیلهٔ احتکاک می توان به اهتزاز در آورد و خود را در جوّ حیات تازهٔ فناناپذیری کشانید و به اندازه ای تغییرات جوی و تأثرات خویش به منطقهٔ بقا و جوار خدا نزدیک تر شده ایم و معنی حسنات و منشأ ثواب های موعود،همین است.

اگر گفتهٔ فیلسوف دربارهٔ قوّه و ماده که گوید:هر ذره ماده عبارت است از قوهّ های غیر متناهیه که مانند انجماد آب به یخ بسته شده است و اگر بتوان آن ذره را بشکنیم همان قوای غیر متناهیه را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد،اغراق به نظر آید (چون جسم و جسمانیات متناهی التأثیر و التأثر

است) دربارۀ«جان و روان»که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده،فوج فوج بیرون همی فرستد اغراق نیست و دربارۀ عدّۀ معدودی از مردان عبقری مانند شهیدان کوی حسین قابل تصدیق است که از آثار عظمت مالامالند و از گریبان فعالیت آنان منطق هایی،ابرازهایی،پر از عاطفه و پر از حماسه و مانند آب روان روی هم می غلطد ! !

بنگرید از درون پیراهن آنان آثار توحید،تقوا،اخلاق چنان سرشار به عالم منتشر و پراکنده شده و می شود که اگر توحید هیکلی داشت،همین طور آثار بروز می داد.

هزاران دشمن به مقصد جان،هزاران آرزوهای تقوا سوز،هزاران ازدحام اخلاق شکن،نتوانست فعالیت اخلاقی آنان را تعطیل کند،یا دامن تقوای آن ها را لکه دار نماید،یا به نیروی توحید و جان یکی شده با توحید آنان چیره گردد ! !

پس تراکم قوای غیر متناهیه تا اندازه ای قابل تصدیق است،اگر در شکستن ذرات و استخراج قوه های غیر متناهیه،هنوز امتحان به عمل نیامده،در تحلیل شخصیت اینان و آثار نفسیاتشان تا اندازه ای رسیدگی شده و دیده شده که از بنیۀ آنان،هم آزادی و هم ضبط نفس،هم روانی و هم حکومت بر نفس،هم شجاعت و هم قانون،هم محبت و هم ضلالت،هم لطف و هم دلسوزی،هم قهرمانی و رزم آوری،هم خودداری و خود نباختن در منطقه قدرت کفر و هم خود باختن در برابر حقیقت و فضیلت به حد کامل سرشار توأماً بیرون می ریزد.

پس نامتناهی بودن جان و روان یا انجماد قوای غیر متناهیه را در جهان جان تصدیق می کنیم و برای تولید جو معنویت و بزرگ کردن خیال شنونده و عظمت روح خواننده،تاریخ و پیام این مهین مردان،ما را کافی است.

در هر صورت آنچه مهم است در این زمینه بدانی این است که این همه صفت

و خصلت و این همه بزرگی و عظمت و این همه جلالت و معنویت از کانونی چون زهد،یعنی بی رغبتی کامل به آنچه نبایست رغبت داشت و رغبت کامل به معشوق حقیقی،یعنی حضرت ربّ العزه به دست می آید و حلاوت زهد برای زاهدان حقیقی در دنیا هم چون حلاوت نعمت های بهشت در قیامت برای بهشتیان است و چون این حلاوت حاصل شود،زاهد پس از آن دنبال چه رود و دنبال که رود.

زهد،ذروهٔ انسانیت و مقام اعلای آدمیت و منبع تمام کمالات و ایجاد کننده تمام خصایل الهی در انسان است.

زهد در آیینهٔ روایات

اشاره

اگر به دقت روایات عالی باب زهد را مطالعه کنیم و به جای توجه به الفاظ آن، به مفاهیم بلند آسمانی آن بنگریم،پس از وقوف به معنای زهد،عملاً زاهد خواهیم شد.

روایات باب زهد،جوی برای خواننده ایجاد می کنند که خواننده با توفیق حضرت حق،از آن جو آثار معنوی عظیمی برخواهد گرفت.

روایات این باب به مسئله سرعت عمر،زودگذری وقت و این که دنیا تا کنون بهر صورتی که نصیب انسان شده برای انسان باقی نمانده،اشاره دارند و از این جهت دل آدمی را از رذایل پیراسته و به حسنات آراسته می نمایند،به قسمتی از روایات این باب توجه کنید.

در مقدمهٔ این روایت آمده:

خداوند هر شب ملکی را به سوی مردم دنیا می فرستد تا فریاد بزنند:

يا أبْناءَ الْعِشْرينَ جِدُّوا وَ اجْتَهِدوا وَ يا أبْناءَ الثَّلاثينَ لا تَغُرَّنَّكُمْ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ يا

أبْنـاءَ الْأَرْبَعينَ مـا أعْـدَدْتُمْ لِلِقاءِ رَبِّكَمْ وَ يا أبْناءَ الْخَمْسـينَ أتاكُمُ النَّذيرُ وَ يا أبْناءَ السِّتّينَ زَرْعٌ آنَ حَصادُهُ وَ يا أبْناءَ السَّبْعينَ نُودِيَ لَكُمْ فَأجيبُوا وَ يا أبْناءَ الثَّمانينَ أتَتْكُمْ السّاعَهُ وَ أنْتُمْ غافِلُونَ (۱).

ای بیست ساله ها ! بشـتابید و سـعی و کوشـش و فعالیّت نماییـد،ای سـی ساله ها ! زنـدگی ظاهر چنـد روزهٔ دنیا شـما را مغرور نکند،ای چهل ساله ها ! برای لقای حضـرت رب چه کرده اید ؟ ای پنجاه ساله ها ! ترساننده آمد،ای شصت ساله ها ! این است کشت شـما که وقت درو و برداشت آن رسـیده،ای هفتاد ساله ها ! شما را برای رفتن ندا می کنند،پاسخ دهید و ای هشتاد ساله ها ! قیامت آمد و شما غافل هستید.

جاءَ جَبْرَئيلُ النَّبيَّ صـلی الله علیه و آله فَقالَ:يا مُحَمَّدُ عِشْ ما شِـئْتَ فَإنَّکَ مَيِّتٌ،وَ أحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإنَّکَ مُفارِقُهُ وَ اعْمَلْ ما شِئْتَ فَإنَّکَ مَجْزِيٌّ بِهِ وَ اعْلَمْ أنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيامُهُ بِالَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْناؤُهُ عَنِ النّاسِ (۲).

جبرئیل به محضـر رسول صـلی الله علیه و آله آمـد عرضه داشت:ای محمـد ! هرگونه می خواهی زنـدگی کن بـدون شک می میری و هر که را می خواهی دوست داشـته باش که از او جـدا خواهی شد و هر کار می دانی انجام بده که به آن جزا داده می شوی،بدان که شرف مؤمن به قیام شب اوست و عزّتش در بی نیازی از مردم است.

فی خَبَرِ الشَّيْـخِ الشّـاميِّ:سَـأَلَ أميرَ الْمُؤمِنينَ علیه السـلام:أيُّ النّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؟ قالَ:أخْوَفُهُمْ لِلّهِ وَ أعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوى وَ أزْهَدُهُمْ فِي الدُّنيا (۳).

ص:۱۷۵

۱- ۱) -ارشاد القلوب:۳۲/۱،باب ۵؛کلمه اللّه:۳۵۰.

۲- ۲) -الخصال:۷/۱،حدیث ۲۰؛کلمه اللّه:۳۵۰ (با کمی اختلاف).

۳- ۳) -الأمالی،صدوق:۳۹۵،المجلس الثانی و الستون،حدیث ۴؛بحار الأنوار:۳۰۹/۶۷،باب ۵۸،حدیث ۱.

یکی از بزرگـان شام از امیر المؤمنین علیه السـلام پرسـید:بهترین مردم نزد خـدا کیست ؟ فرمود:آن که برای اخـذ از همه ترس بیشتر دارد.ترس از مقام حق و عملاً به پرهیزکاری پایبندتر است و نسبت به دنیا بی رغبت تر.

قیلَ لِأمیرِ المُؤْمِنینَ علیه السلام:مَا الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا ؟ قالَ تَنَکُّبُ حَرامِها (۱).

به امیر المؤمنین علیه السلام گفته شد:زهد در دنیا چیست ؟ فرمود:از حرام آن دوری کردن.

قالَ سَمِعْتُ أمیرَ المُؤْمِنینَ علیه السلام یَقُولُ:الزُّهْدُ فِی الدُّنیا قَصْرُ الْاَمَلِ وَ شُکْرُ کُلِّ نِعْمَهٍ وَ الْوَرَعُ عَمّا حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْکَ (۲).

راوی می گوید:از امیر المؤمنین علیه السلام شـنیدم می فرمود:زهد در دنیا کوتاهی آرزو،شـکر هر نعمت و چشم پوشـی از هر چه که خداوند بر تو حرام کرده است.

قالَ أبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:لَیْسَ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا بِإضاعَهِ الْمالِ وَ لا بِتَحْریمِ الْحَلالِ بَلِ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا أنْ لا تَکُونَ بِما فی یَدِکَ أوْثَقَ مِنْکَ بِما فی یَدِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:زهـد در دنیا به ضایع کردن مال و حرام کردن حلال خدا بر خود نیست،بلکه زهد در دنیا به این است که آنچه در دست توست اندر دلت مطمئن تر از آنچه نزد خداست نباشد.

کنایه از این که اگر فضل و رحمت و رضایت و عنایت او را با دنیای ظاهر و زر و زیورش معامله نکردی زاهدی.

ص:۱۷۶

۱- ۱) -معانی الأخبار:۲۵۱،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۳۱۰/۶۷،باب ۵۸،حدیث ۲.

۲- ۲) -معانی الأخبار:۲۵۱،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۳۱۰/۶۷،باب ۵۸،حدیث ۴.

۳- ۳) -روضه الواعظین:۴۳۷/۲؛بحار الأنوار:۳۱۱/۶۷،باب ۵۸،حدیث ۹.

قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:یا ابا ذَرٍّ،إذا رأیت أخاک قَدْ زَهِدَ فی الدنیا فَاسْتمتِعْ مِنْهُ فإنَّهُ یُلَقَّی الحِکْمَهَ (۱).

ای ابا ذر ! هرگاه برادر مؤمنت را دیدی که حالت زهد به او عنایت شده کلام او را گوش کن که او القای حکمت می کند.

روایت بسیار جالبی در باب زهد از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بدین مضمون رسیده:

به راستی دنیا پشت کرده و می رود و آخرت روی کرده و می آید و برای هر کدام فرزندانی است،شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید،هلا که از زاهدان در دنیا باشید و از راغبان در آخرت،هلا زاهدان در دنیا زمین را بستر کنند و خاک را زیر سر نهند و آب بوی خوش و عطر آن هاست و به خوبی دل از دنیا کنده اند !

خدا را بندگانی است که چونان کسی که اهل بهشت را دیده در بهشت جاویدانند و چونان کسی که اهل دوزخ را در دوزخ دیده در عذابند،مردم از شر آنان آسوده اند،دلشاد غمنده است،روحی پارسا دارند و نیازی سبک و رسا،روزی اندک،بر بلاها و مصائب و عبادات شکیبایی کردند و به سرانجامی که آسایش طولانی دارد گراییدند،به وقت شب گام در عبادت گذارند و اشک بر گونه ریزند و به پروردگار پناه برند و در آزاد شدن خود بکوشند و اما در روز،برد باران، دانشمندان،نیکان و پرهیزکاران باشند،گویا چوبهٔ تیری هستند که ترس از خدا آنان را سراپا تراشیده و لاغر و نزار کرده و این لاغری و نزاری محصول عبادت آن هاست.

۱- ۱) - بحار الأنوار:۸۰/۷۴.

بيننده آنان را ببيند و بگويد بيمارانند،ولى در آنان بيمارى نيست،يا گويند ديوانه اند ! !

به تحقيق هراس بزرگى از ياد دوزخ و آنچه در آن است،در نهاد آن ها آميخته شده (۱).

عَنْ أبى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله:مالى وَ لِلدُّنيا إنَّما مَثَلى وَ مَثَلُها كَمَثَلِ الرّاكِبِ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فى يَوْمٍ صائِفٍ فَقالَ تَحْتَها ثُمَّ راحَ وَ تَرَكَها (۲).

امام صادق عليه السلام از پيامبر صلى الله عليه و آله نقل مى كند:مرا با دنيا چه كار،همانا مثل من، با او همانند شتر سوارى است كه درختى بر فراز او باشد در روز گرمى،و زير آن استراحت نيم روز را بگذراند و سپس آنجا را ترک کند !

عَنْ أبى جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ:كانَ فيما ناجَى اللّهُ بِهِ مُوسىٰ عليه السلام عَلَى الطّورِ أنْ يا مُوسىٰ أبْلِغْ قَوْمَكَ أنَّهُ ما يَتَقَرَّبُ إلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكاءِ مِنْ خَشْيَتى وَ ما تَعَبَّدَ لى الْمُتَعَبِّدُون بِمِثْلِ الوَرَعِ عَن مَحارِمِى و لٰا تَزَيَّنَ لِيَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِى الدُّنْيا عَمّا بِهِمُ الْغِنا عَنْهُ.قالَ:فَقالَ مُوسىٰ يا أكْرَمَ الْأكْرَمينَ فَما ذا أثَبْتَهُمْ عَلىٰ ذلِكَ ؟ فَقالَ:يا مُوسىٰ أمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ إلَيَّ بِالْبُكاءِ مِنْ خَشْيَتى فَهُمْ فِى الرَّفيقِ الأعْلىٰ لا يَشْرَكُهُمْ فيهِ أحَدٌ وَ أمَّا الْمُتَعَبِّدُونَ لى بِالْوَرَعِ عَنْ مَحارِمى فَإنّى افَتِّشُ النّاسَ عَنْ أعْمالِهِمْ وَ لا افَتِّشُهُمْ حَياءً مِنْهُمْ وَ أمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ إلَيَّ بِالزُّهْدِ فِى الدُّنْيا فَإنّى أمْنَحُهُمْ الْجَنَّةَ بِحَذافِيرِها يَتَبَوَّؤُونَ مِنْها حَيْثُ يَشاؤُونَ (۳).

ص:۱۷۸

۱- ۱) -الكافى:۱۳۱/۲،باب ذم الدنيا و الزهد فيها،حديث ۱۵؛بحار الأنوار:۴۳/۷۰،باب ۱۲۲،حديث ۱۸.

۲- ۲) -الكافى:۱۳۴/۲،باب ذم الدنيا و الزهد فيها،حديث ۱۹؛وسائل الشيعه:۱۷/۱۶،باب ۶۳،حديث ۲۰۸۴۳.

۳- ۳) -ثواب الاعمال:۱۷۲؛بحار الأنوار:۳۱۳/۶۷،باب ۵۸،حديث ۱۷.

امام باقر علیه السلام فرمود:در ضمن آنچه خداوند با موسی مناجات فرمود این بود:

ای موسی ! به قوم خود بگو:تقرّب جویندگان به من به چیزی مانند گریستن از خوف من به من تقرب نخواهند جست و بندگان فرمانبردارم به چیزی چون پرهیز از محرّمات مرا بندگی نخواهند کرد و خود ساختگان و آراستگان برای دیدار من به چیزی چون زهد و بی رغبتی به دنیا،خویشتن را نخواهند آراست.

موسی عرض کرد:ای بهترین بخشندگان ! جزای ایشان را چه خواهی داد ؟ فرمود:اما آنان که به ریختن سرشک از ترس هیبت من به من تقرب جویند مقامشان در رفیق اعلی که محل انبیاست باشد و کسی را در این مقام با آن ها شرکت نیست ! !

و اما پارسایانی که با دوری از گناه مرا پرستیدند و به من تقرب جستند،پس من همهٔ مردم را بازجویی کنم و اعمال همه را باز رسم،جز آنان که نسبت به بازرسیشان شرم دارم و اما کسانی که به زهد در دنیا و بی رغبتی به زاید بر هزینهٔ زندگی به من تقرّب جستند،پس بهشت را به جملگی بر ایشان ارزانی دارم تا هر کجا که خواهند منزل گزینند !

قالَ أمیرُ الْمُؤمِنینَ علیه السلام:الزُّهْدُ ثَرْوَةٌ،وَ الْوَرَعُ جُنَّةٌ وَ أفْضَلُ الزُّهْدِ إخْفاءُ الزُّهْدِ، الزُّهْدُ یُخْلِقُ الْاَبْدانِ وَ یُحَدِّدُ الآمالَ،وَ یُقَرِّبُ الْمَنِیَّهَ،وَ یُباعِدُ الْاُمْنِیَّهَ،مَنْ ظَفَرَ بِهِ نُصِبَ،وَ مَنْ فاتَهُ تَعِبَ وَ لا کَرَمَ کَالتَّقْوی وَ لا تِجارَهَ کَالْعَمَلِ الصّالِحِ،وَ لا وَرَعَ کَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَهِ وَ لا زُهْدَ کَالزُّهْدِ فِی الْحَرام... (۱)امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:زهد و بی رغبتی به ما زاد از زندگی ثروت است و پارسایی سپر از بلای دنیا و عذاب آخرت است،بهترین زهد پنهان داشتن

۱- ۱) -روضه الواعظین:۴۳۴/۲؛بحار الأنوار:۳۱۶/۶۷،باب ۵۸،حدیث ۲۳.

زهـد است،زهـد بـدن ها را فرسوده می کند و آرزوها را محدود به حدود شـرع می نماید،مرگ را نزدیک و آرزو را دور می نماید،کسـی که به زهد دست یافت به ایستادگی رسیده و هر کس آن را از دست داد به بدبختی و رنج دچار شده، بزرگواری هماننـد تقوا نیست،تجارتی چون عمل صالح نداریم،و ورعی به مانند خودداری در برابر شـبهه نیست و زهدی همانند بی رغبتی در حرام خدا نیست.

عَنْ أبی عَبْـدِ اللّهِ علیه السـلام قـالَ:مَنْ زَهَـدَ فِی الـدُّنْیا أثْبَتَ اللّهُ الْحِکْمَهَ فی قَلْبِهِ وَ أنْطَقَ بِهـا لِسـانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُیُوبَ الـدُّنْیا دائَها وَ دَوائَها وَ أخْرَجَهُ مِنْها سالِماً إلیٰ دارِ السَّلامِ (۱).

امام صادق علیه السـلام فرمود:کسـی که به دنیا زهـد بورزد،خداوند حکمت را در دلش ثابت و بر زبانش جاری کند و عیوب دنیا و مرض و دوایش را به او بنمایاند و وی را از دنیا به سلامت به سوی دار السلام برد.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السـلام قالَ:قالَ أمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:إنَّ عَلامَهَ الرّاغِبِ فی ثَوابِ الْآخِرَهِ زُهْدٌ فی عاجِلِ زَهْرَهِ الدُّنْیا أما إنَّ زُهْـدَ الزّاهِـدِ فِی هـذِهِ الـدُّنْیا لا ـ یَنْقُصُهُ مِمّا قَسَمَ اللّهُ لَهُ فیها وَ إنْ زَهَـدَ،وَ إنَّ حِرْصَ الْحَریصِ عَلیٰ عاجِلِ زَهْرَهِ الْحَیاهِ الـدُّنْیا لا یَزیدُهُ فیها وَ إنْ حَرَصَ،فَالْمَغْبُونُ مَنْ غُبِنَ حَظَّهُ مِنَ الْآخِرَهِ (۲).

امـام صـادق علیـه السـلام از امیر المـؤمنین علیـه السـلام نقـل می کنـد:نشانـهٔ مایـل بـه بهرهٔ آخرت، زهـد در زینـت و زیبـایی دنیاست،بدانیـد که زهـد زاهـد قسـمت خداییش را از دنیا کم نمی کند،مغبون بر زر و زیور دنیا چیزی به او به خاطر حرصـش اضافه

ص:۱۸۰

۱- ۱) -الکافی:۱۲۸/۲،باب ذم الدنیا و الزهد فیها،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۲۴۱/۱۵،باب ۲۰،حدیث ۲۰۳۸۷.

۲- ۲) -الکافی:۱۲۹/۲،باب ذم الدنیا و الزهد فیها،حدیث ۶؛وسائل الشیعه:۱۱/۱۶،باب ۶۲،حدیث ۲۰۸۲۹.

نمی کند،مغبون کسی است که نصیب آخرت از دستش رفته باشد !

عَنْ أبی جَعْفَرٍ قالَ:قالَ أمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیهما السلام:إنَّ مِنْ أعْوَنِ الْأخْلاقِ عَلَی الدّینِ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا (۱).

امام باقر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند:از بهترین کمک های اخلاقی نسبت به دین،زهد در دنیا است.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:جُعِلَ الْخَیْرُ کُلُّهُ فی بَیْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتاحُهُ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا،ثُمَّ قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:لا یَجِدُ الرَّجُلُ حَلاوَةَ الْایْمانِ حَتّی لا یُبالِیَ مَنْ أکَلَ الدُّنْیا،ثُمَّ قالَ أبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:حَرامٌ عَلیٰ قُلُوبِکُمْ أنْ تَعْرِفَ حَلاوَةَ الْایْمانِ حَتّیٰ تَزْهَدَ فِی الدُّنْیا (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:تمام خیر را در خانه ای قرار داده اند و کلید آن زهد در دنیاست،سپس فرمود:پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:مرد شیرینی ایمان را نمی چشد، مگر این که بی توجه باشد دنیا را چه کسی می خورد،سپس امام صادق علیه السلام فرمود:شیرینی ایمان بر دل ها حرام است،مگر به زهد در دنیا روی آورند.

زهد در کلام امام صادق علیه السلام

از حضرت صادق علیه السلام در باب زهد نقل شده:

هر گاه خداوند برای بنده،خوبی بخواهد،او را به دنیا بی رغبت کند و در امر دین فهمیده سازد و به عیوب دنیا،بینا نماید و به هر که این اوصاف داده شود،

۱- ۱) -الکافی:۱۲۸/۲،باب ذم الدنیا و الزهد فیها،حدیث ۳؛وسائل الشیعه:۱۲/۱۶،باب ۶۲،حدیث ۲۰۸۳۰.

۲- ۲) -الکافی:۱۲۸/۲،باب ذم الدنیا و الزهد فیها،حدیث ۲؛وسائل الشیعه:۱۲/۱۶،باب ۶۲،حدیث ۲۰۸۳۱.

دارای خیر دنیا و آخرت شده و فرمود:هیچ کس حق را از دری نجسته که از درِ زهد در دنیا بهتر باشد و زهد،ضد آن چیزی است که دشمنان خدا آن را می طلبند.

گفتیم:قربانت گردم آنان چه راهی می جویند ؟ فرمود:از رغبت به دنیا و فرمود:

آیا شخص پر صبر ارجمندی وجود ندارد،به راستی این دنیا چند روز اندک بیش نیست،هلّا بر شما ! حرام است بر شما مزهٔ ایمان را بچشید تا نسبت به دنیا بی رغبت و زاهد نگردید.

راوی می گوید:از حضرت شنیدم:هرگاه مؤمن خود را از دنیا کنار کشد،مقامش بالا رود و شیرینی دوستی خدا را دریابد و نزد دنیاداران به دیوانه مانـد و همانا حب خدا به دین مردم آمیخته و به کاری،جز آن دست نیندازنـد،راوی گویـد:شنیدم می فرمود:به راستی چون قلب پاک و مصفا شد،زمین بر او تنگ گردد تا بر فراز رود (۱).

زهد در کلام مجلسی رحمه الله

مجلسی بزرگ رحمه الله در شرح صفای قلب می گوید:

دل و روح انسانی چون از عالم ملکوت است و به این جهان پست فرود آورده شده و به تعلقات بدن گرفتار گردیده،برای تحصیل کمالات و به دست آوردن سعادات چون جامهٔ چرکی که برای سپید شدن می شویند،باید با زهد و سایر صفات حسنه شستشو داده شود.

روح با گرویدن به شقاوت بر اثر علایق جسمانیه و شهوات دنیویهٔ ظلمانیه به

۱- ۱) -الکافی:۱۳۰/۲،باب ذم الدنیا و الزهد فیها،حدیث ۱۰؛وسائل الشیعه:۱۳/۱۶،باب ۶۲،حدیث ۲۰۸۳۴.

جمع حیوانات بپیونـدد،بلکه از آنان پست تر و بدبخت تر گردد،این روح به شـریعت حقه متصل گردد و عمل به نوامیس الهیه کنـد و ریاضـات بـدنیه کشـد تـا چشـم عیـن الیقیـن او بـاز گردد و بـا آن چشـم بـه نحـو حقیقت به این دنیـا و مظـاهر ظـاهرش بنگرد،ببینـد که تنـگ و تاریـک و فـانی و هراس آور و نیرنـگ بـاز و فریبنـده است و به انواع آلودگی ها،ملوّث و اوصاف پر نکوهشـی دارد،از این جهت از آن وحشت گرفته و به یاد وطن اصـلی افتد و به آن مشـتاق شود،به آن عالم در آویزد و از اهل این عالم بگریزد و با اهل ملأ أعلی مأنوس شده به آن ها بپیوندد و زمین بر او تنگ شود (۱).

در هر صورت،حقیقت زهـد در آیات و روایات باب زهـد و عمل زاهدان واقعی متحلّی در انجام فرایض و اجتناب از محرمات و عشق پر شور به حق و قناعت به حلال دنیا و بی رغبتی و عـدم دلبسـتگی به امور زائـد و غصه نخوردن بر از دست دادن مواد فانی و خوشحال نشدن بر به دست آوردن امور لازم زندگی مادی است.

زاهـد،به خاطر زهدش از علائق غلط،آزاد و از گناه و معصـیت در امان و حالش از روی آوردن دنیا یا پشت کردن آن مساوی و آنچه که وجه همت اوست خدا و اوامر و نواهی جناب اوست.

کسی را که سر حقیقت عیان شد***مجاز صفات وی از وی نهان شد

نشان آن بود بر وجود حقیقت ***که نام وی از نیستی بی نشان شد

کسی کاو چنین شد که من وصف کردم*** یقین دان که او پادشاه جهان شد

ملک شد زمین و زمان را پس آنگه ***چو عیسی که او ساکن آسمان شد

خلیل از سر نیستی کرد دعوی*** که سوزنده آتش برو بوستان شد

۱- ۱) -بحار الأنوار:۵۸/۷۰،باب ۱۲۲.

هم از نیستی بُد که با خاک مشتی***محمد به جنگ سپاه گران شد

چو در نیستی زد دم چند عیسی*** تن بی روان از دمش با روان شد

بسا کس که در نیستی کسب کردند*** گمان ها یقین شد یقین ها گمان شد

کسی کاو ز حلّ رموز است عاجز*** بیان سنایی ورا ترجمان شد

پس از این مقدمه لازم است به ترجمه جمله اول روایت،نظر دیگری انداخت آنجا که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

زهد،کلید درِ آخرت است.

ص:۱۸۴

[وَ هُوَ تَرْکُ کُلِّ شَیْءٍ یَشْغَلُکَ عَنِ اللّهِ مِنْ غَیْرِ تَأَسُّفٍ عَلیٰ فَوْتِها،وَ لا اعْجابٍ فی تَرْکِها،وَ لا انْتِظارِ فَرَجٍ مِنْها،وَ لا طَلَبِ مَحْمَدَهٍ عَلَیْها وَ لا عِوَضٍ بِها بَلْ تَریٰ فَوْتَها راحَهً وَ کَوْنَها آفَهً وَ تَکُونُ أبَداً هارِباً مِنَ الْآفَهِ مُعْتَصِماً بِالرّاحَهِ]

ویژگیهای زهد

حقیقت زهد،ترک هر چیزی است که تو را از حضرت محبوب یعنی حضرت ربّ العّزه باز می دارد،از دنیا و غیر دنیا.

در حدیث آمده:

الدُّنْیا حَرامٌ عَلیٰ أهْلِ الْآخِرَهِ وَ الْآخِرَهُ حَرامٌ عَلیٰ أهْلِ الدُّنْیا وَ هُما معاً حَرامانِ عَلیٰ أهْلِ اللّهِ (۱).

دنیا بر آخرتیان حرام و آخرت بر دنیا خواهان حرام و دنیا و آخرت با هم بر اهل اللّه حرام است.

این زهد،باید در تو حالتی ایجاد کند که بر از دست شدن چیزی از دنیا متأسف نشوی و این حالت عالی ملکوتی برای تو عُجب و خودبینی ایجاب نکند،چنانچه عبادات چند هزار ساله شیطان را این عجب و بزرگ بینی بر باد داد.

ص:۱۸۵

۱- ۱) -عوالی اللآلی:۱۱۹/۴،حدیث ۱۹۰.

و در زهد،نباید هیچ گونه انتظار روی آوردن دنیا را به خویش داشته باشی و بگویی اکنون که زاهد شده ام باید همه چیز در دست من قرار بگیرد.زهد برای سبکبالی است نه این که علت سنگین شدن بار پرونده شود.

زاهد،به هیچ عنوان نباید غرضش از زهد،نیکو جلوه کردن در بین مردم باشد، تا مردم از او تعریف کنند و بر زهدش او را بستایند و نباید برای زهدش دنبال عوض باشد،بلکه از دست رفتن ظواهر دنیا و زر و زیورش باید راحت زاهد باشد و بودن دنیا برای او چون آفت نماید،زهد،علت فرار از آفت و پناه بردن به راحت و امنیت است.

آری،زاهد از ضربه خوردن از آفت دنیا،راحت و در پناه عشق محبوب و ادای وظیفه در اعتصام و امنیت است،زاهد بجز امور ضروری به دنیا پشت کرده و با تمام وجود به حضرت معشوق رو کرده است با زبان حال می گوید:

ای به مغز خرد زده او رنگ***خویش را گنج داده در دل تنگ

در دو عالمت نیست گنجایی*** جز دل عاشقان شیدایی

مغز را عقل و دیده و نوری*** در نقاب ظهور مستوری

حضرت عشق آفریدستی*** وز دو عالمش برگزیدستی

خانه دل چو شد تمام و کمال*** گستریدی در او بساط جمال

یعنی این خلوت خدایی ماست*** حرم خاص کبریایی ماست

نیستی را به جز تو هست که کرد*** شب و روز و بلند و پست که کرد

برتر از کار این جهانی تو ***حاش للسامعین نه آنی تو

هر کسی در خیال داور خویش*** صورتی ساخت است در خور خویش

ملک توحید را تو پادشهی*** خاصه توست لا شریک لهی

ص:۱۸۶

[وَ الزّاهِدُ الّذی یَخْتارُ الْآخِرَهَ عَلَی الدُّنْیا،وَ الذَّلَّ عَلَی الْعِزِّ، وَ الْجُهْدَ عَلَی الرّاحَهِ وَ الْجُوعَ عَلَی الشِّبْعِ وَ عافِیَهَ الْآجِلِ عَلی مَحَبَّهِ الْعاجِلِ وَ الذِّکْرَ عَلَی الْغَفْلَهِ وَ تَکُونُ نَفْسُهُ فِی الدُّنْیا وَ قَلْبُهُ فِی الْآخِرَهِ.

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَهٍ،أ لا تَری کَیْفَ أحَبَّ ما أبْغَضُهُ اللّهُ وَ أیُّ خَطَإٍ أشَدُّ جُرْماً مِنْ هذا ؟]

ویژگیهای زاهد

زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا اختیار می کند،یعنی تمام آنچه از دنیا به دست او می رسد چه از خوراک،چه پوشاک،چه مسکن،چه مال خرج ساختن آخرت می کند.

زاهد،ذلّ عبادت را بر عزتی که از مصیبت به دست می آید،انتخاب کرده و عزت شیطانی را از خود دور می کند و ذلت بندگی را که عامل عزت دنیا و آخرت است بر خود می پسندد.

زاهد،کوشش و جدّ و جهد و فعالیت و اطاعت و عبادت را بر راحت بدن مقدم می دارد و گرسنگی در حلال را بر سیری در حرام اختیار می نماید.

زاهد،عافیت آخرت را بر محبت دنیا هرگز معامله نمی کند و غفلت از واقعیت ها را به جای ذکر حق نمی نشاند،او با بدن در دنیاست ولی با قلب در

ص:۱۸۷

آخرت است.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

عشق دنیا،سرّ همه گناهان است.

چگونه می توان چیزی را که خدا دشمن دارد دوست داشت و چه اشتباهی، جرم و گناهش از غرق شدن در عشق دنیا زیادتر است ؟

ص:۱۸۸

[وَ قالَ بَعْضُ أهْلِ الْبَيْتِ:لَوْ كانَتِ الـدُّنْيا بِأجْمَعِها لُقْمَهً فِی فَمِ طِفْلٍ لَرَحِمْناهُ،فَكَيْفَ حالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللّهِ وَراءَ ظَهْرِهِ فی طَلَبِها وَ الْحِرْصِ عَلَيْها]

سراچۀ دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

از بعضـی از اهل بیت علیهم السـلام روایت شـده:اگر دنیا با تمام موجودیتش یک لقمه بود و طفلی آن را فرو می برد،ما به آن طفـل در عین عـدم تکلیفش رحم نمی کردیم،وای به حـال مکلفی که به خاطر طلب دنیا و حرص بر آن حـدود خـدا را پشـت سراندازد و به قرآن و فرمان های الهی توجه ننماید و رعایت حلال و حرام آن را نکند ! !

ص:۱۸۹

[وَ الـدُّنْیا دارٌ لَوْ أَحْسَـنْتَ سُـکْناها لَرَحِمَتْـکَ وَ أحْسَـنَتْ وَداعَـکَ قـالَ رَسُولُ اللّه صـلی الله علیه و آله:لَمّا خَلَقَ اللّهُ الـدُّنْیا أمَرَها بِطاعَتِهِ فَأطاعَتْ رَبَّها فَقالَ لَها:خالِفی مَنْ طَلَبَکِ وَ واقِفی مَنْ خالَفَکِ فَهِیَ عَلیٰ ما عَهِدَ اللّهُ إلَیْها وَ طَبَعَها عَلَیْهِ]

دنیا سرایی است که اگر مسکن خود را در آن موافق قواعد حضرت رب العزه قرار دادی و به راه شرع و حق از آن بهره بردی به تو رحم می کند و به هنگام وداع به خوبی با تو وداع می نماید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانی که حضرت حق دنیا را آفرید،او را امر به طاعت کرد،دنیا هم اطاعت حق را پذیرفت،آن گاه به او فرمود:هر کس تو را خواست به سویش مرو و آن کس که با تو مخالفت کرد و تو را نخواست خود را در اختیارش بگذار،این دنیا بر عهد خدا و طبعی که به آن آفریده شده،استوار است و تخلّف نخواهد پذیرفت.

خدایا ! ما را از دنیایی که مانع و حاجب بین ما و توست،حفظ کن و قلب ما را از تعلّق غلط به دنیا معالجه فرما و وجود ما را از اسارت ها نجات بده و راه خیر را و سالکان آن راه را به ما بنما که ما سخت ضعیفیم و با تمام هستی به حضرت تو محتاجیم.

باب ۳۲ در نکوهش دنیا

اشاره

ص:۱۹۰

قالَ الصّادِقُ عليه السلام:

الـدُّنْيا بِمَنْزِلَهِ صُورَهٍ رَأسُـهَا الْكِبْرُ،وَ عَيْنُهـا الْحِرْصُ،وَ اذُنُهـا الطَّمَعُ، وَ لِسانُهَا الرِّياءُ وَ يَـدُهَا الشَّهْوَهُ،وَ رِجْلُها الْعُجْبُ،وَ قَلْبُهَا الْغَفْلَهُ،وَ لَوْنُهَا الْفَناءُ، وَ حاصِلُهَا الزَّوالُ.

فَمَنْ أحَبَّها أوْرَثَتْهُ الْكِبْرُ،وَ مَنِ اسْتَحْسَـنَها أوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ،وَ مَنْ طَلَبَها أوْرَثَتْهُ الطَّمَعَ،وَ مَنْ مَـدَحَها ألْبَسَـتْهُ الرّياءَ،وَ مَنْ أرادَها مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ، وَ مَنِ اطْمَأنَّ إلَيها أرْكَبَتْهُ الْغَفْلَهَ،وَ مَنْ أعْجَبَهُ مَتاعُها فَتَنَتْهُ وَ لا تَبْقى لَهُ،وَ مَنْ جَمَعَها وَ بَخِلَ بِها أوْرَدَتْهُ الی مُسْـتَقَرِّها وَ هِیَ النّارُ.

ص:۱۹۳

[الـدُّنْيا بِمَنْزِلَهِ صُورَهٍ رَأسُـهَا الْكِبْرُ،وَ عَيْنُها الْحِرْصُ،وَ أذُنُهَا الطَّمَعُ،وَ لِسانُهَا الرِّياءُ وَ يَـدُهَا الشَّهْوَهُ وَ رِجْلُها الْعُجْبُ،وَ قَلْبُهَا الْغَفْلَهُ،وَ لَوْنُهَا الْفَناءُ،وَ حاصِلُهَا الزَّوالُ]

حقیقت دنیا

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دنیا به منزلۀ نقشی است که سر او کبر و چشمش حرص و گوشش طمع و زبانش ریا و دستش شهوت و قدمش عجب و قلبش غفلت و بی خبری و رنگش فنا و حاصل و آخرش از دست رفتن است.

تخصیص هرکدام از این صفات خبیثه به عضوی از اعضا بی علت نیست.

چون سر،محل قوای ظاهره و باطنه است و باطنش مرکز بسیاری از امور،از جمله تخیّل است و خیالات مخالف واقع منشأ کبر و تکبر است،از این جهت کبر را به سر نسبت داده است.

و منشأ حرص غالباً چشم است،با چشم احوال کسانی که به حسب دنیا بر او زیادتی دارنـد می بینـد و ملاحظه می کنـد که در خوراک و پوشاک و مسکن بسیاری افراد بر او مقدمنـد،به تدریـج حال و هوای مثل آنان شـدن در او زنـده می شود و همین حرکت او را به حرص بر دنیا دچار می سازد.

در اینجا است که شریعت مقدسه به انسان می گوید:در مراتب دنیایی پست تر از

خود را ببین،تا شاکر گردی و در مراتب آخرتی بالاتر از خود را ببین تا حالت حرصت،جهت مثبت بگیرد.

و چون طمع،اکثر اوقات از گوش ناشی می شود،مثل شنیدن این که فلان کس کریم است و عطایای او به اکثر مردم رسیده و می رسد و رد سائل نمی کند،او نیز به شنیدن این خبر،رغبت دیدن او می کند و در مقام تلاش تحصیل آشنایی او می شود و رفته رفته از اهل طمع می شود،از این جهت طمع را نسبت به گوش می دهد.

و چون ریا،اعلام عمل خیر به غیرست و این اعلام تحقق پیدا نمی کند مگر به زبان،ریا را به زبان نسبت داده است.

و چون اصل و عمده خواهش های دنیوی متعلق است،به اخذ و تناول و پس از مصرف کردن منشعب به لذات دیگر می شود،مثل خوردن و آشامیدن و پوشیدن و شهوت راندن،از این جهت شهوت را به دست نسبت داده است.و چون عجب و بزرگ بینی متعلق است به محسوسات و به عبارت دیگر:چون ظهور عجب اکثراً در حرکات است،از این جهت عجب را به پا نسبت داد،مسئله قلب و غفلت آن و فناپذیری دنیا و زوال آن نیز مسائل روشنی است که نیاز به توضیح فوق العاده ندارد.

چهرۀ دنیا

گاهی گفته می شود دنیا و منظور آن عبارت است از:نظام شگفت انگیز موجودات ارضی و سمایی اعم از جمادات و نباتات و آنچه که هست،بدون ملاحظه رابطۀ انسان با این نظام،در این صورت دربارۀ دنیا هیچ بحثی نیست که در این مرحله برای دنیا نه رنگ تصدیق هست نه جهت تکذیب.

و گاهی گفته می شود،دنیا و در این مرحله رابطۀ انسان با آن لحاظ می شود،در

اینجا باید چهرهٔ دنیا را بر اساس رابطهٔ انسان با آن به دو صورت ترسیم کرد،چنانچه آیات قرآن مجید و روایات اصیل اسلامی بر این مسئله دلالت دارد.

اگر رابطهٔ انسان با دنیا بر مبنای قواعد الهی باشد،یعنی راه تحصیل و خرجش، هماهنگ با قواعد عالی اسلام صورت گیرد،بدون شک این گونه رابطه با دنیا، رابطه ای است خدایی و به عبارت دیگر:این چهره از دنیا خیر محض و سازندهٔ آخرتی آباد است و این گونه دنیا و آخرت همان دنیا و آخرتی است که تمام انبیا برای برپا کردن آن مبعوث به رسالت شده اند و پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله مکرر در مجالس مکه،به مردم گوشزد کردند:

إنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِخَیْرِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ (۱).

به درستی که من برای رساندن خیر دنیا و آخرت به شما آمده ام.

و اگر رابطهٔ انسان با دنیا بر اساس خواسته ها و امیال و غرائز و شهوات آزاد باشد و برای تحصیل و خرجش،هیچ حقی از هیچ کسی ملاحظه نشود،البته این گونه دنیا شرّ محض و مخرّب آخرت است و آیات کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید و همهٔ انبیا و ائمه علیهم السلام از این شکل رابطه،منع کرده اند.

رابطه با مقام دنیایی اگر رابطهٔ یوسفی و سلیمانی و امیر المؤمنینی است،این رابطه خیر و خیر ساز و مقدمه ای برای رسیدن به نعیم آخرت است،چرا که در این رابطه شخص رابط از مقام و قدرتش برای استقرار حق و فرهنگ حق و پاسخ به دادخواهی مظلوم استفاده می کند.

و اگر رابطه با مقام دنیایی رابطهٔ فرعونی و نمرودی و یزیدی و..است،این رابطه شرّ و شرساز است و حاصلی جز رساندن انسان به عذاب ابدی آخرت

۱- ۱) -الأمالی،طوسی:۵۸۱،حدیث ۱۲۰۶؛بحار الأنوار:۲۲۳/۳۸،باب ۶۵،حدیث ۲۴.

نـدارد،چرا که در این نوع رابطه حق مطرح نیست،بلکه نـابودی و پایمـال کردن حق و حقیقت مطرح است،در ارتبـاط با علم و مال و منال هم این دو صورت مطرح است.

رابطهٔ دنیایی در نهج البلاغه

حضرت علی علیه السلام در«نهج البلاغه»این دو شکل رابطه را این گونه ترسیم می نمایند:

وَ إِنَّما الدُّنْیا مُنْتَهَی بَصَرِ الْأَعْمیٰ،لا یُبْصِرُ مِمّا وَراءَها شَیْئاً وَ الْبَصیرُ یَنْفُذُها بَصَرُهُ وَ یَعْلَمُ أنَّ الدّارَ وَراءَها،فَالْبَصیرُ مِنْها شاخِصٌ وَ الْأَعْمیٰ إلَیْها شاخِصٌ، وَ الْبَصیرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمیٰ لَها مُتَزَوِّدٌ (۱).

دنیـا در نظر کـور دلاـن آخریـن مرز آفرینش اسـت که فراسـوی آن چیزی نمی بینـد، به همین خـاطر تمـام همّتش و مـاهیت و وجودش و حیثیّت و هویّتش،خرج آن می گردد و پس از به دست آوردن آن،ناگهـان از دست داده و با دست تهی از دنیا می رود،امـا روشن دل و انسـان بصـیر و بینـا دیـده اش را به حقیقت باز می کنـد و آن را می بینـد و می یابـد که پس از آن جهان دیگری است،چرا که نظام عالی علم و به خصوص وضع حیات انسان اقتضا دارد که حتماً و بـدون شک پس از این دنیا دنیایی دیگر برای رسیدن به نتیجه اعمال باشد.

بینا،به وسیلهٔ بندگی و طاعت و ترک معصیت از افتادن به دام دنیا می گریزد و نابینا،با ترک طاعت و آلوده شدن به گناه،دچار اسارت این خانهٔ فریبنده می گردد.

۱- ۱) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۳۳؛غرر الحکم:۱۳۲،حدیث ۲۲۷۷.

شخص بینا،برای آینده اش از دنیا توشه می گیرد و نابینای بدبخت تمام وجودش را برای فراهم کردن توشه،برای دنیا خرج می کند و به عبارت دیگر:دنیا بردهٔ بینا و حاکم و مولای نابیناست.

رابطهٔ بینا با دنیا براساس عفاف و کفاف و انفاق و رابطهٔ نابینا و کور دل با دنیا بر مبنای حرص و طمع و بخل است و این دنیا کجا و آن کجا که در این مرحله،دنیا هلاک کننده و در آن مرحله،دنیا سازنده و پرداخت کننده است.

اگر دنیا و شؤونش را فقط و فقط به خاطر حضرت حق بخواهید،نه طاعتی از دست می رود و نه به گناهی از گناهان کبیره،آلوده می گردید.

تمام بدبختی های انسان در این دنیا با دست خودش فراهم می گردد و آن هم محصول رابطهٔ غلط او با دنیاست،این دنیا همان دنیایی است که انبیا و ائمه علیهم السلام در آن زندگی کردند و هر یک به سهم خود از آن بهره برداری نمودند،از خوراک و مسکن و پوشاک و مقامش و سایر شؤون آن استفاده کردند و سپس با کمال عزت و با کوله باری از فیض و رحمت حضرت حق به سوی عالم بقا شتافتند،بیایید شما هم با این دنیا همانند انبیا و ائمه،رابطه برقرار کنید،با مال و منالش و جاه و مقامش و زر و زیورش و زن و فرزندش همسان با آن بزرگواران عمل کنید،تا هم در این دنیا و هم در آن دنیا از عمر و از حرکات و اعمال و اخلاق خود بهره مند شوید.

ای که خواهی ره بری در کوی دوست***جز محبت نیست راهی سوی دوست

عقل را نشناخت کس بر آستان ***عشق باشد پاسبان کوی دوست

آنچه موسی یافت در آن نیمه شب*** یافت دل در حلقه گیسوی دوست

چون به خونم دوست بازو رنجه کرد*** بوسه باید داد بر بازوی دوست

یار خواهی دل بنه بر جور یار*** دوست خواهی صبر کن با خوی دوست

فرخ آن پیکی که آید زان دیار*** روشن آن چشمی که بیند روی دوست

ص:۱۹۸

بر طواف کعبه رو آرند خلق***کعبه ما هست طوف کوی دوست

جاودان کس را بقا نبود هما ***جز کسی کاو زنده شد از بوی دوست

دنیا از دیدگاه قرآن

به نظر می رسد در این زمینه نیاز به بحث مفصلی نباشد،حد اقل برای عزیزان مسلمان و مؤمن روشن است که دنیای حق چیست ؟ و دنیای باطل کدام است ؟

ولی از باب توجه و تذکر لازم است به قسمتی از آیات قرآن به خصوص آیاتی که مردم را از دنیای باطل و نامشروع،بر حذر می دارد،اشاره شود.

قرآن مجید در زمینهٔ غرق شدن در دنیا،به تحریک شهوات و امیال و آرزوها و غرائز شیطانی می فرماید:

[أُولٰئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا بِالْآخِرَهِ فَلاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ یُنْصَرُونَ] (۱).

اینان کسانی اند که زندگی [زودگذر] دنیا را به جای آخرت خریدند؛پس نه عذاب از آنان سبک شود و نه یاری شوند.

[وَ لٰکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ* ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ* أُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصٰارِهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ] (۲).

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید]؛

ص:۱۹۹

۱- ۱) -بقره (۲):۸۶.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۱۰۶-۱۰۸.

مگر کسی که به کفر مجبور شده [امّا] دلش مطمئن به ایمان است،ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند،خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.*این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [یِ زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند،و مسلماً خدا مردم کفر پیشه را هدایت نمی کند.*اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مُهر [شقاوت] زده،و اینان بی خبران واقعی اند.

قرآن در زمینهٔ وضع مردمی که دنیا را مقدمهٔ آخرت قرار داده اند می فرماید:

[الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ* لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] (۱).

آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.*آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیلهٔ وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛این است کامیابی بزرگ.

[إِنَّمَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لاٰ يَسْئَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ] (۲).

زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است،اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید، خدا پاداش هایتان را می دهد و از شما نمی خواهد [که] اموالتان را [در راه خدا انفاق کنید].

[اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفٰاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكٰاثُرٌ فِي الْأَمْوٰالِ

۱- ۱) -یونس (۱۰):۶۳-۶۴.

۲- ۲) -محمد (۴۷):۳۶.

وَ الْأَوْلاٰدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَبٰاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطٰاماً وَ فِی الْآخِرَهِ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوٰانٌ وَ مَا الْحَيٰاهُ الدُّنْيٰا إِلاّ مَتٰاعُ الْغُرُورِ] (۱).

بدانيد كه زندگی دنيا [يی كه دارنده اش از ايمان و عمل تهی است،] فقط بازی و سرگرمی و آرايش و فخرفروشيتان به يكديگر،و افزون خواهی در اموال و اولاد است،[چنين دنيايی] مانند بارانی است كه محصول [سبز و خوش منظره اش] كشاورزان را به شگفتی آورد،سپس پژمرده شود و آن را زرد بينی، سپس ريز ريز و خاشاك شود ! ! [كه برای دنياپرستان بی ايمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان كه دنيای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به كار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنيا جز كالای فريبنده نيست.

دنيا از ديدگاه روايات

اشاره

لحن روايات نسبت به دنيا،همانند قرآن دو لحن است،گاهی از دنيا تعريف می كند و منظور دنيای پاكان و صالحان و بيداران و عاشقان است و گاهی دنيای دنياپرستان و مسرفان و مبذران و بی خبران و جاهلان و گمراهان،در اين زمينه لازم است به هر دو لحن اشاره شود.

دنيا از كلام امام علی عليه السلام

حضرت علی عليه السلام در ضمن محكوم كردن كسی كه دنيا را مذمّت می كرد،فرمود:

۱- ۱) -حديد (۵۷):۲۰.

إنَّ الـدُّنْيا دارُ صِـدْقٍ لِمَنْ صَـدَقَها،وَ دارُ عـافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها،وَ دارُ غِنىً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها،وَ دارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِها،مَسْـجِدُ أحِبّاءِ اللّهِ،وَ مُصَلّى مَلائِكَهِ اللّهِ،وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللّهِ،وَ مَتْجَرُ أوْلياءِ اللّهِ اكْتَسَبُوا فيها الرَّحْمَهَ وَ رَبِحُوا فيهَا الجَنَّهَ (۱).

دنیا سرای راستی و درستی است برای کسی که آن را تصدیق به این حقیقت کند و سرای ایمنی از هر عذابی است برای کسی که آن را بفهمد و سـرای توانگری است برای کسـی که بیدار توشه برداشتن باشد و سرای پند و عبرت و موعظه است برای آن که پنـدگیر باشـد،مرکز عبادت عبّاد خدا و نماز ملائکه الهی است،جایگاه نزول وحی و تجارت عاشـقان خداست،اینان در دنیا به کسب رحمت حق موفق شدند و سود تجارتشان،بهشت الهی بود.

آری،معـامله بـا دنیـا به این کیفیت که حضـرت علی علیه السـلام بیـان می دارد:معـامله ای است که سـودش ابـدی و این چنین دنیـا،دنیـایی است که هر لحظه آن دارای ارزشـی ما فوق تمام ارزش هاست و این گونه دنیا،همانست که رسول گرامی اسـلام صلی الله علیه و آله دربارهٔ آن فرموده:

الدُّنْيا مَزْرَعَهُ الْآخِرَهِ (۲).

دنیا،کشتزار آخرت است.

امام علی علیه السلام دربارهٔ دنیا فرموده:

الدُّنْيا تَغُرُّ وَ تَضُـرُّ وَ تَمُرُّ،إنَّ اللّهَ تَعالى لَمْ يَرْضَها ثَواباً لأوْلِيائِهِ وَ لا عِقاباً لِأعْدائِهِ وَ إنَّ أهْلَ الدُّنْيا كَرَكْبٍ بَيْنا هُمْ حَلّوا إذْ صاحَ بِهِمْ سائِقُهُمْ فارْتَحَلُوا (۳).

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۱۳۱؛بحار الأنوار:۱۲۹/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۱۳۶.

۲- ۲) -مجموعه ورام:۱۸۳/۱؛عوالی اللآلی:۲۶۷/۱،حدیث ۶۶.

۳- ۳) -نهج البلاغه:حکمت ۴۱۵؛بحار الأنوار:۱۳۲/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۱۳۷.

بـا زینت و آرایش خود فریب می دهـد«کسـانی را که از معرفت و ایمان برخوردار نیسـتند»و سـپس زیان می رسانـد،آن گاه با شتاب و سرعت می گذرد.

خداوند سبحان راضی نشد که دنیا را پاداش دوستان و کیفر دشمنانش قرار دهد.

اهل دنیا،مانند کاروانی هستند که در بین فرود آمدن،ناگاه جلودارشان بانگ می زند که،پس کوچ می کنند.

إنَّ الـدُّنْیا وَ الآخِرَهَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ وَ سَبیلانِ مُخْتَلِفانِ فَمَنْ أحَبَّ الـدُّنْیا وَ تَوَلّاها أبْغَضَ الْآخِرَهَ وَ عاداها وَ هُما بِمَنْزِلَهِ الْمَشْـرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ ماشٍ بَیْنَهُما کُلَّما قَرُبَ مِنْ واحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُما بَعْدُ ضَرَّتانِ (۱).

دنیا و آخرت دو دشمن ناجور و دو راه جدای از همند،راه بهشت و راه دوزخ، پس کسی که دنیا را دوست داشت و به آن دل بست،آخرت را دشـمن داشـته و از دست می دهد،این دنیا و آخرت همانند مشـرق و مغرب هسـتند که رونده بین آن دو به هر کدام نزدیک شود از دیگری دور می گردد.

بـا این اختلافی که بین این گونه دنیا و آخرت هست،ماننـد دو زن میماننـد که دارای یک شوهر باشـند،هیـچ وقت با هم سـر سازگاری ندارند.

کسی که به حلال دنیا از حرامش قناعت کند و از شب و روزش در جهت عبادت و خدمت به خلق بهره گیرد،دنیایی پر ارزش نصیبش شده و عاقبت این گونه دنیاداری،آخرتی خوش و سعادتی ابدی و جاودانی است.

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۱۰۳؛غرر الحکم:۱۴۰،حدیث ۲۴۷۶؛بحار الأنوار:۱۲۹/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۱۳۴.

دنیا در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به گوسفند مرده ای گذشت،فرمود:می بینید که این گوسفند چگونه از نظر صاحبش افتاده و از شدت سبکی قیمتی برایش نیست.

عرضه داشتند:آری،به همین خاطر هم هست که صاحبش از آن دست برداشته.

فرمود:به خدایی که جانم در اختیار اوست،این دنیا در پیشگاه حضرت حق از این گوسفند مرده،نزد صاحبش بی ارزش تر است،اگر این چنین دنیا به اندازۀ بال مگسی ارزش داشت،به اندازۀ شربت آبی به کافر داده نمی شد،از این که قسمتی از این دنیا با تمام زرق و برقش در اختیار دشمنان اوست،معلوم است در نزد حضرتش ارزشی ندارد،برای آن دنیایی است که به دستور خود او به دست آمده باشد و در راه او به خرج گذاشته شود به همین خاطر فرمود:

الدُّنْیا مَلْعُونَهٌ مَلْعُونٌ ما فیها إلّا ما کانَ لِلّهِ مِنْها (۱).

دنیا از نظر خدا مطرود است و آنچه در اوست نیز مطرود است،مگر آنچه برای خداست.

و نیز فرمود:

الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤمِنِ وَ جَنَّهُ الْکافِرِ (۲).

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

ص:۲۰۴

۱- ۱) -محجه البیضاء:۳۵۳/۵،کتاب ذم الدنیا.

۲- ۲) -تحف العقول:۵۳؛عوالی اللآلی:۹۵/۱،حدیث ۴؛محجه البیضاء:۳۵۳/۵،کتاب ذم الدنیا.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:

مَنْ أحَبَّ دُنْیاهُ أضَرَّ بِآخِرَتِهِ وَ مَنْ أحَبَّ آخِرَتَهُ أضَرَّ بِدُنْیاهُ فَآثِرُوا ما یَبْقی عَلی ما یَفْنی (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:هر کس عاشق دنیایش باشد،به آخرتش ضرر می زند و هر کس عاشق آخرت باشد بسیاری از مظاهر فریبای دنیا را از دست می دهد، بیایید آنچه را باقی است بر آنچه فانی است انتخاب کنید.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَهٍ (۲).

و نیز آن حضرت فرمود:دلبستگی شدید به دنیا ریشهٔ همه لغزش هاست.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:یا عَجَباً کُلَّ الْعَجَبِ لِلْمُصَدِّقِ بِدارِ الْخُلُودِ وَ هُوَ یَسْعی لِدارِ الْغُرُورِ (۳).

و نیز آن حضرت فرمود:ای عجب همه عجب از کسی که تصدیق کننده آخرت ابدی است،با این حال تمام کوشش خود را صرف خانه غرور می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار مزبله ای ایستاد،سپس فرمود:

بیایید دنیاست،آن گاه لباس و استخوانی که کهنه شده بود از آن مزبله برداشت و فرمود:این است دنیا (۴).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

دنیا شیرین و سرسبز است،خدا شما را در آن قرار داده،پس متوجه شماست

۱- ۱) -مجموعه ورام:۱۲۸/۱؛شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید:۳۳۰/۱۹.

۲- ۲) -عوالی اللآلی:۲۷/۱،حدیث ۹؛ارشاد القلوب:۲۱/۱؛محجه البیضاء:۳۵۳/۵،کتاب ذم الدنیا.

۳- ۳) -شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۳۳۰/۱۹؛محجه البیضاء:۳۵۳/۵،کتاب ذم الدنیا.

۴- ۴) -محجه البیضاء:۳۵۴/۵،کتاب ذم الدنیا.

که چگونه عمل می کنید،بنی اسرائیل زمانی که بساط دنیا برایشان پهن شد و همه چیز آماده گشت،سرگشته و گم گشته زیور و زن و خوشمزگی ها و لباس آن شدند و از این راه خود را به بدبختی دچار کردند (۱).

دنیا در کلام عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

دنیا را مالک و همه کاره خود نگیرید که شما را به بندگی خویش می کشد،گنج خود را نزد کسی بگذارید که ضایعش نمی کند،دنیادار بر آفت می ترسد و آن که گنجش نزد خداست از آفت وحشت ندارد (۲).

و نیز فرمود:

ای جمعیت من ! آگاه باشید که دنیا را برای شما به رو در انداختم،تا شما را نفریبد،پس از من آن را از جا برندارید،از خباثت دنیا این است که خانهٔ معصیت است،آخرت جز با ترک آن به دست نمی آید،از دنیا عبرت بگیرید،خیلی پی آبادی آن نروید،بدانید که اصل هر گناهی عشق به دنیاست و چه بسا شهوت ساعتی که غصه طولانی به دنبال دارد (۳).

دنیا در کلام سلیمان علیه السلام

سلیمان با مرکب حکومتی در حرکت بود،پرندگان بر سرش سایه داشتند،اجنه و مردم از دو طرفش در حرکت بودند،به عابدی از عباد بنی اسرائیل گذشت،عابد

۱- ۱) -محجه البیضاء:۳۵۴/۵،کتاب ذم الدنیا.

۲- ۲) -محجه البیضاء:۳۵۴/۵،کتاب ذم الدنیا.

۳- ۳) -محجه البیضاء:۳۵۴/۵،کتاب ذم الدنیا.

گفت:پسر داود ! به خدا قسم،خداوند ملک عظیمی به تو عنایت کرده.

سلیمان فرمود:یک تسبیح در نامهٔ عمل مؤمن بهتر است از ظواهری که به فرزند داود داده شده،آنچه به پسر داود داده اند از دست می رود،ولی تسبیح خدا در نامه انسان باقی می ماند (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

دنیا خانهٔ کسی است که خانه ندارد و به عبارت دیگر:خانهٔ کسی است که دل به آخرت نبسته و مال کسی است که مال ندارد،جمع کنندهٔ آن بی خرد است،کسی که آگاهی ندارد بر آن نیست،به دیگران دشمنی می ورزد و کسی که فهم ندارد به خاطر آن حسادت می کند و کسی که یقین ندارد برای آن می دود (۲).

و نیز آن جناب فرمود:

کسی که صبح کند و تمام همّتش دنیا باشد،نزد خدا آدم بی مقداری است،در این حالت خداوند دلش را خانهٔ چهار خصلت می کند:

۱-غصه ای که قطع نشود.

۲-گرفتاری به صورتی که از آن آزاد نگردد.

۳-فقری که غنا به دنبالش نباشد.

۴-آرزویی که به آخرش نرسد (۳).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روزی به جمع اصحاب وارد شد و فرمود:

از شما کسی علاقه دارد،خداوند کور دلیش را معالجه و وی را صاحب بصیرت کند ؟

ص:۲۰۷

۱- ۱) -محجه البیضاء:۳۵۵/۵،کتاب ذم الدنیا.

۲- ۲) -مجموعه ورام:۱۳۰/۱؛محجه البیضاء:۳۵۵/۵،کتاب ذم الدنیا (با کمی اختلاف).

۳- ۳) -مجموعه ورام:۱۳۰/۱؛محجه البیضاء:۳۵۵/۵،کتاب ذم الدنیا (با کمی اختلاف).

بدانیـد:هر کس تمام میلش به جانب دنیا رود و آرزویش در این خانه دراز شود، به همان مقـدار کور دلی پیـدا می کنـد و هر آن کس نسـبت به دنیا زهـد بورزد و آرزویش را کوتاه نمایـد،علم بدون معلم پیدا می کند و هدایت بدون هادی می یابد،بعد از من جمعی خواهند آمد که مملکت جز به خونریزی و تکبر به دست نیاورند و ثروت جز با فخر و بخل نیابند و محبت به غیر خدا،جز به پیروی از هوا به دست نیاورند، هر کس چنین زمانی را دید و بر فقر حوصـله کند درحالی که توان غنی شدن داشته باشد و بر دشـمنی بر غیر حق اسـتقامت کند در حالی که قدرت بر محبت در او باشد و بر ذلت بندگی پایداری نماید، درحالی که می توانـد عزت ظاهری تحصـیل کنـد و این همه را برای خـدا بخواهـد،پروردگار عالم ثواب پنجاه صدیق به او عنایت کند (۱).

شخصـی به حضـرت علی علیه السلام گفت:دنیا را برایم وصف کن،فرمود:چه بگویم از خانه ای که سالم در آن ایمن نیست و مریض در آن پشیمان است،کسی که در آنجا دچار فقر شود به غصه نشیند و هر کس دارای آن گردد گمراه شود،در حلالش حساب و در حرامش عقاب است (۲).

دنیا از دیدگاه حکیمان و عارفان

اشاره

حکمـای الهی و عرفـای عـاشق،یعنی آنـان که از علم گذشـته و به معرفت رسـیده انـد و به تعبیر دیگر،طعم شـیرین حقیقت را چشیده اند،نسبت به دنیا نظری جز نظر وحی و مبلغان رسالات حق ندارند.

ص:۲۰۸

۱- ۱) -مجموعه ورام:۱۳۱/۱؛محجه البیضاء:۳۵۷/۵،کتاب ذم الدنیا.

۲- ۲) -محجه البیضاء:۳۶۱/۵،کتاب ذم الدنیا؛بحار الأنوار:۳۲/۷۵،تتمه باب ۱۵،حدیث ۱۰۳ (با کمی اختلاف).

اینان آنچه را بیان می کنند،در حقیقت شرح و توضیحی بر معارف حقهٔ الهیه است.

غزالی دربارهٔ دنیا می گوید:

بدان که دنیا منزلی است از منازل راه دین؛و راه گذاری است مسافران را به حضرت حق تعالی و بازاری است آراسته،بر سر بادیه نهاده،تا مسافران از وی زاد خود بر گیرند.

و دنیا و آخرت عبارت است از دو حالت:

آنچه بیش از مرگ است و آن نزدیک تر است،آن را دنیا گویند.

و آنچه پیش از مرگ آن را آخرت گویند و مقصود از دنیا،زاد آخرت است که آدمی را در ابتدای آفرینش ساده آفریده اند و ناقص و لکن شایستهٔ آن که کمال حاصل کند و صورت ملکوت را نقش دل خویش گرداند،چنان که شایستهٔ حضرت الهیت گردد.

بدان معنی که راه یابد،یا یکی از نظارگیان جمال حضرت باشد و منتها سعادت وی این است و بهشت وی این است و وی را برای این آفریده اند و نظارگی نتواند بود تا چشم وی باز نشود و آن جمال را ادراک نکند و آن به معرفت حاصل آید و معرفت جمال الهیت را،کلید معرفت عجایب صنع الهی است و صنع الهی را کلید اول این حواس آدمی است و این حواس ممکن نبود الا در این کالبد مرکب از آب و خاک،پس بدین سبب به عالم آب و خاک افتاد تا این زاد برگیرد.

و معرفت حق تعالی حاصل کند به کلید معرفت نفس خویش و معرفت جملهٔ آفاق که مدرکست به حواس.

تا این حواس با وی می باشد و جاسوسی وی می کند،گویند:وی را که در دنیاست.

و چون حواس را وداع کند و وی بماند و آنچه صفت ذات وی است،پس گویند:وی به آخرت رفت،پس سبب بودن آدمی در دنیا این است.

این گفتار حکیمانه و پسندیده را خواندید،یک بار هم در مفاهیم عالی آن دقت کنید،ببینید به نظر پاک دلان و اهل بصیرت،دنیا برای انسان بهترین جایگاه، جهت به دست آوردن رشد و کمال و تحصیل معارف و ساختن آخرت و در نتیجه، محل رسیدن به مقام قرب و وصال حضرت اوست.

این است حقیقت دنیا و این است درک اهل دل از این حقیقت که دنیا خانۀ معرفت،محل کسب فضیلت،مدرسۀ تربیت،مرکز رشد و کمال و منزلگاه یافتن دوستانی حقیقی چون انبیا و اولیا و حکیمان و عارفان است و در حقیقت،سکوی پرتاب جان به مقام قرب و منزل قدس و پیشگاه مقدس حضرت ربوبی است.

لحظه لحظه این گونه اقامت در دنیا آن چنان با ارزش است که حسابگران عالم از فهم عمق این ارزش عاجزند.

با توجه به حقیقت دنیا به دیدار وجه حق با چشم دل موفق گشت.

ای خدا این وصل را هجران مکن***سر خوشان عشق را نالان مکن

باغ جان را تازه و سر سبزدار ***قصد این مستان و این بستان مکن(۱)

در هر صورت اینجا جای حسد،کبر،نخوت،غرور،سرکشی،بغی،فحشا، ظلم،زورگویی،دروغ،بهتان،غیبت،عیب جویی،درّندگی،حیوانیت، شیطنت،پستی،ذلت،دنائت و کسالت نیست.

دنیا محل معرفت،علم،تقوا،حقیقت،اصالت،شرف،غیرت،مروت، وجدان،شرافت،کرامت،درستی،صدق،عدل و خیر است.

ص:۲۱۰

۱- ۱)- مولوی.

چون به رذایل آلوده شوی و در نتیجه به حق خود و حقوق دیگران تجاوز کنی، دنیایت بسیار بد و مذموم است و چنین دنیایی از نظر وحی و عرفان و حکمت، مردود است.

چون به فضایل آراسته گردی و به خاطر آن،جانب حق خود و حقوق دیگران نگهداری،دنیایت دنیایی بسیار خوب و چنین دنیایی مقبول حق و انبیا و امامان و حکیمان و عارفان است.

غزالی گفتارش را بدین گونه ادامه می دهد:

پس وی را«یعنی انسان»در دنیا به دو چیز حاجت است،یکی آن دل را از اسباب هلاک نگاه دارد و غذای وی حاصل کند و دیگر آن که تن را از مهلکات نگاه دارد و غذای وی حاصل کند.

و غذای دل،معرفت و محبت حق تعالی است که غذای هر چیزی مقتضی طبع وی باشد که خاصیّت وی بود و از پیش پیدا کرده آمد که خاصیّت دل آدمی این است و سبب هلاک وی آن است که به دوستی چیزی جز حق تعالی مستغرق شود و تعهد تن برای دل می باید که تن فانی است و دل باقی و تن دل را هم چون اشترست حاجی را،در راه حج که اشتر برای حاجی باید نه حاجی برای اشتر و اگر چه حاجی را به ضرورت،تعهد اشتر باید کرد به علف و آب و جامه،تا آن گاه که به کعبه رسد و از رنج وی برهد،و لکن باید تعهد اشتر به قدر حاجت کند،پس اگر همهٔ روزگار در علف دادن و آراستن و تعهد کردن وی کند،از قافله باز ماند و هلاک شود،هم چنین آدمی اگر همه روزگار در تعهد تن کند تا قوت وی بجای آرد و اسباب هلاک از وی دور دارد،از سعادت خویش باز ماند.

و حاجت تن در دنیا سه چیز است،خوردنی برای غذاست و پوشیدنی و مسکن برای سرما و گرما تا اسباب هلاک از وی باز دارد،پس ضرورت آدمی از

دنیا برای تن بیش از این نیست،بلکه اصول دنیا خود این است و غـذای دل معرفت است و هر چنـد بیش باشد بهتر و غذای تن طعام است و اگر زیادت از حد خویش بود،سبب هلاک گردد،اما آن است که حق تعالی شـهوتی بر آدم موکل کرده است تا متقاضی وی باشد در طعام و مسکن و جامه،تا تن وی که مرکب وی است،هلاک نشود.

و آفرینش این شـهوت چنان است که بر حدّ خود نایستد و بسیار خواهد و عقل را بیافریده است تا وی را بر حد خویش بدارد و شـریعت را بفرسـتاده است بر زبان انبیاء علیهم السـلام تا حـدودی پیدا کند،لیک این شـهوت به اول آفرینش بنهاده است در کودکی که به وی حاجت بود و عقل از پس آفریـده است،پس شـهوت از پیش جای گرفته است و مسـتولی شـده و سرکشـی همی کنـد،عقل و شـرع پس از آن بیامـد تا همگی وی را به طلب قوت و جامه و مسـکن مشـغول نکنـد و بـدین سـبب خود را فراموش نکنـد و بداند که این قوت و جامه برای چه می یابد و وی خود در این عالم برای چیست ؟ و غذای دل که زاد آخرت است فراموش نکند،ابو حامد پس از توضیح انواع صناعات و معاملات و مشغولیّت های مادی می گوید:

پس بدین وجه مشغله های دنیا بسیار شد و در هم پیوست و خلق در میان آن خویشتن را گم کردند و ندانستند که اصل و اول این همه سه چیز بیش نبود،طعام و لباس و مسکن،این همه برای این سه می بایـد و این سه برای تن می باید و تن برای دل می باید تا مرکب وی باشد و دل برای حق عز و جل می باید،پس خود را و حق را فراموش کردند،مانند حاجی که خود را و کعبه را و سفر را فراموش کند و همهٔ روزگار خویش با تعهّد اشتر آورد.

پس دنیا و حقیقت دنیا این است که گفته آمـد،هر که در وی بر سـر پای و مسـتوفر نباشـد،چشم بر آخرت ندارد و مشـغلهٔ دنیا بیش از قدر حاجت درپذیرد،وی دنیا را

نشناخته باشد و سبب این جهل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است:

دنیا جادوتر است از هاروت و ماروت،از وی حذر کنید (۱).

و چون دنیـا بـدین جادویی است،فریضه باشـد مکر و فریفتن وی را بدانسـتن و تمثال کار وی خلق را روشن کردن،پس اکنون وقت آن است که مثال های وی بشنوی:

خودنمایی دنیا

مثال اول: بـدان که اول جادویی دنیا آن است که خویشـتن را به تو نمایـد،چنان که تو پنـداری که وی ساکن است و با تو قرار گرفته و وی جنبان است و بر دوام از تو گریزان است،و لکن به تدریـج و ذره ذره حرکت می کند و مثل وی چون سایه است کـه در وی نگری،سـاکن نمایـد و وی بر دوام همی رود و معلـوم اسـت کـه عمر تـو هم چنین بر دوام می رود و به تدریـج هر لحظتی کمتر می شود و آن دنیاست که از تو می گریزد و تو را وداع می کند و تو از آن بی خبر ! !

مگر نمرود را چون هشت صد سال***برآمد تیره شد حالی بر او حال

اگر چه از تکبر پیل تن بود*** ولی یک پشه او را راهزن بود

یقینش شد که چون انکار کردست*** خدا این پشه را اغیار کردست

دوست نمایی دنیا

مثال آخر: دیگر سحر وی آن است که خویشتن را به تو دوستی بنماید،تا تو را عاشق کند و فراتو نماید که تو را ساخته خواهد بود و به کسی دیگر نخواهد شد

۱- ۱) - مجموعه ورام:۱۳۱/۱.

و آن گاه ناگاه از تو به دشمن تو شود و مثل آن،چون زنی نابکار مفسدست که مردان را به خویشتن غره کند تا عاشق کند و آن گاه به خانه برد و هلاک کند.

عیسی علیه السلام دنیا را دید در مکاشفات خویش در صورت پیرزنی گفت:چند شوهر داری گفت:در عدد نیاید از بسیاری،گفت:بمردند یا طلاق دادند،گفت:نه که همه را بکشتم،گفت:پس عجب از این احمقان دیگر،می بینند که با دیگران چه می کنی و آنگه در تو رغبت می کنند و عبرت نمی گیرند (1)!

عارفی شد به خواب در فکری***دید دنیا چو دختر بکری

کرد از وی سؤال کی دختر*** بکر چونی به این همه شوهر

گفت دنیا که با تو گویم راست ***که مرا هر که مرد بود نخواست

هر که نامرد بود خواست مرا*** این بکارت از آن بجاست مرا

خودآرایی دنیا

مثال آخر: دیگر سحر دنیا آن است که ظاهر خویش را آراسته دارد و هر چه بلا و محنت است پوشیده دارد،تا جاهل به ظاهر وی نگردد و غرّه شود و مثل وی چون پیرزنی است زشت که روی دربندد و جامه های دیبا و پیرایه بسیار بر خود کند،هر که از دور وی را ببیند فتنه شود و چون چادر از وی باز کند،پشیمان شود و فضایح وی می بیند.

در خبر است:

دنیا را روز قیامت بیاورند بر صورت عجوزه ای زشت،سبز چشم و دندان های

۱- ۱) -مجموعه ورام:۱۴۶/۱؛ارشاد القلوب:۱۸۶/۱؛بحار الأنوار:۳۲۸/۱۴،باب ۲۱،حدیث ۵۵.

وی بیرون آمده و چون خلق در وی نگرند،گویند:نعوذ باللّه این چیست بدین فضیحت و زشتی ؟ گویند:این آن دنیاست که به سبب این،حسد و دشمنی ورزیدند با یک دیگر و خون ها ریختند و رحم ببریدند و به وی غرّه شدند،آن گاه وی را به دوزخ اندازند،گوید:خدایا ! کجایند دوستان ؟ بفرماید تا ایشان را نیز ببرند و به دوزخ اندازند (۱)!

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ای***گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه ای

گفتمش احوال عمر ای دل بگو با ما که چیست؟***گفت یا برقی است یا شمعی است یا پروانه ای

گفتمش این پنج روز نحس چون باید گذشت؟*** گفت با خلقی و یا دلقی و یا ویرانه ای

گفتمش اینان که می بینند چون دل بسته اند؟*** گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه ای(۲)

حسابگری دنیا

مثال آخر: کسی که حساب برگیرد تا چند بوده است،از ازل که در دنیا نبود و در ابد چندست که نخواهد بود و این روزی چند،در میان ازل و ابد چندست ؟

داند که مثل دنیا چون راه مسافری است که اول منزل وی مهد است و آخر منزل وی لحدست و در میان وی منزلی چندست معدود،هر سالی چون منزلی و هر ماهی چون فرسنگی و هر روزی چون میلی و هر نفسی چون گامی.و وی بر دوام

ص:۲۱۵

۱- ۱) -مجموعه ورام:۱۴۶/۱.

۲- ۲)- دهخدا.

می رود،یکی را از آن راه فرسنگی مانده و یکی را کم و یکی را بیش و وی ساکن نشسته که گویی همیشه اینجا خواهد بود،تدبیر کارهایی کند که تا ده سال باشد که بدان محتاج نشود و وی تا ده روز زیر خاک خواهد شد ! !

به مثنوی زیر که حاوی نکاتی بس ارزنده و در شرح حال کسانی که از حقیقت بی خبرند سروده شده،توجه کنید،تا معلوم گردد که باید دنیا را به عنوان مقدمهٔ آخرت نگریست،نه جایی مستقل که مستقل نگریستن دنیا و خود خرج کردن برای آن عین حماقت و صرف بدبختی و خسارت است،اگر انسان دنیا را وسیله ای برای ساختن آخرت انتخاب کند،هم دنیا دارد و هم آخرت و اگر از دنیا برای عیش و نوش محض استفاده کند،نه دنیا دارد نه آخرت.

در این خاکی طلسم سست بنیاد***شنیدم وقتی از فرزانه استاد

خوش الحان طایری در بوستانی*** به شاخی ریخت طرح آشیانی

به محنت خار و خاشاکی کشیدی*** بر آن شاخش به صد امید چیدی

خس خشکی چو بر خاری فزودی*** نمودی از شعف دلکش سرودی

چو طرفی زان خراب آباد کردی*** زشادی نغمه ها بنیاد کردی

چو وقت آمد که بختش یاور آید*** گل امیدش از گلبن برآید

در آن فرخنده جا منزل گزیند ***در آن خرّم سرا خوشدل نشیند

که ابری ناگهان دامن کشان شد*** وزان برقی عجب دامن فشان شد

شراری ریخت بر کاشانه او*** که در هم سوخت عشرت خانه او

بجا نگذاشت در اندک زمانی ***از آن جز مشت خاکستر نشانی

چو دید این بازی از چرخ غم اندوز*** کشید از دل چو برق آهی جهان سوز

نه دستی آن که با گردون ستیزد*** نه پایی آن که از دوران گریزد

بگرییدی گهی بر خویشتن سخت*** بخندیدی گهی از سستی بخت

ص:۲۱۶

دلش هر چند زخمی بس عجب داشت***ولی درمان صبر از دست نگذاشت

غبار از خاطر آشفته می رُفت*** فریب خویش می داد و می گفت

به دل گو باش خاشاکی به خاکی*** چو در کف هست خاکی نیست باکی

جهان گر جمله از من رفت گو رو*** زمشتی خاک ریزم طرحش از نو

رسوایی دنیا

مثال آخر: بدان که مثل اهل دنیا در لذتی که می یابند،باز آن رسوایی و رنج که از دنیا خواهند دید در آخرت،هم چون کسی است که طعام چرب و شیرین بسیار بخورد تا معده وی تباه شود،آن گاه فضیحتی از معده و نفس و قضای حاجت خویش می بیند و تشویر می خورد و پشیمان می شود که لذت گذشت و فضیحت بماند و چنان که هر چند طعام خوش تر،ثقل وی گنده تر،هر چند لذت دنیا بیشتر، عاقبت آن رسواتر و این خود در وقت جان کندن پدیدار آید که هر که را نعمت و باغ و بستان و کنیزکان و غلامان و زر و سیم بیش بود،به وقت جان کندن،رنج فراق بیش بود از آن کس که اندک دارد و آن رنج و عذاب به مرگ زایل نشود،بلکه زیادت شود که آن دوستی صفت دل است و دل بر جای خویش باشد و نمی میرد.

بر جهان دل منه از مهر و مشو زان دلشاد ***کاین عروسی است که کشته است هزاران داماد

جویندهٔ دنیا

مثال آخر: بدان که کارهای دنیا که پیش آید،مختصر نماید و مردم پندارند که شغل وی دراز نخواهد بود و باشد که از صد کار وی یکی پدیدار آید و عمر آن شود و عیسی علیه السلام می گوید:

مثل جوینـدهٔ دنیا چون مثل خورندهٔ آب دریاست،هر چند بیش خورد تشـنه تر می شود،می خورد و می خورد تا هلاک شود و هرگز آن تشنگی از وی نرود (۱).

و رسول ما علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات می گوید:هم چنان که روا نباشد که کسی در آب رود و تر نگردد،روا نباشد که کسی در دنیا شود و آلوده نگردد ! !

این کهن باغ که گل پهلوی خار است در او***نیست یک دل که نه زان خار فکار است در او

برگ راحت مطلب میوه مقصود مجوی ***برگ بی برگی و غم میوه و بار است در او

چون جهان در خم چوگان فضا گوی صفت*** بی قرار است چه امکان قرار است در او(۲)

مهمانی دنیا

مثال آخر: مثل کسی که در دنیا آید،مثل کسـی است که مهمان شود نزدیک میزبانی که عادت وی آن بود که همیشه سـرای آراسته دارد برای مهمانان و ایشان را می خواند،گروهی پس از گروهی و طبق زرین پیش وی نهد،بر وی نقل و مجمره سیمین بـا عود و بخور تـا وی معطر شود و خوش بوی گردد و نقـل بخورد و طبق مجمره بگـذارد تا قوم دیگر در رسـند،پس هر کس رسم وی دانـد و عاقل باشد،عود و بخور برافکند و خوش بوی شود و نقل بخورد و طبق و مجمره به دل خوش بگذارد و شـکر بگوید و برود و کسـی که ابله باشد پندارد که،این بوی دادند تا با خویشـتن ببرد،چون به وقت رفتن بازستانند،رنجور و دلتنگ شود و فریاد درگیرد،

ص:۲۱۸

۱- ۱) -مجموعه ورام:۱۴۹/۱.

۲- ۲)- عبدالرحمن جامی.

دنیا نیز هم چون مهمان سرای است،سبیل بر راه گذران تا زاد برگیرند و در آنچه در سرای است،طمع نکنند.

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است***بلکه آن است سلیمان که زملک آزاد است

آن که گویند که بر آب نهادست جهان***مشنو ای خواجه که تا در نگری بر باد است

خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط*** که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است(۱)

فراموشی آخرت در دنیا

مثال آخر: مثال اهل دنیا در مشغولی ایشان به کار دنیا و فراموش کردن آخرت، چون مثل قومی است که در کشتی باشند و به جزیره ای رسیدند،برای قضای حاجت و طهارت بیرون آمدند و کشتیبان منادی کرد که هیچ کس مباد که روزگار بسیار برد و جز به طهارت مشغول شود که کشتی به تعجیل خواهد رفت.

پس ایشان در آن جزیره پراکنده شدند،گروهی که عاقل تر بودند سبک طهارت کردند و بازآمدند،کشتی فارغ یافتند،جایی که خوش تر و موافق تر بود بگرفتند و گروهی دیگر،در عجایب آن جزیره عجب بماندند و به نظاره بازایستادند و در آن شکوفه ها و مرغان خوش آواز و سنگ ریزه های منقش و ملون نگریستند،چون بازآمدند در کشتی هیچ جای فراخ نیافتند،جای تنگ و تاریک بنشستند و رنج آن می کشیدند.

۱- ۱)- خواجوی کرمانی.

گروهی دیگر،نظاره اختصار نکردند،بلکه آن سنگ ریزه های غریب و نیکوتر چیدند و با خود بیاوردند و در کشتی جای آن نیافتند،جای تنگ بنشستند و بارهای آن سنگ ریزه ها بر گردن نهادند و چون یک دو روز برآمد،آن رنگ ها نیکو بگردید و تاریک شد و بوی های ناخوش از آن آمدن گرفت،جای نیافتند که بیندازند، پشیمانی خوردند و بار و رنج آن بر گردن می کشیدند.

و گروهی دیگر،در عجایب آن جزیره متحیّر شدند،تا از کشتی دور افتادند و کشتی برفت و منادی کشتی به آن نشنیدند و در جزیره می بودند تا بعضی هلاک شدند از گرسنگی و بعضی را سباع هلاک کرد.

آن گروه اول،مثال مؤمنان پرهیزکار است و گروه پسین،مثل کافران که خود و خدای را عزّ و جلّ و آخرت را فراموش کردند و همگی خود را به دنیا دادند که:

[اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ] (۱).

این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [یِ زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند.

و آن دو گروه میانین،مثل عاصیان است که اصل ایمان نگاه داشتند و لیکن دست از دنیا بنداشتند،گروهی با درویشی تمتّع کردند و گروهی با تمتع،نعمت بسیار جمع کردند تا گران بار شدند ! !

بدین مذمّت که دنیا را کرده آمد،گمان مبر که هر چه در دنیاست مذموم است بلکه در دنیا چیزهاست که آن نه دنیاست،چه علم و عمل در دنیا باشد و آن نه از دنیا بود که در آن صحبت آدمی به آخرت رود،اما علم به عینه با وی بماند و اما عمل اگر چه به عینه نماند،اثر آن بماند و این دو قسم بود:

۱- ۱) -نحل (۱۶):۱۰۷.

یکی:پاکی و صفای جوهر دل که از ترک معاصی حاصل شود و یکی:انس به ذکر خدای عز و جل که از مواظبت بر عبادت حاصل شود،پس این جمله باقیات صالحات است که حق عز و جل گفت:

[وَ الْبٰاقِیٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ] (۱).

ولی اعمال شایستۀ پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آن ها نیکوتر است.

و لذت علم و لذت مناجات و لذت انس به ذکر خدای تعالی بیشترست و آن از دنیاست و نه از دنیاست،پس همه لذت ها مذموم نیست،بلکه لذتی که بگذرد و به نماند و آن نیز جمله مذموم نیست که این دو قسم است:

یکی آن است که اگر چه وی از دنیاست و پس از مرگ به نماند،و لکن معین است بر کار آخرت و بر علم و عمل و بر بسیار گشتن مؤمنان چون:قوت و نکاح و لباس و مسکن که به قدر حاجت بود که این شرط راه آخرت است،هر کس از دنیا بر این قدر قناعت کند و قصد وی از این فراغت بود بر کار دین،وی از اهل دنیا نباشد.

پس مذموم از دنیا آن باشد که مقصود از وی نه کار دین باشد،بلکه وی سبب غفلت و بطر و قرار گرفتن دل در این عالم و نفرت گرفتن وی از آن عالم بود و برای این بود که رسول علیه السلام گفت:

الدُّنْیا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ ما فیها إلّا ذِکْرُ اللّهِ وَ ما وٰالاهُ (۲).

دنیا و هر چه در آن است ملعون است الا ذکر خدای تعالی و آنچه بر آن معاونت کند.

۱- ۱) -کهف (۱۸):۴۶.

۲- ۲) -کیمیای سعادت:۶۵.

[فَمَنْ أحَبَّها أوْرَثَتْهُ الْكِبْرَ،وَ مَنِ اسْتَحْسَنَها أوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ، وَ مَنْ طَلَبَها أوْرَثَتْهُ الطَّمَعَ،وَ مَنْ مَدَحَها ألْبَسَتْهُ الرِّياءَ،وَ مَنْ أرادَها مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ،وَ مَنِ اطْمَأنَّ إلَيها أرْكَبَتْهُ الْغَفْلَةَ، وَ مَنْ أعْجَبَهُ مَتاعُها فَتَنَتْهُ وَ لا تَبْقى لَهُ،وَ مَنْ جَمَعَها وَ بَخِلَ بِها أوْرَدَتْهُ مُسْتَقَرَّها وَ هِيَ النّارُ]

ثمرهٔ دنیا طلبی

اشاره

امام صادق علیه السلام در دنبالهٔ روایت می فرماید:

هر کس با امور مادی و ظاهری و به تعبیر حضرت با دنیا بر اساس هوا و هوس رابطه داشته باشد،هر نوع رابطه اش و هر شکل ارتباطش،علّت گناه و عصیان و خطا است و چون از طریق روابط غلط،گناه فراوان کسب شد،قرارگاه آدمی آتش دوزخ می شود.

عشق به دنیا مورث کبر،نیکو دانستن آن برخلاف قواعد الهیه علت حرص، خواستن آن باعث طمع،مدح آن سازندهٔ ریا،ارادهٔ آن به وجودآورندهٔ عجب، اطمینان به آن فراهم کنندهٔ غفلت،خوش آیند آن مفتون کننده و سپس از دست رونده است و هر کس برخلاف دستورهای حق به جمع مال بپردازد و نسبت به آن بخل ورزد به قرارگاهش که آتش است درافتد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

دارٌ بِالْبَلاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَوْصُوفَةٌ لا تَدُومُ أحْوالُها وَ لا يَسْلَمُ نُزّالُها (۱).

دنیا سرایی است پیچیده به گرفتاری ها و موصوف به مکر و بی وفایی،احوالش یک نواخت نمی ماند و منزل داران در آن از غم و اندوه مرگ،جان به سلامت نمی برند.

دارٌ هانَتْ عَلىٰ رَبِّها فَخُلِطَ حَلالُها بِحَرامِها وَ خَيْرُها بِشَرِّها وَ حُلْوُها بِمُرِّها (۲).

دنیا خانه ای است که نزد پروردگارش بسی بی ارزش و خوار و حلالش به حرام و خیرش به شرّ و شیرینش به تلخش آمیخته است.از پس هر خنده اش،گریه و به دنبال هر راحتش،رنج و پس حیاتش،مرگ است.

دارُ الْفَناءِ مَقيلُ الْعاصينَ وَ مَحَلُّ الْأشْقِياءِ وَ الْمُعْتَدينَ (۳).

این سرای ناپایدار،منزل گنهکاران و جای تیره بختان و مرکز زندگی گردنکشان است،محلی نیست که بر آن دل ببندند و به امورش دل خوش کنند.

دنیا در کلام عبد الرزاق لاهیجی

ملا عبد الرزاق لاهیجی در توضیح بسیار مختصری که به جملات پایانی این حدیث،دربارهٔ ظاهر فریبای امور مادی و مغرور شدگان به آن دارد،می گوید:

حاصل آن که:این خبیثهٔ دنیّه که از صفت او از هزار یکی و از بسیار اندکی به قلم آمد،هر که را در حبایل غرور خود،دانه خوار حرص و امل گردانید و مکاید و شرور او،هر که را به مکر و تزویر مبتلا و اسیر شهوت و شره ساخت،یقین بباید دانست

۱- ۱) -غرر الحکم:۱۳۱،حدیث ۲۲۴۸.

۲- ۲) -غرر الحکم:۱۳۱،حدیث ۲۲۴۹.

۳- ۳) -غرر الحکم:۱۲۸،حدیث ۲۱۷۹.

که طریق خیر و صلاح دینی بر او مسدود شد و امید سعادت و فلاح اخروی از او منقطع گشت،چنان که خالق عالم فرموده که:

[مٰا لَهُ فِي الْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ] (۱).

و آنان را در آخرت هیچ بهره ای نیست.

این محروم بی نصیب از آخرت که ارادۀ دنیا در ضمیرش متمکن است و حبّ دنیا و خواهش وی در خاطرش ثابت و راسخ،موافق خواهش و رغبت او مراد او را در کنارش می نهند چنان که فرموده:

[مَنْ كٰانَ يُرِيدُ الْعٰاجِلَهَ عَجَّلْنٰا لَهُ فِيهٰا مٰا نَشٰاءُ لِمَنْ نُرِيدُ] (۲).

هر کس [همواره] دنیای زودگذر را بخواهد [چنین نیست که هر چه بخواهد بیابد بلکه] هر چه را ما برای هر که بخواهیم،به سرعت در همین دنیا به او عطا می کنیم،آن گاه دوزخ را در حالی که نکوهیده و رانده شده از رحمت خدا وارد آن می شود،برای او قرار می دهیم.

با آن که در حقیقت این دنیا که با زحمت بسیار در کف مرادش می گذارند،به مثابۀ خیالی است سریع السیر،چنان که خفته در خواب بیند و معانی و صورت چند که به رسم از شدت کوفت و استیلای مرض مشاهده نماید،خداوند عزیز در کلام مجید از حال بندگان خود خبر داده و فرموده:

[مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيٰا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَهَ] (۳).

برخی از شما دنیا را می خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود.

۱- ۱) -بقره (۲):۱۰۲ و ۲۰۰.

۲- ۲) -اسراء (۱۷):۱۸.

۳- ۳) -آل عمران (۳):۱۵۲.

و در این آیـهٔ شـریفه ارادهٔ خاص و عام را بیان فرموده و قصـهٔ نیک و بد را شـرح داده،دشـمن را از دوست جدا کرده و دور و نزدیک را پیغام فرستاده،طالب دنیا به نزد طالب عقبی کافر است و طالب عقبی به نزد طالب مولا مشرک.

آدمی،بایـد در صـحیفهٔ احوال و در مرآت اعمال خود تأملی و تدبری واجب داند و به نور بصـیرت در دایرهٔ فکر طوفی کند،تا مشاهده کند که ارادهٔ کدام طرف از نهاد او سـر می زند و به علم خود قیاس برگیرد که از کدام طایفه است.جهد کن تا از آن قوم نباشی که حق سبحانه و تعالی خبر می دهد:

[مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ] (۱).

منافقان میان کفر و ایمان متحیّر و سرگردانند،نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نا با کافران.

طلّاب دنیا را صفت می نماید که:

[وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ] (۲).

و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

و سعی کن که از اهل آخرت بلکه از طلاب مولا باشی که در نعت اول می فرماید که:

و سعی کن که از اهل آخرت بلکه از طلاب مولا باشی که در نعت اول می فرماید:

ص:۲۲۵

۱- ۱) -نساء (۴):۱۴۳.

۲- ۲) -روم (۳۰):۷.

[وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ] (۱).

و به آخرت يقين دارند.

و در صفت ثانی فرموده:

[وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لاٰ يُشْرِكُونَ] (۲).

و آنان که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

حديث است که:

شيرينی دنيا تلخی آخرت است و تلخی دنيا شيرينی آخرت (۳).

و نيز حديث است که:

دنيا مانند مار و افعی است،ظاهرش نرم است و باطنش زهر قاتل (۴).

حکایتی عجیب از دنیا

از حضرت صادق عليه السلام روايت است که:

روزی حضرت داود عليه السلام از منزل خود بيرون رفت و زبور می خواند و چنان بود که هرگاه آن حضرت زبور می خواند از حسن صوت او جميع وحوش و طيور و جبال و صخور حاضر می شدند و گوش می کردند و هم چنان می رفت تا به دامنۀ کوهی رسيد که به بالای آن کوه پيغمبری بود حزقيل نام و در آن جا به عبادت مشغول بود.

چون آن پيغمبر صدای مرغان و وحوش و حرکت کوه ها و سنگ ها ديد و شنيد،

۱- ۱) -بقره (۲):۴.

۲- ۲) -مؤمنون (۲۳):۵۹.

۳- ۳) - روضه الواعظين:۴۴۱/۲؛شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحديد:۸۵/۱۹.

۴- ۴) -الکافی:۱۳۶/۲،باب ذم الدنيا و الزهد فيها.

دانست که داود است که زبور می خواند.

حضرت داود به او گفت:ای حزقیل ! اجازه می دهی که بیایم پیش تو ؟ عابد گفت:نه،حضرت داود به گریه افتاد،از جانب حضرت باری به او وحی رسید:

داود را اجازه ده،پس حزقیل دست داود را گرفت و پیش خود کشید.

حضرت داود از او پرسید:هرگز قصد خطیئه و گناهی کرده ای ؟ گفت:نه، گفت:هرگز عجب کرده ای ؟ گفت:نه،گفت:هرگز تو را میل به دنیا و لذات دنیا به هم می رسد ؟ گفت:به هم می رسد،گفت:چه می کنی که این را از خود سلب می کنی و این خواهش را از خود سرد می نمایی ؟ گفت:هرگاه مرا این خواهش می شود،داخل این غار می شوم که می بینی و به آنچه در آنجاست نظر می کنم،این میل از من برطرف می شود.

حضرت داود به رفاقت او داخل آن غار شد،دید که یک تختی در آنجا گذاشته است و در روی آن تخت،کلّهٔ آدمی و پاره ای استخوان های نرم شده گذاشته و در پهلوی او لوحی دید از فولاد و در آنجا نقش است که من فلان پادشاهم که هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و چندین بواکر ازاله بکارت کردم و آخر عمر من این است که می بینی که خاک فراش من است و سنگ بالش من و کرمان و مارها همسایه منند،پس هر که زیارت من می کند،باید فریفتهٔ دنیا نشود،گول او نخورد (1)! !

شیر خدا رهبر اهل یقین***حیدر صفدر شه دنیا و دین

سوی قبورش بفتادی گذار*** گفت که ای معتکفات مزار

ص:227

---

1 - 1) -الأمالی،صدوق:99،المجلس الحادی و العشرون،حدیث 8؛کمال الدین:524/2، باب 46، حدیث 6؛بحار الأنوار:25/14،باب 2،حدیث 3.

باغ و سرا سیم و زر و خانمان***آنچه نهادید شد از دیگران

این خبر خانه و مال و شما ***چیست در آن مرحله حال شما

بهر اجابت ز شه ارجمند***از طرفی گشت ندایی بلند

کآنچه که خوردیم از آن خورده بیش*** سود نبردیم از اموال خویش

وآنچه نهادیم به ملک جهان***حاصل ما زان نشد الا زیان

وآنچه از آن روی طمع یافتیم*** پیش فرستاده کنون یافتیم(۱)

نشانه های اهل دنیا و اهل آخرت

در سطور گذشته به این معنا واقف شدید که مقصود از دنیا زمین و آسمان، خورشید و ماه،مأکولات و ملبوسات و چشمه ها ورودها نیست که این همه نعمت های الهی است که کسی قدرت ارزیابی ارزش آن ها را ندارد،بلکه مقصود رابطۀ غلط و ظالمانه و غاصبانه و عاصیانه با نعمت های الهی است،آن که از حرام به دست می آورد و در حرام مصرف می کند،یا آن که از حلال به دست می آورد و در حرام مصرف می نماید،یا آن که به دست می آورد و نسبت به آن بخل می ورزد او اهل دنیا است.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

شب معراج به من خطاب رسید:ای احمد ! دنیا و اهل آن را دشمن دار و آخرت و اهل آن را عاشق باش،پرسیدم اهل دنیا کیانند و اهل آخرت چه مردمی هستند ؟

خداوند خطاب فرمود:

این است نشانه های اهل دنیا:

پرخوری،خندۀ زیاد،خواب بی اندازه،کثرت خشم،قلّت رضا و خشنودی نسبت به حق و خلق و عدم عذرخواهی در برابر رفتار سویی که نسبت به دیگران

۱- ۱)- صفیر اصفهانی.

داشته،قبول نکردن عذر خواه،کسالت در طاعت،بی باکی در معصیت،آرزوی دراز،نزدیکی مرگ،عدم محاسبهٔ نفس،کم سود،پر حرف،کم ترس،خوشحالی زیاد به وقت خوردن،عدم شکر به هنگام راحتی،بی صبری به وقت بلا و آزمایش، بسیاری مردم به پیش نظرشان کم است و به آنچه که انجام نداده اند از خویش ستایش می کنند،نسبت به آنچه ندارند ادعا می کنند،احسان خود را بازگو کرده و از گفتن بدی های مردم پروا ندارند،نیکی مردم را از نظر دور داشته و پنهان می کنند !

عرضه داشتم:غیر از این عیوب،برای اهل دنیا عیب دیگری هم هست ؟ خطاب رسید:عیب اهل دنیا زیاد است،جهل و حماقتشان بسیار و نسبت به استادان خود متکبر و پیش خود عاقل،ولی نزد عارفان احمقند.

اما اهل آخرت:

دارای چهره هایی شرمگین،کثیر الحیا،کم حمق و وجودشان پرمنفعت و مکرشان کم است.

مردم از آنان در راحت،ولی آنان برای راحت مردم در رنج،دارای کلامی موزون و سنگین و حسابگر نفس،در مسیر برنامه های مثبت،اهل رنج و زحمت.

چشمشان خواب،ولی دلشان بیدار است،دیدگانی پر اشک و قلبی ذاکر دارند.

به وقتی که نام مردم را در دیوان غفلت می نویسند،آنان را در دفتر ذاکران ثبت نام می کنند.

در ابتدای نعمت سپاس گزارند و در انتهای آن شاکرند،دعایشان مرفوع و سخنشان مسموع است،ملائکه به آنان شادند،خواسته هاشان در سراپردهٔ ملکوت در گردش و خداوند عاشق شنیدن گفتار آنان است،چنانچه پدر عاشق شنیدن کلام فرزند.

چشم به هم زدنی از یاد حق باز نمی مانند و به زیادی غذا میل ندارند،از

پرحرفی گریزانند و لباس آنان اندک است،مردم نزد آنان مرده و حضرت حق پیش آنان زنده و پایدار و کریم است.

فراریان را با آقایی و کرامت می خوانند و برگشتگان را با مهربانی می خواهند.

دنیا و آخرت نزدشان یکی است،مردم یک بار می میرند،ولی آنان به خاطر ریاضت و مجاهدۀ نفس و مخالفت با هوا،روزی هفتاد بار با مرگ روبرو می شوند، از حرکت باد پریشان خاطر شده،به خدا پناه می برند که نکند بلایی آسمانی باشد.

چون در برابر من قیام می کنند،گویی بنایی بسیار محکم سر پا ایستاده،در دل ایشان مشغولیّتی به خلق نمی بینی،به عزت و جلالم آنان را به حیات طیبه زنده می کنم،به وقت مفارقت روح از بدنشان،ملک الموت را به آنان کاری نیست که جز من کسی از آنان قبض روح نمی کند،تمام درهای آسمان را به روی آنان باز کرده و کلیۀ حجاب ها را از پیش نظرشان بردارم،بهشت را امر می کنم جهت آنان آرایش شود و حورالعین را دستور می دهم خود را در اختیار آنان بگذارد.

ملائکه را می گویم به آنان درود فرستند و درختان برای آنان میوه دهند و اثمار جنّت بر آنان بریزد،به نسیم زیر عرش دستور می دهم کوه ها از کافور و مشک با خود حمل کرده و با درخشش چشمگیر بر او وارد کنند،بین من و روحش پوششی نیست،به وقت قبض روحش می گویم:به آمدنت نزد من خوش آمدی و صفا آوردی،با کرامت و بشارت و رحمت و رضوان به سویم حرکت کن،در جنات نعیم مقیم باش و در آنجا به طور ابد قرار بگیر که نزد من دارای اجر عظیمی،اگر بینی ملائکه با او چه می کنند ؟ یکی روحش را پس از مرگ می گیرد،دیگری بخشش هایم را به او می پردازد ! ! اینان از وقتی خدا را شناختند آن طور که باید از غذاهای خوشمزه لذت نبردند و از وقتی به سیئات گذشته خود توجه کردند مصائب در آنان اثری نکرد،بر گناهانشان گریه می کنند،بر نفسشان سخت

می گیرند،راحت اهل بهشت در مرگ و آخرت استراحتگاه بندگان من است، مونسشان اشک چشم و جلوسشان با ملائکهٔ دست راست و چپ است، مناجاتشان با خدا است،قلوبشان جریحه دار و مرتب می پرسند چه وقت با رفتن از دار فنا به خانهٔ بقا راحت می شویم (۱).

آری،عاشقان حق جز حق نخواهند و جز حق ندانند و جز سخن حق نشنوند و جز به حق و برای حق کاری نکنند،دنیا برای آنان مقدمهٔ آخرت و آخرت مقدمهٔ رضوان اللّه و رسیدن به مقام قرب و وصل،تنها آرزوی آنان است.

تمام لذت آنان،در ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است و به قول عارفان عاشق از دنیا و آخرت رسته و به حضرت دوست پیوسته اند.

دنیا از دیدگاه امیر المؤمنین علیه السلام

اشاره

حضرت علی علیه السلام در«نهج البلاغه»دربارهٔ دنیایی که برای انسان سود آخرتی ندارد و جز اتلاف وقت ثمری به انسان نمی رساند و غیر غرور و غفلت و سرگردانی و حمّالی،منفعتی ندارد می فرماید:

ای مردم ! کالای دنیا،گیاه خشک خرد شدهٔ وبا خیز و تباه کننده است،پس دوری کنید از چراگاهی که کوچ کردن و نماندن در آن از اقامت گزیدنش سودمندتر است و اندک روزی و خوراک آن از دارایی بسیارش پاکیزه تر،فقر و نداری برای آن که بسیار از آن جمع کند مقرر شده و نصرت به آسودگی برای بی رغبت به آن ختم گشته،آن را که زینت دنیا به شگفتی کشیده،انگار بیناست،عاشق آن دلش ظرف اندوه شود و قلبش خانهٔ نگرانی،اراده و قصدی او را گرفتار سازد و غرور خواسته،

۱- ۱) -ارشاد القلوب:۲۰۰/۱؛بحار الأنوار:۲۳/۷۴،باب ۲،حدیث ۶.

وی را اندوهگین نماید.به طور دائم در کشاکش اندوه ها و گرفتاری ها بماند تا راه نفسش با مرگ گرفته شود،آن گاه وی را به قبرستان برده به دل خاک سپارند،در حالی که دو رگ دلش قطع شده،نابود شدنش و به وسیلۀ برادرانش به گور افتادنش،سهل و آسان است.

مؤمن با دیدۀ عبرت به دنیا نظر کند و به اندازۀ لازم و از باب ناچاری روزی خود به دست آورد،با گوش خشم سخن از دنیا بشنود،اگر بگویند فلانی ثروتمند شد، اندکی بعد می گویند بدبخت و فقیر گشت،اگر به بودش شاد شوند به نبودش غمگین گردند،این است حال انسان در دنیا.. (۱).

و نیز می فرماید:

آن که به خاطر به دست نیاوردن مال دنیا اندوهگین گردد،به قضا و قدر حضرت دوست خشمگین گشته و کسی که از مصیبتی گله کند از حضرت حق به شکایت برخاسته و کسی که بر ثروتمند به خاطر ثروتش فروتنی نماید،دو سوم دینش را از دست داده و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ دوزخی شود،معلوم است قرآن را به مسخره گرفته و آن که دلش شیفته و عاشق امور دنیایی و مادی محض شود و جز دنیا هدفی نبیند به سه چیز مبتلا شود،اندوه همیشگی،حرص حاکم،آرزوی غیر قابل یافتن ! (۲)!

و نیز فرموده:

دنیا در ابتدای امر فریب می دهد،سپس زیان می رساند،آن گاه به شتاب و سرعت از دست می رود.

ص:۲۳۲

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۳۶۷؛بحار الأنوار:۱۳۱/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۱۳۶.

۲- ۲) -نهج البلاغه:حکمت ۲۲۸.

خداوند راضی نشد دنیا را پاداش دوستان و عذاب دشمنان قرار دهد.

اهل دنیا،چونان کاروانی هستند که به وقت فرود آمدن،راننده و حمله دارشان فریاد زند کوچ کنند (۱)! !

یکی پرسید از آن دانای فتوا***که چه بهتر بود از مال دنیا

چنین گفت او که مالی کان نباشد*** که گر باشد بجز تاوان نباشد

که گر مالی زدنیا افتد آغاز ***تو را آن مال دارد از خدا باز

ولی کی ارزد آن مال جهانی*** که از حق باز مانی تو زمانی

چو از حق باز می دارد تو را مال*** پس آن بهتر که نبود در همه حال

تو را چون عشق دنیا راه زن شد*** کجا در دین توانی بت شکن شد

همه عمرت شب است ای خفته راه***نه از روزی نه از بیداری آگاه

چو روزت صبح گرداند به زودی*** که تو در عشق بازی با که بودی

اگر در عشق حق خلوت نشینی*** حریف اژدهای آتشینی(۲)

در سورهٔ بیست و پنجم احادیث قدسیه آمده:

ای پسر آدم ! زاد و توشهٔ خود را یاد کن که راه دور است دور،کشتی را نو کن که دریا عمیق است عمیق،بارت را سبک کن که راه دقیق است دقیق.

عمل را خالص کن که ارزیاب،بیناست بینا،خوابت را برای قبر بگذار و افتخارات را برای میزان و خوشی و لذتت را برای بهشت و راحتت را برای آخرت و کام گیریت را برای حورالعین و برای من باش تا برایت باشم،با سبک شمردن دنیا به من نزدیک شو و با دشمنی با بدکاران و عشق به نیکان،از آتش جهنم دور شو که

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۴۱۵؛بحار الأنوار:۱۱۹/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۱۱۱.

۲- ۲)- الهی نامه، عطار نیشابوری.

خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند (۱).

دنیای اولیای خدا

حضرت علی علیه السلام در«نهج البلاغه»نظر اولیا و عاشقان حق را به دنیا نظر دیگری می داند،آن جناب عقیده دارد که اهل دل به دنیا به دید الهی و عمقی می نگرند و لحظه لحظهٔ دنیا را به آخرت ابدی و نعیم همیشگی حق،مبدل می کنند.

إنّ أوْلیاءَ اللّهِ هُمُ الَّذینَ نَظَرُوا إلیٰ باطِنِ الدُّنْیا إذا نَظَرَ النّاسُ إلیٰ ظاهِرِهَا وَ اشْتَغَلُوا بآجِلِها إذَا اشْتَغَلَ النّاسُ بِعاجِلِها فَأماتُوا مِنْها ما خَشَوا أنْ یُمیتَهُمْ وَ تَرَکُوا مِنْها ما عَمِلُوا أنَّهُ سَیَتْرُکُهُمْ وَ رَأوُا اسْتِکْثارَ غَیْرِهِمْ مِنْها اسْتِقْلالاً وَ دَرَکَهُمْ لَها فَوْتاً،أعْداءُ ما سالَمَ النّاسُ وَ سِلْمٌ ما عادَی النّاسُ بِهِمْ عُلِمَ الْکِتابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قامَ الْکِتابُ وَ بِهِ قامُوا لا یَرَوْنَ مَرْجُوّاً فَوْقَ ما یَرْجُونَ وَ لا مَخُوفاً فَوْقَ ما یَخافُونَ (۲).

عاشقان خدا آنانند که به حقیقت و عمق و باطن دنیا بنگرند،به وقتی که دیگران به ظاهر فریبا و زینت و زیور از دست رفتنی آن نظر کنند و به پایان و عاقبت آن توجه کنند،هنگامی که تنگ نظران به امروز آن مشغول گردند، علل بدبختی و عذاب را با طاعت و اخلاص از بین می برند،از ترس این که خود به دست آن علل هلاک گردند،تمام کالاهای دنیا را قلباً رها کرده و دل به آن نمی بندند؛زیرا می دانند که عناصر و اشیا و دنیا آن ها را رها خواهد کرد،آن را که دیگران از امور مادی بهرهٔ زیاد می بینند،آنان در مقابل بهرهٔ آخرت بسیار

۱- ۱) -کلمه اللّه:۴۷۱.

۲- ۲) -نهج البلاغه:حکمت ۴۳۲؛بحار الأنوار:۳۱۹/۶۶،باب ۳۷،حدیث ۳۶.

کم می بینند،می دانند که دریافت دنیا مساوی با از دست دادن آخرت است،با آنچه معشوق مردم است دشـمنند،به وسیلهٔ آنان قرآن شـناخته می شود و آنـان تمـام حقـایق را به وسـیلهٔ کتـاب یافتنـد و تـداوم قرآن به آنـان و دوام خود آنـان به کتاب خـدا است،امیدی بالاتر از امید خود که امید به عنایت حق است و ترسی ما فوق ترس خود که ترس از عذاب الهی است،نمی بینند.

آری،این وضع روحی و نفسـی و قلبی و عقلی اولیـای خـدا نسـبت به دنیـاست، دنیـا به حقیقت که پرسودترین تجارتخانه برای بیداران و بینایان و علت بدبختی و شـقاوت و پستی و حقارت برای کوردلان است،اهل معرفت دنیا را خانهٔ مهمانی دانسته و در این جایگاه عالی با آراسته شدن به ایمان و عشق و اخلاق و عمل،جز رسیدن به لقای رب و وصل محبوب هدفی ندارند.

اگر بی پرده بنمایی جمالت ای جهان آرا***به دام اشتیاق آری همه مرغان دلها را

صبا زان طرّه مشکین اگر بر هم زند یک چین*** دو عالم را کند مشکین مشام از عنبر سارا

اگر بر کوه برگویی نگارا قصه عشقت*** رسد بر آسمان بی شبهه فریاد از دل خارا

زشاهی گدایان درت گر آگهی یابد*** ره فقر و فنا گیرد هزار اسکندر و دارا

یکی مخمور دیدستی که صهبا راست زان هستی*** عجب کان شوخ چشم استی چنین تأثیر را دارا

ص:۲۳۵

فلک در کج روی افتاد ز ابروی کجش آری***حریفی سخت عیار است و با گردون زند نارا

تو خوانی زلف و مژگانش ندانی دست سبحانش*** رقم زد در کتاب حسن این را جیم و آن را را

الهی در هوای وصل او دلخون چه گل بنشین*** سر دیدار اگر داری به پای گلشنش خارا

حکایتی عجیب از اوضاع و احوال دنیا

فیلسوف بزرگ،صدر المتألهین ملا- صدرای شیرازی،در ضمن توضیح یکی از آیات سورهٔ یس به نقل از«رسائل اخوان الصفا» گفتگوی دو رفیق را در زمینهٔ برخوردشان به حال و وضع دنیا این چنین نقل می کند:

دوستی به یکی از دوستانش رسید و از او پرسید:حال و وضعت در این دنیا چگونه است ؟

جواب داد:خوب است،البته اگر از آفات و بلیّاتش در امان بمانم،به غیر از خیر و خوشی و عافیت،امید دیگری از دنیا ندارم،این حال من است،اکنون تو وضع خود را برای من بگو،جواب داد:می خواهی چه باشد،حال کسی که در این خانهٔ غربت گرفتار و فقیر است،برای جلب منفعت،ضعیف و برای دفع ضرر، ناتوان و بی قدرت است.

پرسید:چگونه در این حالی ؟ گفت:در این دنیا در عذابیم،ولی در قیافه دارندهٔ نعمت،دست بسته ایم ولی در شکل موجود آزاد،مغروریم به صورت خوشبخت، آزاد محترمیم در شکل برده پست،پنج حکومت بر ما حاکم است که فشار این پنج

حکومت به سختی بر گردۀ ماست،احکام خود را بر ما جاری می کنند،بخواهیم یا نخواهیم.

دوستش گفت:از این پنج حاکم و حکومتشان مرا خبر ده،پاسخ داد:بشنو:

اوّل: جهان و این فلک گردان است که ما در درون او هم چون اسیر زندانی، محبوسیم.

انجم و ستارگانش به طور دائم در حرکتند،توقف و سکونی بر آنان نیست، گاهی شب را با ظلمت و تاریکی اش برای ما می آورند و زمانی روز را با نور و روشناییش،زمانی تابستان را با حرارتش و وقتی زمستان را با سرمایش،گاهی بادهای تند و وزنده را پدیدار می کنند و زمانی ابر و باران و برق جهنده را،وقتی صاعقۀ مهیب و زلزلۀ ویران کننده و علل وحشت و گرفتگی ماه و خورشید و زمانی قحطی و گرانی و دوره ای امراض کشندۀ حیوانات و وبا و زمانی جنگ و فتنه و بلا و وقتی غم و غصۀ دائمی که از ضربه و ضرر و شر این امور و این همه تیر بلا،راه نجاتی جز مرگ نیست ! !

دوّم: طبیعت و اموری که ذاتی اوست،از حرارت گرسنگی و آتش تشنگی و سوز و شراره شهوات و آلام و امراض و کثرت حاجات که انسانی نسبت به این برنامه ها،چاره ای جز جلب منفعت و دفع ضرر ندارد،برنامه هایی که یک چشم زدن به یک حالت نیست،به طور دائم نفس انسان در برخورد با این مسائل در مشقت و رنج و بلا و عذاب و گرفتاری و ناراحتی است و راحت انسان از این امور، جز به مرگ میسر نخواهد بود !

سوّم: قواعد عظیم و عجیب الهی است،از احکام و حدود و اوامر و نواهی و بشارت و انذار،تهدید و توبیخ،رنج رمضان و مشقت بدن در قیام به واجبات و مبارزۀ با نفس به وقت ادای واجبات مالی و رنج سفر حج و مشقت کشیدن در

وقت مهاجرت و زخم برداشتن در میدان جهاد با کفر و مسائل دیگر از قبیل:ترک لذات حرام و اجتناب از شهوات و محرمات.

چهارم: روبرو شدن با حکومت ستمگران،آن زورگویانی که خود را مالک رقاب مردم دانسته و بندگان حق را به زور به بردگی می برند که اگر مطیع آنان بشوی،جز همّ و غم و رنج و مشقت و ضایع کردن عمر و از همه بدتر،غضب و انتقام و سخط حضرت حق را در پی نداری و بین تو و طاعت حق حجابی بدتر از خدمت به دولت ستمگر نیست و اگر از اطاعت آنان،شانه خالی کنی ظاهر زندگیت تباه و جز ناراحتی محصولی برایت نیست و از طرفی هم انسان در دنیا به تعاون و تمدن و سیاست و ریاست محتاج است ! !

پنجم: نیاز شدید به مواد و عناصر و اغذیه و اشربه و اطعمه و لباس و مسکن برای قوام بدن و ادارۀ امور زندگی که فراهم آوردنش در گرو کار طاقت فرسا و دویدن و عرق ریختن در شب و روز و یاد گرفتن صنعت و تجارت و کشاورزی و دامداری و خرید و فروش و سر و کله زدن با مردم و گرفتار شدن به حرص و طمع برای جمع مال و حفظ آن از دستبرد رندان و آفات و عوارض است،این است حال و احوال و وضع و اوضاع ما و اکثر مردم روزگار و خلاصه فرزندان این دنیای تنگ و تاریک،آنان که با این همه آفات و بلیّات و آلام و اسقام و امراض و رنج ها و اختلافات و نزاع ها و طوفان ها و حوادث،آرزوی ماندن و خوشی دارند،یا ایمان به خدا و آخرت ندارند،یا تصور می کنند پس از مرگ خبری نیست.در هر دو حالت،هم چون کفار مردمی پست و غافل از حقیقتند.

و اما آنان که به آخرت و معاد و عظمت جهان دیگر و شرف و سرور اهلش و لذّت نیک بختان و نعمت و ملکت عالم بعد توجه دارند،برای دلبستگی به دنیا و مغرور شدن به آن و آرزوی خلود،در این مجلس و دویدن دنبال تکاثر و تفاخر

و ریاست چه عذری دارند،باید گفت:اینان در عقل دچار خلل و در ایمان و عقیده دچار فسادند و به فرمودهٔ قرآن (۱).

[وَ مٰا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ] (۲).

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آن که [برای او] شریک قرار می دهند.

در مسئلهٔ دنیا و حقیقت ظاهر و باطن آن و برخورد اهل غفلت با دنیا و اهل خدا با این خانهٔ زودگذر و این که دنیا پرستان به چه خسارت هایی در همین دنیا و آخرت دچار می شوند و اهل خدا و معرفت داران و بینایان،چه سودها در همین دنیا و آخرت عایدشان می شود آن قدر مطلب و مسئله هست که اگر در این نوشتار منعکس شود مثنوی هفتاد من شود،این فقیر تصور می کند،آنچه به طور مختصر در توضیح این حدیث پر قیمت رفت برای درس و پند کافی می باشد،امید است خدای بزرگ به همهٔ ما توفیق نصیب بردن از دنیای صحیح را برای آبادی آخرت به لطف و کرمش عنایت فرماید.

۱- ۱) -تفسیر سورهٔ«یس»،ملا صدرا:۱۸۴.

۲- ۲) -یوسف (۱۲):۱۰۶.

باب ۳۳ در بیان ورع

اشاره

ص: ۲۴۰

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

أغْلِقْ أبْوابَ جَوارِحِکَ عَمّا یَرْجِعُ ضَرَرُهُ إلیٰ قَلْبِکَ وَ یَذْهَبُ بِوَجاهَتِکَ عِنْدَ اللّهِ تَعالی وَ یُعَقِّبُ الْحَسْرَهَ وَ النَّدامَهَ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ الْحَیاءَ عَمّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّیِّئاتِ.وَ الْمُتَوَرِّعُ یَحْتاجُ إلیٰ ثَلاثَهِ اصُولٍ:الصَّفْحُ عَنْ عَثَراتِ الْخَلْقِ أجْمَعَ،وَ تَرْکُ الْحُرْمَهِ فیهِمْ،وَ اسْتِواءُ الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ.

وَ أصْلُ الْوَرَعِ دَوامُ الْمُحاسَبَهِ،وَ صِدْقُ الْمُقاوَلَهِ،وَ صَفاءُ الْمُعامَلَهِ، وَ الْخُرُوجُ عَنْ کُلِّ شُبْهَهٍ،وَ رَفْضُ کُلِّ ریبَهٍ،وَ مُفارَقَهُ جَمیعِ ما لا یَعْنیهِ،وَ تَرْکُ فَتْحِ أبْوابٍ لا یَدْری کَیْفَ یُغْلِقُها،وَ لا یُجالِسَ مَنْ یُشْکِلُ عَلَیْهِ الْواضِحُ،وَ لا یُصاحِبَ مُسْتَخِفَّ الدّینِ،وَ لا یُعارِضَ مِنَ الْعِلْمِ ما لا یَحْتَمِلُ قَلْبُهُ،وَ لا یَتَفَهَّمَهُ مَنْ قابَلَهُ،وَ یَقْطَعَ مَنْ یَقْطَعُ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ص:۲۴۳

[أَغْلِقْ أَبْوابَ جَوارِحِکَ عَمّا یَرْجِعُ ضَـرَرُهُ إلیٰ قَلْبِکَ وَ یَذْهَبُ بِوَجاهَتِکَ عِنْدَ اللّهِ تَعالی وَ یُعَقِّبُ الْحَسْرَهَ وَ النَّدامَهَ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ الْحَیاءَ عَمّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّیِّئاتِ]

حقیقت ورع

از مهم ترین و سودمنـدترین مسائل عالی اخلاقی و فضایل انسانی که مورّث راحت دنیا و آخرت و ضامن حفظ دین شـخص و مولّد امنیّت باطن و سازندهٔ سعادت دنیا و آخرت است مسئلهٔ با عظمت ورع می باشد.

ورع،یعنی پارسایی و پاکدامنی و قدرتی که به توفیق حضرتِ حق از تکرار اجتناب از گناه و عصیان و خطا و اشتباه و دوری از محرمات در نفس پدیـد می آید و آدمی در سایهٔ این قدرت الهی با سـرعتی غیر قابل تصور به سوی کمالات و فضایل حرکت کرده و به مقام قرب جانان می رسد،لذت وصال معشوق را در نقطهٔ قرب،با کام جان می چشد.

چون ابر رحمت،ورع بر آسمان حیات جامعه سایه افکند،شیاطین و دشمنان درونی و برونی به ذلت و خواری دچار می شوند و جامعه از بسـیاری از فتنه ها و عوامل بدبختی آسوده می گردد و خانهٔ ظلم به نفس و ظلم به خلق و ظلم به مقررات الهی،از بیخ ویران می گردد.

بدون ورع،امید داشتن به رحمت حق عین بی انصافی و با نداشتن این سرمایهٔ

عظیم الهی،راه یافتن به مقام ملکوت محال و با عریان بودن از این لباس قدسی، ورود به بهشت ممنوع است.

کلید ورع،حلّال تمام مشکلات است و بی ورع قفل و گره بر تمام کارهاست، ورع،نسیم الهی در جان عبد و بی ورعی،آتش شیطان در خرمن حیات آدمی است.

وقتی ورع و پارسایی و پاکدامنی و خویشتن داری از گناه،حاکم بر زندگی شود، دشمنان خطرناکی چون:حسد،کبر،ریا،غرور،عجب،پلیدی،سوء ظن، مجادله،مجامله،سستی،سهل انگاری،بخل،زنا،ربا،ظلم،غصب،دزدی، قمار،شرک،کفر،دروغ،تهمت،غیبت و...از خانۀ حیات،فرار را بر قرار ترجیح می دهند و فرارشان باعث می شود حجاب های بین انسان و حق،مرتفع گشته و آدمی از طریق چشم دل به دیدار جمال و زیارت جلال،نایل شود.

تصور نکنید که دشمنان شما قوی هستند،شیاطین درونی و برونی از قدرت عاری اند و این حقیقتی است که قرآن مجید به آن ناطق است.

[فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً] (۱).

پس شما با یاران شیطان بجنگید که یقیناً نیرنگ و توطئۀ شیطان [در برابر ارادۀ خدا و پایداری شما] سست و بی پایه است.

این که در بسیاری از امور شیطان بر انسان چیره می شود،از قدرت او نیست، بلکه از سستی و زبونی خود انسان است،این آدمی است که بدون عکس العمل در برابر هجوم شیطان،خود را در اختیار شیطان می گذارد و همانند مرده در دست غسّال،خویش را به شیطان می سپارد،انسان باید یوسف وار به این دشمن غدّار

۱- ۱) -نساء (۴):۷۶.

حمله کند که با چنین حمله ای دشمن تا قیامت از انسان می گریزد و چون دشمن گریخت،هوای نفس بی عامل تحرک می ماند و شعلهٔ فروزان هوا به تدریج سرد و عاقبت خاموش می گردد.

به قول مولوی:

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید***در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید از این مرگ مترسید*** کز این خاک برآیید سماوات بگیرید

بمیرید بمیرید از این نفس ببرّید ***که این نفس چو بندست و شما هم چو اسیرید

یکی تیشه بگیرید پی حفره زندان*** چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا*** بر شاه چو مردید همه شاه و وزیرید

بمیرید بمیرید وزین ابر برآیید*** چو زین ابر برآیید همه بدر منیرید

راستی،منافع دنیوی و اخروی ورع،قابل مقایسه با سایر فضایل نیست،ورع را عاقبت و منافعی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده.

حضرت امام صادق علیه السلام در ابتدای روایت ورع می فرماید:

تمام درهای جوارح و اعضای خود را از ورود هر نوع گناهی با قدرت ورع ببندید و با این برنامه،جلوی ورود هر نوع ضرر و خسارتی را به قلب که خانهٔ رحمان

و عرش اللّه اکبر و جان هستی توست با کمال قدرت بگیر که اگر خانۀ دل خراب شود،بنیان سلامت اعضا و جوارح خراب شده.

قلب را که محل معارف و چراغ پر فروغ الهی است،از آلوده شدن به گناه و تیرگی حفظ کن که اگر درب گناه به روی اعضا و جوارح باز باشد،نور ایمان در قلب خاموش می شود و مرتبه و منزلت تو در پیشگاه مقدس حضرت ربّ الأرباب پست می گردد و در قیامت،جز حسرت و ندامت محصولی بر نخواهی داشت و به سبب بازبودن درِ گناه به روی اعضا و جوارح،مرغ ملکوتی حیا از قفس وجود پر کشیده و تو را برای افتادن به چاه هر گناهی،آماده می سازد ! !

چه بدبخت انسانی که از حالت الهی ورع بی نصیب است و چه زبون و بیچاره آن نفس و جانی که از نور ورع بی بهره است،بی ورع همانند حصار و قلعه ایست که در ندارد و از هر دیوارش روزنی برای ورود شیاطین باز است.

بیایید با سوز دل و کمال اخلاص به بارگاه مقدس حضرت ذو الجلال بنالیم،و از آن منبع فیض بخواهیم که از فضل و رحمتش ما را به فضیلت ورع آراسته فرماید،تا از این رهگذر به سعادت ابدی نایل آمده و از شقاوت و پستی و به خصوص از عذاب فردا و رنج امروز،در امان بمانیم.

به قول الهی آن عارف معارف الهیه:

چه خوش است یک شب بکشی هوا را***به خلوص خواهی زخدا خدا را

به حضور خوانی ورقی زقرآن*** فکنی در آتش کتب ریا را

شود آن که گاهی بدهند راهی*** به حضور شاهی چو من گدا را

طلبم رفیقی که دهد بشارت***به وصال یاری دل مبتلا را

مگر آشنایی ز ره عنایت ***بخرد به خاری گل باغ ما را

فلکا شکستی دل عاشقان را*** به چه روی بستی کمر جفا را

ص:۲۴۷

چو شکستی این دل مشو ایمن از وی***که بسوزد آهش قلم قضا را

نه حریف مایی فلکا که یارم ***شکند به نازی صف ما سوا را

بشکست رونق زبتان بت من*** زصنم بیاراست حرم خدا را

نه براه کویش سفری خرد را*** نه به باغ حسنش گذری صبا را

نه زدام شوق تو رهد الهی*** نه به درد عشقت اثری دوا را

ورع در آیینۀ روایات

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

رسول اسلام صلی الله علیه و آله،شب معراج از حضرت ربّ العزه از بهترین اعمال سؤال کرد، خداوند متعال مسائلی را در پاسخ به سؤال رسول جواب داد،از جمله فرمود:

یا أَحْمَدُ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَكُونَ أَوْرَعَ النّاسِ فَأَزْهَدْ فِي الدُّنيا وَ ارْغَبْ فِي الْآخِرَهِ (1).

ای احمد ! اگر علاقه داری پارساترین مردم باشی،نسبت به دنیا زاهد و به آخرت مشتاق باش.

عرضه داشت:چگونه نسبت به دنیا زهد ورزم و به آخرت عشق بورزم ؟

خطاب رسید:خوردن و آشامیدن و لباست را از دنیا سبک بردار که سبک گیری در این امور،مصونیّت حتمی از گناه است و باعث بر حفظ حقوق مردم،فردای خود،از مال دنیا انباشته مکن و بر ذکر و یاد من مداومت داشته باش.

عرضه داشت:چگونه بر یادت مداومت کنم ؟ خطاب رسید:بیدار باش،مردم تو را آن چنان مشغول نکنند که مرا از یاد ببری،از ترش و شیرین دنیا بپرهیز،شکم و خانه را از غیر ضرورت خالی دار،مانند طفلان مباش که چون سبز و زرد دنیا را

۱- ۱) -ارشاد القلوب:۱۹۹/۱،باب ۵۴؛بحار الأنوار:۲۱/۷۴،باب ۲،حدیث ۶.

ببینند عشق ورزند و چون شیرین و ترشش را به دست آرند،مغرور گردند (۱).

آری،ورع به معنای زیستن بدون گناه و تجاوز است و زندگی کردن توأم با عبادت و اطاعت و عشق ورزی به حقایق.

یا أحْمَدُ عَلَیْکَ بِالْوَرَعِ فَإنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدّینِ وَ وَسَطُ الدّینِ وَ آخِرُ الدّینِ،إنَّ الْوَرَعَ یُقَرِّبُ الْعَبْدَ إلَی اللّهِ تَعالی.

یا أحْمَدُ إنَّ الْوَرَعَ کَالشُّنُوفِ بَیْنَ الْحُلِیّ وَ الْخُبْزِ بَیْنَ الطَّعامِ إنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الْإیمانِ وَ عِمادُ الدّینِ إنَّ الْوَرَعَ مَثَلُهُ کَمَثَلِ السَّفینَهِ کَما أنّ فِی البَحرِ لا یَنْجُو إلّا مَنْ کانَ فیها کَذلِکَ لا یَنْجُو الزّاهِدُونَ إلّا بِالْوَرَعِ...

یا أحْمَدُ الْوَرَعُ یَفْتَحُ عَلَی الْعَبْدِ أبْوابَ الْعِبادَهِ فَیُکْرَمُ بِهِ عِنْدَ الْخَلْقِ وَ یَصِلُ بِهِ إلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۲).

ای احمد ! بر تو باد به پارسایی و خودداری از برنامه های غیر خدایی که ورع و پارسایی سر دین و وسط دین و آخر دین است.

ورع،عبد را به مقام قرب حق می رساند،ورع مانند گوهرهایی است که بر آویزهٔ گوش می زنند و مانند نان در میان سفره است،ورع سر ایمان و ستون دین و همانند کشتی است،همان طور که نجات از دریا برای کسی است که سرنشین کشتی است،همان طور نجات زاهدان در دنیا به ورع است.

ای احمد ! ورع،درهای عبادت و بندگی را به روی عبد باز می کند و باعث بزرگواری و کرامت او در خلق عالم می شود و با ورع است که عبد به مقام وصال حضرت اللّه می رسد.

۱- ۱) -ارشاد القلوب:۱۹۹/۱،باب ۵۴؛بحار الأنوار:۲۱/۷۴،باب ۲،حدیث ۶.

۲- ۲) -ارشاد القلوب:۲۰۳/۱،باب ۵۴،بحار الأنوار:۲۶/۷۴،باب ۲،حدیث ۶.

فی تَوْراتِ مُوسیٰ علیه السلام:لا عَقْلَ کَالدّینِ،وَ لا وَرَعَ کَالْکَفِّ وَ لا حَسَبَ کَحُسْنِ الْخُلْقِ (۱).

در تورات موسی آمده:پای بندی همانند دینت و نگهداری چون ورع و حسبی همانند حسن خلق نیست.

یَا ابْنَ آدَمَ تَوَرَّعْ تَعْرِفُنی (۲).

ای فرزند آدم ! پارسایی و پاکدامنی پیشه کن تا به شناخت من نائل شوی.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:کُنْ وَرِعاً تَکُنْ أعْبَدَ النّاسِ وَ کُنْ قَنِعاً تَکُنْ أشْکَرَ النّاسِ وَ أحبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِکَ تَکُنْ مُؤمِناً وَ أحْسِنْ مُجاوَرَهَ مَنْ جاوَرَکَ تَکُنْ مُسْلِماً وَ أقِلَّ الضِّحْکَ فَإنَّ کَثْرَهَ الضِّحْکِ تُمیتُ الْقَلْبِ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:پرهیز کار و پارسا باش،تا از همه عابدتر باشی، قناعت کن تا شکرگزارتر باشی،آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باش تا مؤمن باشی،با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی و کمتر بخند که خندهٔ زیاد،مرگ دل است.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:کُنْتُ مَعَ أبی حَتَّی انْتَهَیْنا إلَی الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ وَ إذا اناسٌ مِنْ أصْحابِهِ فَوَقَفَ عَلَیْهِمْ فَسَلَّمَ وَ قالَ:

وَ اللّهِ إنّی لَاُحِبُّکُمْ وَ احِبُّ ریحَکُمْ وَ أرْواحَکُمْ فَأعینُونی عَلیٰ ذلِکَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهادٍ فَإنَّکُمْ لَنْ تَنالُوا وَلایَتَنا إلّا بِالْوَرَعِ وَ الْاجْتِهادِ... (۴)

ص:۲۵۰

۱- ۱) -ارشاد القلوب:۷۴/۱،باب ۱۸؛کلمه اللّه:۴۳۳.

۲- ۲) -کلمه اللّه:۴۷۵.

۳- ۳) -نهج الفصاحه:۴۶۳؛ارشاد القلوب:۱۱۸/۱،باب ۳۴.

۴- ۴) -مجموعه ورام:۹۰/۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:با پدرم بودم تا به قبر و منبر پیامبر رسیدیم عده ای از یاران پدرم آنجا بودند،حضرت کنار آنان ایستاد و پس از سلام به آنان فرمود:به خدا قسم عاشق شما هستم،بوی شما و روح شما را دوست دارم،مرا در این عشق و دوستی نسبت به خودتان به ورع و کوشش در راه خدا کمک کنید،مسلماً بدون ورع و کوشش به ولایت ما ائمه نخواهید رسید.

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:إِنَّما أَصْحابی مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ وَ عَمِلَ لِخالِقِهِ وَ رَجا ثَوابَهُ فَهؤُلَاءِ أَصْحابی (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:یاران من فقط کسانی هستند که ورع آنان شدید است، برای خدا عمل می کنند و امید به ثواب او دارند،پس اینان اصحاب منند.

عَنْ أبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:ابْنَ آدَمَ اجْتَنِبْ ما حَرَّمْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ أوْرَعِ النّاسِ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید:خداوند فرمود:پسر آدم ! از آنچه بر تو ممنوع کردم بپرهیز تا پارساترین مردم باشی.

عَنْ أَبِی الحَسَنْ الْأَوَّلِ قالَ:کَثیراً ما کُنْتُ أَسْمَعُ أبی یَقُولُ:لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ لا تَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّراتُ بِوَرَعِهِ فی خُدُورهِنَّ وَ لَیْسَ مِنْ أوْلیائِنا مَنْ هُوَ فی قَرْیَةٍ فیها عَشَرَةُ آلافِ رَجُلٍ فیهِمْ مِنْ خَلْقِ اللّهِ أوْرَعُ مِنْهُ (۳).

۱- ۱) -الکافی:۷۷/۲،باب الورع،حدیث ۶؛مجموعه ورام:۱۸۶/۲؛وسائل الشیعه:۲۴۴/۱۵،باب ۲۱،حدیث ۲۰۳۹۸.

۲- ۲) -الکافی:۷۷/۲،باب الورع،حدیث ۷؛مجموعه ورام:۱۸۶/۲،وسائل الشیعه:۲۴۵/۱۵،باب ۲۱،حدیث ۲۰۳۹۹.

۳- ۳) -الکافی:۷۹/۲،باب الورع،حدیث ۱۵؛مجموعه ورام:۱۸۶/۲؛وسائل الشیعه:۲۴۶/۱۵،باب ۲۱،حدیث ۲۰۴۰۴.

حضـرت موسـی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:بسیار زیاد از پدرم شنیدم که می فرماید:شیعه ما نیست کسی که زنان پشت پرده از ورعش سـخن نگوینـد و از دوسـتان ما نیست کسـی که در قریه ای باشد که آن قریه را ده هزار جمعیّت باشد و در بین آنان با ورع تر از او زندگی کند.

راستی،ورع چه عظمتی دارد،کـدام نردبان بعـد از ایمان به خدا از ورع مهم تر است،ورع چه صـفت بسـیار عظیمی است که به واسـطهٔ آن انسـان محبـوب انبیـا و ائمه و ولیّ خـدا می شـود،مگر در روایـات بـاب ورع نخوانـدیـد که ورع وسـیلهٔ قرب و علت رسیدن به مقام وصل و بازکنندهٔ ابواب عبادت و رحمت به روی انسان است ! !

بیایید با اجتناب از صـغائر و کبائر و آراسته شدن به حسنات به کسب ورع اقدام کنیم،تا از این ره به دیدار جمال و جلال موفق شده و خیمهٔ زندگی و حیات را به عالم ملکوت و بارگاه قدس کشیده و همنشین روحانیون عرشی و ملکوتیان آسمانی گردیم و از رسـیدن به مقـام قرب و وصل آن لـذتی را بیابیم که نه گوشـی شـنیده و نه قلبی آن را درک کرده است،بیاییـد خود را به جایی برسانیم که دست ملک از آنجا کوتاه است و در آنجا در کمال عشق و محبت و پیشگاه محبوب عرضه بداریم.

دلم را بهر عشقت خانه کردم***به دست خود دلم دیوانه کردم

زنور عشق تو چون آتش طور ***گرفتم یک قبس گیرانه کردم

نهال عشقم از نور خدا بود*** به شاخ آتشینش لانه کردم

زمهرت آتشی بر دل فکندم ***فروزان خاک این کاشانه کردم

زدم آتش به کاخ خودپرستی*** دلم را با رضا ویرانه کردم

مگر عشقت خلیل بت شکن بود*** که او را وارد بتخانه کردم

ص:۲۵۲

شکست عشق تو بتهای هوا را***نبردی با هوس مردانه کردم

در این جنگی که با نفس و هوا شد*** دلم را خالی از بیگانه کردم(۱)

عَنْ حَدیدِ بْنِ حَکیم قالَ:سَمِعْتُ أبا عَبْدِ اللّه علیه السلام یَقُولُ:اتَّقُوا اللّهَ وَ صُونُوا دینَکُمْ بِالْوَرَعِ (۲).

حدید بن حکیم می گوید،از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:تقوای خدا پیشه کنید و دین خود را با ورع محافظت نمایید.

عَنْ یَزیدَ بْنِ خَلیفَهَ قالَ:وَعَظَنا أبو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فَأمَرَ وَ زَهَّدَ ثُمَّ قالَ:عَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ فَإنَّهُ لا یُنالُ ما عِنْدَ اللّهِ إلّا بِالْوَرَعِ (۳).

یزید بن خلیفه می گوید:حضرت صادق علیه السلام ما را موعظه می فرمود:امر به طاعت و عبادت و زهد داشت،سپس فرمود:بر شما باد به ورع که جز با ورع به فضل و عنایت و رحمت خدا نمی رسید.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:لا یَنْفَعُ اجْتِهادٌ لا وَرَعَ فیهِ (۴).

امام صادق علیه السلام فرمود:کوشش بدون ورع سودی ندارد.

به این حقیقت عالی،با کمال جدّیت و کوشش باید آراسته شد؛زیرا کوشش کنندهٔ بی ورع مانند مریضی است که برابر دستور طبیب دارو استعمال کند،ولی از آنچه طبیب او را منع کرده پرهیز ننماید.

قالَ أبُو جَعْفَرٍ علیه السلام:إنَّ أشَدَّ الْعِبادَهِ الْوَرَعُ (۵).

ص:۲۵۳

۱- ۱)- حسان.

۲- ۲) -الکافی:۷۶/۲،باب الورع،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۲۹۷/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۲.

۳- ۳) -الکافی:۷۶/۲،باب الورع،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۲۹۷/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۳.

۴- ۴) -الکافی:۷۷/۲،باب الورع،حدیث ۴؛بحار الأنوار:۲۹۷/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۴.

۵- ۵) -الکافی:۷۷/۲،باب الورع،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۲۹۷/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۵.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:سخت ترین عبادت،ترک محرمات و برنامه های شبهه ناک است.

در کتاب شریف«الکافی»از امام صادق علیه السلام آمده:

بر شما باد به پرهیزکاری و ورع و کوشش در راه خدا و راستی در گفتار و ادای امانت و حسن خلق و نیکی به همسایه و به دعوت کردن مردم به راه خدا با اعمال و کردارتان،از شما می خواهیم که باعث زینت ما باشید نه عامل اهانت به ما،رکوع و سجود را طولانی کنید،وقتی رکوع و سجود شما طولانی می شود شیطان به دنبال شما فریاد برمی دارد:وای این اطاعت کرد،من معصیت؛او سجده کرد،من سرپیچی (1).

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:إنّا لا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤمِناً حَتّیٰ یَکُونَ لِجَمیعِ أمْرِنا مُتَّبِعاً مُریداً،ألا و إنَّ مِنِ اتِّباعِ أمْرِنا وَ إرادَتِهِ الْوَرَعَ،فَتَزَیَّنُوا بِهِ یَرْحَمْکُمُ اللّهُ وَ کَبِّدُوا أعْدائَنا بِهِ یَنْعَشْکُمُ اللّهُ (2).

امام صادق علیه السلام فرمود:ما کسی را مؤمن نمی دانیم،مگر همۀ برنامه های ما را اطاعت کند و متابعت و ارادت نسبت به امر ما،ورع است،خود را با پرهیز از محرمات زینت دهید و با ورع،زبان مذمّت دشمنان را از خود قطع نمایید که خداوند با آراسته بودنتان به ورع به شما درجه می دهد.

سُئِلَ أمیرُ الْمُؤمِنینَ علیه السلام:أیُّ الْأعْمالِ أفْضَلُ عِنْدَ اللّهِ ؟ قالَ:التّسلیمُ وَ الوَرَعُ (3).

۱- ۱) -الکافی:۷۷/۲،باب الورع،حدیث ۹؛وسائل الشیعه:۲۴۵/۱۵،باب ۲۱،حدیث ۲۰۴۰۰؛بحار الأنوار:۲۹۹/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۹.

۲- ۲) -الکافی:۷۸/۲،باب الورع،حدیث ۱۳؛بحار الأنوار:۳۰۲/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۱۲.

۳- ۳) -من لا یحضره الفقیه:۳۸۱/۴،حدیث ۵۸۳۳؛بحار الأنوار:۳۰۴/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۱۷.

از امیر المؤمنین علیه السلام از برترین عمل پرسیدند فرمود:تسلیم به حق و ورع و پارسایی.

عَنْ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أنَّهُ قالَ:إتَّقُوا اللّهَ إتَّقُوا اللّهَ،عَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ وَ صِدْقِ الْحَدیثِ وَ أداءِ الْأمانَهِ وَ عِفَّهِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ تُکُونُوا مَعَنا فِی الرَّفیعِ الْأعلیٰ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:پرهیزکاری،پرهیزکاری،بر شما باد به ورع و راستگویی و ادای امانت و عفت شکم و شهوت که با این برنامه ها در رفیع اعلی با ما خواهید بود.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام قالَ:أما وَ اللّهِ إنَّکُمْ لَعَلیٰ دینِ اللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ فَأعینُونا عَلیٰ ذلِکَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهادٍ،عَلَیْکُمْ بِالصَّلاهِ وَ الْعِبادَهِ،عَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:به خدا قسم شما شیعیان ما بر دین خدا و ملائکه هستید،ما را با ورع و کوشش بر این دین کمک کنید،بر شما باد به نماز و عبادت و بر شما باد بر ورع.

ورع ابن سیرین

ابن سیرین مردی بزّاز بود،می گوید:

در بازار شام در مغازهٔ خود برای فروش پارچه نشسته بودم،زنی جوان وارد مغازه شد در حالی که حجاب کامل اسلامی را رعایت کرده بود !

از من درخواست چند نوع پارچه کرد،آنچه می خواست به او عرضه کردم،

۱- ۱) -الأمالی،طوسی:۲۲۲،المجلس الثامن،حدیث ۳۸۴؛بحار الأنوار:۳۰۶/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۲۸ (با کمی اختلاف).

۲- ۲) -الأمالی،طوسی:۳۳،المجلس الثانی،حدیث ۳۳؛بحار الأنوار:۳۰۶/۶۷،باب ۵۷،حدیث ۲۷.

گفت:پسر سیرین ! این بار پارچه سنگین است و مرا طاقت حمل آن به منزل نیست،شما این بار را به خانهٔ من بیاور و در آنجا قیمتش را از من بستان.

من بی خبر از نقشه شومی که او برای من کشیده،بار پارچه را به دوش گذاشته و به دنبال او روان شدم،چون وارد دالان خانه گشتم درب را قفل زد و حجاب از روی و موی برداشت و در برابر من کمال طنازی و عشوه گری آغاز نمود،تازه بیدار شدم که به دام خطرناکی گرفتار آمده ام،بدون این که خود را ببازم،همراهش به اطاق رفتم،او را خام کردم،سپس محل قضای حاجت را از او پرسیدم،گفت:

گوشهٔ حیات است،به محل قضای حاجت رفتم،در آنجا از افتادن به خطر زنا به حضرت دوست نالیدم،آن گاه تمام هیکل و لباسم را به نجاست آلوده کردم و با همان منظره نفرت آور بیرون آمدم.

چون زن جوان مرا به این حال دید سخت عصبانی شد و انواع ناسزاها را نثار من کرد.سپس درب خانه را گشود و مرا از خانه بیرون کرد،به منزل خود رفتم، لباس هایم را عوض کردم و بدن را از آلودگی شستم،عنایت خدا به خاطر و رعی که به خرج دادم هم چنان که به خاطر ورع یوسف،شامل حال یوسف شد شامل حالم شد و از آن پس در غیب به روی دلم باز شد و علم تعبیر خواب به من مرحمت شده و بخشیده شد.

کسب آبرو به برکت ورع

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در زمان های گذشته جوانی بود وارسته،از گناه پیراسته،به حسنات الهی آراسته.

اهل محل به خصوص جوانان معصیت کار را به طور دائم امر به معروف و نهی از

منکر می کرد،بی ادبان و دریدگان تحمّل امر به معروف وی را نداشتند،نقشه ای خائنانه برای ضربه زدن به شخصیّت او طرح کردند و آن این بود که زن بدکارهٔ جوانی را دیدند،پولی در اختیارش گذاشتند و به او گفتند:به وقت تاریکی شب با اضطراب و ناراحتی در این خانه را بزن،چون در باز شد بدون معطلی به درون خانه برو و بگو زنی شوهر دارم،عده ای از جوانان مرا دنبال کرده اند،به من پناه بده، چون به اطاق رفتی خود را به او عرضه کن تا ما اهل محل را خبر کنیم به خانهٔ او بیایند و ببینند که این عابد مقدس چون به خلوت می رود آن کار دیگر می کند ! !

نقشه عملی شد،جوان عابد که در خلوت آن خانه،شب ها را به عبادت قیام داشت،زن را پذیرفت،هوا سرد بود،جوان منقل آتش آورد،زن بی حیا از حجاب خارج شد،چشم جوان به جمالی به مثال حور افتاد،آتش شهوت شعله کشید، ولی او برای خدا و فرو نشاندن شعلهٔ خطرناک آتش غریزه دو دست خود را روی آتش منقل گرفت بوی سوزش و سوختن و کباب شدن بلند شد.

زن فریاد زد:چه می کنی ؟ گفت:مزهٔ این آتش را در برابر خطر آتش شهوت به خود می چشانم تا از عذاب قیامت در امان باشم.

زن با عجله از خانه خارج شد،در میان کوچه داد و فریاد کرد،قبل از این که جوانان بی تربیت مردم را خبر کنند تا آبروی آن عبد حق را ببرند،زن مردم را با فریاد خود جمع کرد و گفت:با عجله به خانهٔ جوان عابد بروید که خود را سوزاند.

مردم به خانه ریختند جوان را از کنار آتش کنار کشیدند،چون سرّ قضیه و علت داستان فاش شد آبروی آن جوان بزرگوار و کریم در میان مردم دو چندان شد و از آن شب احترام او در میان مردم شهر افزوده گشت.

ص:۲۵۷

پاک دامنی عالم

ایامی که در قم تحصیل می کردم در مسجدی برای نماز حاضر می شدم که امام مسجد از مدرسان بزرگ و از مجتهدان عالی مقام و صاحب صد و چند جلد تألیف علمی بود و زهد و ورع و پارسایی و فرار از ریاست و هوا از وجود او می بارید و جز اهل علم او را نمی شناختند.

به تدریج با او آشنا شدم،پاره ای از مشکلات روحیم را با او در میان می گذاشتم از او سؤال کردم این همه دانش وافر را چگونه و در چند سال آموختید و این همه توفیق برای تألیف از کجا یافتید ؟ !

فرمود:در شهر خود که زمستان کم نظیر دارد،در سن جوانی و در بحبوحهٔ شهوت طلبه بودم،برف زیادی باریده بود،سرما کولاک می کرد،هوا تازه تاریک شده بود،زن جوانی درب حجره ام را زد،باز کردم،گفت:از قریهٔ چند فرسخی برای خرید به شهر آمده بودم وقت گذشت،اگر بخواهم تنها برگردم خطر دچار شدن به گرگ و دیگر خطرها در پی دارم،امشب مرا بپذیر،پس از نماز صبح می روم.

راست می گفت،دلم به حالش سوخت.او را پذیرفتم،زیر کرسی نشست و پس از مدتی خوابش برد.

شیطان به سختی وسوسه ام کرد،برای رضای خدا با عبایی پاره از حجره بیرون آمدم و به مسجد مدرسه رفتم.سرما سنگ را متلاشی می کرد تا صبح در مسجد به سر بردم،از شدت برف و کولاک و سرما خوابم نبرد،اذان صبح را گفتند،نماز خواندم،در حالی که چند بار هیولای مرگ را بالای سرم دیده بودم به حجره رفتم، زن بیدار شده بود،از من تشکّر کرد و رفت.

از آن روز به بعد عقلی دیگر و نفس و روحی دیگر پیدا کردم علوم را به سرعت درس می گرفتم و به سرعت می فهمیدم و ترقی می کردم و از لطف خداوند این همه تألیف به یادگار گذاشتم ! !

به کعبه رفتم و زانجا هوای کوی تو کردم***جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا*** دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم*** دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت*** من از میان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو گامی*** طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم

به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان*** من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منی در پی منی و مقاصد*** چو جامی از همه فارغ من آرزوی تو کردم(۱)

ورع شیخ جمال،چراغ هدایت مردم

ابن بطوطه در سفرنامهٔ خود می نویسد:

ص:۲۵۹

۱- ۱)- فاتحه الشباب، نورالدین عبدالرحمن جامی.

در طول سفر خود گذرم به شهر ساوه افتاد،گروهی را دیدم که از نظر قیافه و اطوار بر سایر مردم برتری دارند،سؤال کردم:اینان کیانند ؟ گفتند:مریدان و شاگردان شیخ جمال،پرسیدم شیخ جمال کیست ؟ گفتند:مدرسی بود عالم و شخصیتی بود با کمال،در عین داشتن زیبایی باطن از جمال ظاهر هم برخوردار بود،به همین خاطر به او می گفتند شیخ جمال.

از منزل تا مدرسه ای که درس می داد مقداری راه بود و او هر روز آن راه را طی می کرد،زنی شوهردار او را دید و عاشق او شد،اندکی حوصله کرد تا شوهرش به سفر رود،می دانست که شیخ جمال با قدرت و قوت ایمانی که دارد به دام نمی افتد،نقشه ای خائنانه طرح کرد،پیر زنی را دید،پولی در اختیار او گذاشت به او گفت:درب خانهٔ من بایست،چون شیخ به اینجا رسید به او بگو:جوانی دارم مدت هاست به سفر رفته،نامه ای از او برای من رسیده این نامه را برای من بخوان ولی سعی کن او را به دهلیز خانه بیاوری،نقشه عملی شد،شیخ وارد دهلیز شد درب خانه را زن جوان قفل کرد و به شیخ گفت:اگر در برابر من مقاومت کنی به بام رفته و اهل محل را خبر می کنم که در نبود شوهر من،این مرد به من قصد خیانت دارد !

شیخ وقار خویش را حفظ کرد و با زن به اطاق رفت،چون او را به خود دلگرم نمود،محل قضای حاجت را از وی پرسید،زن محل قضای حاجت را نشان داد، شیخ به آنجا رفت و با قلم تراش خود موی سر و صورت و ابروان خود را از بیخ و بن تراشید،شکل کریهی پیدا کرد،از محل قضای حاجت بیرون آمد،زن با دیدن او سخت متنفر شد،قفل درب را گشود و وی را از خانه بیرون کرد داستان ورع و پاکدامنی او در میان مردم پیچید،گروهی برای اتصال به رشتهٔ هدایت به او گرویدند و هم اکنون در این شهر به شاگردان و مریدان شیخ جمال مشهورند.

ص:۲۶۰

آری،مردان خدا،محبوب خود را همه جا حاضر و ناظر می بینند و آخرت ابدی و نعمت مقیم و سرمدی را با لذت چند لحظه ای دنیا معامله نمی کنند،کمال لذت آنان در اطاعت و اجتناب از محرمات است و راز و نیازشان با معشوق حقیقی عالم.

خوش تر از کوی توام مسکن و مأوایی نیست***که به از کوی محبت به جهان جایی نیست

شاهد دهر در آیینه ما زشت نماست*** ور نه زیباتر از آن شاهد رعنایی نیست

آتش فتنه چنان آدم خاکی افروخت ***که امیدی دیگر امروز به فردایی نیست

ورع نردبان ترقی میر داماد

در کتابی که فیلسوف بزرگ،علامه طباطبایی مقدمه ای بر آن نگاشته بود خواندم:

شاه عباس صفوی در شهر اصفهان با اندرونی خود سخت عصبانی شده و خشمگین می شود،در پی غضب او،دخترش از خانه خارج شده و شب بر نمی گردد،خبر بازنگشتن دختر به شاه می رسد،بر ناموس خود که از زیبایی خیره کننده ای بهره داشت سخت به وحشت می افتد،ماموران تجسّس در تمام شهر به تکاپو افتاده ولی او را نمی یابند.

دختر به وقت خواب وارد مدرسهٔ طلّاب می شود و از اتفاق به درب حجره محمد باقر استرآبادی که طلبه ای جوان و فاضل بود می رود،درب حجره را می زند،محمد باقر درب را باز می کند،دختر بدون مقدمه وارد حجره شده و به او

می گوید:از بزرگ زادگان شهرم و خانواده ام صاحب قدرت،اگر در برابر بودنم مقاومت کنی تو را به سیاست سختی دچار می کنم.طلبۀ جوان از ترس او را جا می دهد،دختر غذا می طلبد،طلبه می گوید:جز نان خشک و ماست چیزی ندارم، می گوید:بیاور،غذا می خورد و می خوابد،وسوسه به طلبه حمله می کند،ولی او با پناه بردن به حق دفع وسوسه می کند،آتش غریزه شعله می کشد،او آتش غریزه را با گرفتن تک تک انگشتانش به روی آتش چراغ خاموش می کند،مأموران تجسّس به وقت صبح گذرشان به مدرسه می افتد،احتمال بودن دختر را در آنجا نمی دادند،ولی دختر از حجره بیرون آمد،چون او را یافتند با صاحب حجره به عالی قاپو منتقل کردند.

عباس صفوی از محمد باقر سؤال می کند که شب گذشته در برخورد با این چهرۀ زیبا چه کردی ؟ انگشتان سوخته را نشان می دهد،از طرفی خبر سلامت دختر را از اهل حرم می گیرد،چون از سلامت فرزندش مطلع می شود،بسیار خوشحال می شود،به دختر پیشنهاد ازدواج با آن طلبه را می دهد،دختر از شدت پاکی آن جوانمرد بهت زده بود،قبول می کند،بزرگان را می خوانند و عقد دختر را برای طلبۀ فقیر مازندرانی می بندند و از آن به بعد است که او مشهور به میر داماد می شود و چیزی نمی گذرد که اعلم علمای عصر گشته و شاگردانی بس بزرگ هم چون ملا صدرای شیرازی تربیت می کند !

ای عاشقان ای عاشقان آن کس که بیند روی او*** شوریده گردد عقل او آشفته گردد خوی او

معشوق را جویان شود دکان او ویران شود ***بر روی و سر پویان شود چون آب اندر جوی او (۱)

ورع از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق برای ورع معنایی بس وسیع و گسترده دارند و این معنا را از مفاهیم آیات و روایات استفاده کرده و به عباد حق تعلیم داده اند.

در ابتدای توضیح ورع به آیهٔ شریفه:

[وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ] (۲).

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

متوسل شده و فرموده اند:

اول مقام،همانا مقام انتباه است و این بیرون آمدن بنده است از حدّ غفلت.

پس توبه است و آن رجوع است از ما سوای خدای تعالی،پس از آن که رفته باشد،با آن که پیوسته پشیمان باشد و استغفار بسیار کنند.

پس انابت و آن رجوع از غفلت است سوی ذکر و بعضی گفته اند:توبه ترسیدن است و انابت رغبت و قومی گویند:توبه در ظاهر است و انابت در باطن.پس ورع و آن ترک کردن چیزی است که بر او مشتبه گشته باشد.

پس محاسبت نفس است و آن نگاه داشتن زیادت آن از نقصان است،آنچه سود او باشد و زیان او.

پس ارادت است و آن استدامت رنج است و ترک راحت.

۱- ۱) -مولوی.

۲- ۲) -صافات (۳۷):۱۶۴.

پس زهد است و آن ترک کردن حلال از دنیاست و رغبت از آن و شهوت های آن بگردانیدن.

پس فقر است و آن نابودن املاک است و خالی شدن دل از آنچه دست از او خالی باشد.

پس صدق است و آن راستی نهان و آشکار است.

پس تصبّر است و آن تحمل نفس است بر دشواری ها و چشیدن تلخی ها و این آخر مقام های مریدان است.

پس صبر است و آن ترک شکایت است.

پس رضاست و آن لذت یافتن به بلاست.

پس اخلاص است و آن بیرون کردن خلق است از معاملۀ حق.

پس توکل است بر خدای و آن اعتماد کردن است بر او که طمع از جمله زایل کند به جز از او (۱).

آری،هر کس با این اوصاف به محضر آن جناب رود،به حضورش پذیرند و از شراب عشق جمال به کامش ریزند،آن چنان که تا ابد مست شده و محو زیبای مطلق گردد.

به قول عارف عاشق حکیم صفای اصفهانی:

در رحمت ابد بر من خسته باز کردی***که دلم زدست بردی و محلّ راز کردی

تو هزار بار کشتی و نمردم و نمیری*** که به کشتگان عشق ازلی نماز کردی

۱- ۱) -آداب المریدین:۷۴.

همه من شدی به مستی و چو هشیار گشتم***زمن ای بلای هوش و خرد احتراز کردی

تو گدای را توانی ملک الملوک کردن*** که به صعوه بال و پر دادی و شاهباز کردی

نگهی که باز کردی زتجلّی ولایت*** به شب امیدواران زره نیاز کردی

به صفا توان رسیدن زره فنای هستی*** تو که هست خویش را بر سر حرص و آز کردی

نصیحت عارفان به غافلان

ارباب دین و اخلاص،آگاهان عارف،بیداران واقف،از باب سوز دل،برای بیداری گرفتاران آب و گل به ذکر مسائلی پرداخته اند که اگر با گوش دل به آن نصایح توجه شود،مرغ دل به سوی باغ ملکوت به پرواز آید و زنجیر اسارت ها و تحمیلات شیطانی پاره گردد.

مؤید الدین جندی در«نفحه الروح»گوید:

اول تقدیم نصیحتی مشفقانه و تنبیهی محققانه کنیم که ممهّد قواعد گردد،ای خفته خواب غرور و غفلت و مست شراب سرور شرور و شهوت ! برخیز که در دل خاک،بسی خواهی خفت و از گفت و شنود عادتی،خاموشی گزین که در دوزخ حسرت.

[رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها] (۱).

ص:۲۶۵

۱- ۱) -مؤمنون (۲۳):۱۰۷.

پروردگارا ! ما را از دوزخ بیرون آر.

بسیار خواهی گفت،مالی و جاهی که بی اختیار به دشمنان و اشرار خواهی گذاشت،به اختیار خویش به دوستان اخیار باز گذار.

از دشمنان دوست روی و دوستان دشمن خوی که دوستی کاذب ایشان:

[یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ] (۱).

این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

[یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ] (۲).

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد.

دشمن صادق گردد،روی به دوستان صادق گردان.

افکار بی فایده که مفرّق در جمع مال و خدم مقدم می داری،پیش از تفرقه و جمع.

[یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ] (۳).

[بی تردید برانگیخته می شوید در] روزی که شما را در روز اجتماع [که روز قیامت است] جمع می کند.

[یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ] (۴).

آن روز مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه های پراکنده [به سوی منزل های ابدی خود بهشت یا دوزخ] باز می گردند،تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند.

ص:۲۶۶

۱- ۱) -مائده (۵):۱۱۹.

۲- ۲) -شعراء (۲۶):۸۸.

۳- ۳) -تغابن (۶۴):۹.

۴- ۴) -زلزال (۹۹):۶.

در تفرقهٔ آن بر جمعی از اهل جمع نه بر فرق اهل فرق و صدع مقدّم دار،ابقای هر چه جمع کرده ای و در این دار فنا با تو بقا نخواهد کرد،بی ابقا افنا کن،تا تو را از این مشغول های بی منفعت و فراغت های پر مضرّت برای اشتغال بسیار،مسرت فراغت بخشد.

روزِ کار روزگار خویش به بیگاری ضایع مدار و کاری که سبب نجات ابدی و خلاصه مهمی که موجب خلاص سرمدی توست پس پیش گیر.

اگر پادشاهی یا سلطان و اگر وزیری کاردان و اگر صاحب منصبی به حکم و فرمان و اگر دهقان قهرمانی و ثروت و مال و توان و اگر درویشی ضعیف و ناتوان، از پیر و جوان به حقیقت دان که با مرگ ناگهان.

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهٰا فٰانٍ] (۱).

همهٔ آنان که روی این زمین هستند،فانی می شوند.

چاره کردن نتوان.

چون اکثر عمر و خلاصه وقت و زمان و زبدهٔ توش و توان در تدبیر صورت و جثمان و تعمیر این جهان گذران صرف شد و قطعاً از جهان جان و عمارت عالم روح و روان تا غایت وقت و زمان در غفلت و حرمان به ضلالت و خذلان بازمانده ای.

باری تدارک اوقات و تلافی ما فات و باقیات صالحات در سلوک سبیل نجات از این مضیق درکات باید اندیشید و با رفیقی شفیق از اهل طریق تحقیق و نظر دقیق روزی چند برای راحت بسیار زحمتی اندک کشید و گرم و سرد و شور و تلخ راه حق

۱- ۱) -الرحمن (۵۵):۲۶.

چشید،تا آخر پای فراغت در دامن رفاهیت و رفاغت [1]و دست طلب در آستین حصول کشید و این نصیحت را بی غرض به گوش هوش از دل و جان شنید،آن گاه ثمرات و نتایج آن معاینه دید [2].

۱- ۱) -رفاغت:رفاه،ناز و نعمت.

۲- ۲) -نفحه الروح:۱۰۹.

[وَ الْمُتَوَرِّعُ يَحْتاجُ إلىٰ ثَلاثَهِ اصُولٍ:الصَّفْحُ عَنْ عَثَراتِ الْخَلْقِ أجْمَعَ،وَ تَرْكُ الْحُرْمَهِ فيهِمْ،وَ اسْتِواءُ الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ]

نیازهای صاحب ورع

صاحب ورع به سه برنامه مهم نیاز دارد که اگر آن سه برنامه را به کار نگیرد از گردونه ورع خارج و از این حالت عالی الهی بی بهره است:

۱-چشم پوشی از لغزش های تمام مردم مسلمان که این چشم پوشی ضامن حفظ آبروی مردم است و صفح از عثرات اخلاق حضرت ربّ العزّه است و چه نیکوست که مسلمان متخلق به اخلاق حق باشد.

۲-حرمت و ارزش مسلمان را نگاه دارد که چیزی در پیشگاه حق از حرمت و آبروی مؤمن بالاتر نیست.

۳-تعریف و تکذیب مردم برای او یکسان باشد، چه آن انسانی که عملش برای خداست،برای او چه فرقی می کند که مردم از عملش تعریف کنند،یا او را تکذیب نمایند.

ص:۲۶۹

[وَ أصْلُ الْوَرَعِ دَوامُ الْمُحاسَبَهِ،وَ صِدْقُ الْمُقاوَلَهِ،وَ صَفاءُ الْمُعامَلَهِ،وَ الْخُرُوجُ عَنْ كُلِّ شُبْهَهٍ،وَ رَفْضُ كُلِّ ريبَهٍ،وَ مُفارَقَهُ جَميعِ ما لا يَعْنيهِ،وَ تَرْكُ فَتْحِ أبْوابٍ لا يَدْرى كَيْفَ يُغْلِقُها،وَ لا يُجالِسَ مَنْ يُشْكِلُ عَلَيْهِ الْواضِحُ،وَ لا يُصاحِبَ مُسْتَخِفَّ الدّينِ،وَ لا يُعارِضَ مِنَ الْعِلْمِ ما لا يَحْتَمِلُ قَلْبُهُ،وَ لا يَتَفَهَّمَهُ مَنْ قابَلَهُ،وَ يَقْطَعَ مَنْ يَقْطَعُ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ]

ريشهٔ ورع

اشاره

امام صادق عليه السلام در اين جملات حكيمانه،ريشه و بنيان ورع را بيان مى كند و مى فرمايد:

۱-تداوم حسابرسى

تداوم حسابرسى و حساب كشى از نفس كه در گذشته چه كرده و در آينده مى خواهد چه كند و فعلاً آراسته به كدام يک از حقايق و يا آلوده به كدام يک از رذائل است،اصل و ريشهٔ ورع است.

اگر كسى در مقام محاسبهٔ نفس نباشد،به فرمودهٔ اولياى الهى،نفس او هم چون حيوان چموش و سركش خواهد شد كه وى را به هر فساد و افسادى خواهد كشيد و تا راكب خود را در آتش دوزخ نيفكند آرام نخواهد گرفت.

ص:۲۷۰

قرآن مجید در آیات زیادی،انسان را به حساب کشی و حسابرسی از نفس دعوت می نماید که توجه به آن آیات جداً از واجبات الهیه است:

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ] (۱).

ای اهل ایمان ! از خدا پروا کنید و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است،و از خدا پروا کنید؛یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید،آگاه است.

[وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ* أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِینَ] (۲).

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید،پیش از آن که ناگهان و در حالی که بی خبرید،عذاب به شما رسد؛*تا مبادا آن که کسی بگوید:دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که دربارۀ خدا کردم،و بی تردید [نسبت به احکام الهی و آیات ربّانی] از مسخره کنندگان بودم.

۲-صدق گفتار

دیگر از ریشه های ورع،صدق گفتار است و گفتار آدمی صدق نباشد مگر این که قلب با نیتی خالص آن گفته را همراهی کند،شخص با ورع سخن نمی گوید،اگر

۱- ۱) -حشر (۵۹):۱۸.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۵۵-۵۶.

بگوید راست می گوید و نفرتش از سخن غیر راست هم چون نفرت اولیا از شیطان و شیطنت است،میل به دروغ که خسران دنیا و آخرت است در نفس پارسا و انسان با ورع وجود ندارد،چرا که بندهٔ حق در هیچ موردی نیاز به دروغ ندارد.

۳-صفای در معامله

اشاره

دیگر از ریشه های ورع صفای در معامله است،شخص با ورع،صحیح می خرد و صحیح می فروشد،در معاملات او با مردم چه معاملات مادی چه معاملات اخلاقی و اجتماعی و چه معاملات خانوادگی،مکر و حیله و تزویر و خدعه و خیانت و تقلب دیده نمی شود که این همه از اخلاق ابلیس است و انسان با ورع در حریم قدس زندگی دارد و جز اخلاق حضرت حق خلقی ندارد.

حق سبحانه و تعالی در حق مؤمنان و اهل بهشت فرموده است که ایشان را راه نموده اند به سخن خوش و طریقت پسندیده.

و امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است:

همانا بهترین نیکویی خوی نیکوست (۱).

و امام علی علیه السلام فرموده است:

شریف ترین خوی ها فروتنی و بردباری و نرمخویی است (۲).

و مشایخ گفته اند:

خُلق خوش از نشانه های اولیاست.

و گفته اند:

۱- ۱) -میزان الحکمه:۱۵۱۹/۴.

۲- ۲) -میزان الحکمه:۱۵۴۱/۴.

هر که در خُلق نیکو زیاده تر است در طریق حق،او غالب تر است و حق تعالی رسول اللّه صلی الله علیه و آله به خلق خوش بستوده است و خلق او را در سورهٔ قلم عظیم خوانده که:

[وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ] (۱).

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

و بنیاد خلق نیکو بر دو چیز است:

یکی آن که: هر چه توانی بکنی،به قول و فعل و در آن تهاون و سستی نکنی.

دوم آن که: خود را از آن نگاه داری که از تو رنجی به ظاهر و باطن کسی رسد و این معنی از کسی درست آید که او را سه وصف باشد:

اول و دوم: علم و معرفت است آن که بداند که همهٔ خلق در اخلاق و صفت های ذاتی خود محبوس و گرفتارند و جمله خواهند که از ایشان خُلق ها و صفت های پسندیده در وجود آید.

اما بعضی از ایشان ندانند و راه بدان که چنان بهتر است و بعضی اگر چه دانند نتوانند و طاقت ندارند که چنان که دانند که بهتر است زندگانی کنند،پس بدین معرفت از ایشان به قدر و طاقت و توانستن ایشان راضی شوی از ایشان و دوام کرم است و سخاوت؛زیرا که به سخاوت نیکویی ها توان کردن در داد و ستد و کارها.

سوم: صبر است؛زیرا که به قوت صبر با خلق سازگاری توان کردن و تحمل ایذا و بد خلقی ایشان کردن.

و مشایخ گفته اند:

خُلق آن است که هر چه به تو رسد از قضای حق و جفای خلق آن را قبول کنی

ص:۲۷۳

۱- ۱) -قلم (۶۸):۴.

و هیچ ضجر (۱)و قلق نکنی.

و گفته اند:

خلق آن است که حق تعالی اختیار کرده است از بهر رسول اللّه صلی الله علیه و آله و او را بدان فرموده که:

[خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ] (۲).

عفو و گذشت را پیشه کن،و به کار پسندیده فرمان ده،و از نادانان روی بگردان.

و از سیرت متقیان و متقدّمان چند حکایت نقل کنیم تا طالبان صادق را آن دستوری شود و ادب و اخلاق عارفان و صالحان را بر آن قیاس کند و اقتدا کند بدان ان شاء اللّه تعالی.

نقل کرده اند از ابو ذر غفاری رحمه الله که:

او وقتی شتر خود را آب می داد بر کنار حوض،کسی دیگر خواست که شتر خود را آب دهد و صبر نکرد تا او فارغ شود و شتر خود را بر سر شتر او راند و حوض بشکست !

ابو ذر رضی الله عنه از آن در خشم شد،زود برکناری رفت و بنشست و بعد از آن به پشت باز خفت تا از وی پرسیدند:چرا چنین کردی ؟ گفت:رسول صلی الله علیه و آله ما را چنین فرموده است که چون شخص در خشم شود باید که بنشیند اگر خشم وی باز نشست و الّا باید که به پشت بازخسبد تا خشم وی بازنشیند (۳).

۱- ۱) -ضجر:بی قراری و دلتنگی و بی تابی.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۹۹.

۳- ۳) -میزان الحکمه:۴۳۳۹/۹.

تحمل بد خلقی دیگران

نقل کرده اند:

ابراهیم بن ادهم رحمه الله وقتی به راهی می رفت،سواری پیش وی باز آمد و پرسید از وی که آبادانی کجاست ؟ ابراهیم اشارت کرد به گورستان و گفت:آبادانی آن است.

ترک پنداشت که وی افسوس می دارد،در خشم شد و او را می زد تا سر وی بشکست،چون از وی درگذشت با وی گفتند که این کس که تو او را بزدی خواجه ابراهیم بن ادهم بود،ترک بیامد و عذر از وی می خواست،ابراهیم گفت:آن وقت که تو مرا می زدی،من تو را از خدای عز و جل درخواستم تا تو را اهل بهشت گرداند.

گفت:از بهر چه چنین کردی با وجود چنین کاری که من با تو کردم ؟ !

ابراهیم گفت:از بهر آن که من دانستم که بدین که تو مرا می زدی من ثواب یابم، پس نخواستم که نصیب من از تو خیر باشد و نصیب تو از من شر ! !

اخلاق عجیب ابو عثمان حیری

و از ابو عثمان حیری-که از جمله مشایخ خراسان بوده است-نقل کرده اند که:

کسی خواست که او را امتحان کند در خُلق،پیش او آمد و گفت:من می خواهم که تو به خانهٔ من آیی تا تو را ضیافت کنم،ابو عثمان با وی برفت،چون به در خانهٔ وی رسید گفت:ای استاد ! مرا چیزی در خانه نیست و من پشیمان شدم از این کار، ابو عثمان بازگشت چون به خانهٔ خود رسید دیگر بار آن مرد بیامد و گفت:ای استاد ! من بد کردم و پشیمان شدم از آن و عذر می خواست و گفت:این ساعت بیا تا به خانهٔ ما رویم،دیگر بار ابو عثمان بازگشت چون به در خانه رسید آن شخص

هم بر آن طریق پیش آمد که اول و گفت:در خانه چیزی نیست و هم چنین می کرد تا سه بار و بر وی هیچ تغیّری نیافت،بعد از آن به مدح او در آمد و خُلق او بستود،ابو عثمان گفت:مرا مدح مکن به خُلقی که در همه سگان یافت می شود؛زیرا که سگ را نیز چون بخوانند بیاید و چون برانند و زجر کنند بازگردد ! !

و لقمان حکیم با فرزند خود گفته است:

سه کس را در سه وقت بتوان شناخت:حلیم را در وقت غضب و شجاع را در وقت جنگ و دوست را در وقت حاجت (۱).

و از احادیث ربانی که در انجیل آمده است یکی این است که:

بندۀ من اگر تو مرا یاد کنی در آن وقت که تو در خشم روی،من نیز تو را یاد کنم و آن وقت که من در خشم باشم با تو.

و طریق طالب صادق آن است که در این ادب،نفس خود را ریاضت دهد و در این وصف به غایت بکوشد؛زیرا که خوش خویی در این طریق اصلی عظیم است و در رتبتی تمام،در دنیا و آخرت و بدخویی نقصانی قوی است و عیبی زشت در دنیا و آخرت (۲).

رنج ایام ببایست فراوان دیدن***خوار گیتی شدن و محنت دوران دیدن

در پی گنج بسی رنج بباید بردن*** بی تعب می نشود گنج به دامان دیدن

باید از بهر وصال رخ محبوب همی*** کوه و صحرا و در و دشت و بیابان دیدن

۱- ۱) -شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید:۲۱۹/۱۱.

۲- ۲) -مناهج الطالبین:۱۱۰.

غوص ناکرده به دریا نتوان در کف دست***درّ و گوهر صدف و لؤلؤ و مرجان دیدن

هر که جانان طلبد از دل و از جان گذرد*** آری آسان نتوان جلوه جانان دیدن

سنگ اگر تابش خورشید تحمل نکند ***کی تواند به شکم لعل بدخشان دیدن

به یقین دان که پس از جهد به مقصود رسی*** هیچ گاهی گل بی خار نشاید چیدن

۴-احتراز از شبهات

دیگر از ریشه های ورع احتراز از شبهات است،چه قرب به شبهه موجب افتادن در حرام است،در اخبار آمده که اولیای خدا از حلال غیر ضروری پرهیز داشتند، مبادا که به شبهه افتند و از شبهه بحرام آلوده گردند !

۵-پرهیز از عوامل شک

دیگر از اصول ورع پرهیز از عوامل شک و شبهه و تردید ریب و وسوسه و دو دلی است.

۶-پرهیز از برنامه های بی فایده

از اصول دیگر ورع دوری از برنامه هایی است که برای دنیا و آخرت انسان سودی ندارد.

ص:۲۷۷

۷–پرهیز از سخن بیهوده

دیگر از اصول ورع،پرهیز از ورود به دری است که بستن آن محال یا مشکل باشد،مانند سخن گفتن در برنامه ای که موجب فساد شود و اصلاحش امکان نداشته باشد،یا انجام کاری که ضربه ای مهلک بر خود و بر دیگران بزند و جای جبران نباشد.

۸–پرهیز از سفسطه گران

دیگر از اصول ورع پرهیز از مصاحبت و رفاقت با مردمی است که امور واضحه نزد آنان مخفی نماید و به عبارت دیگر از شدت پستی و دنائت و پست فطرتی و خسّت،روز روشن را باور ندارند و حقیقت را منکرند و در واقعیت ها سفسطه گرند.

۹–پرهیز از افراد بی دین

از اصول دیگر ورع پرهیز از رفاقت با کسانی است که فرهنگ عالی حق را سبک می شمارند و برای دین و احکام الهی ارجی قائل نیستند.

۱۰–پرهیز از علوم ضالّه

از دیگر ریشه های ورع پرهیز از علومی است که برای شخص فهمش قابل تحمل نیست و دنبال کردنش جز سرگردانی و ضلالت و گمراهی و دیوانگی حاصل دیگری ندارد.

ص:۲۷۸

۱۱-پرهیز از افراد شقی

دیگر از اصول ورع قطع رابطه با کسـی است که از خدا و انبیا و ائمه علیهم السـلام و اطاعت از ایشان رو گردانده و دواسـبه به سوی بیابان بدبختی و شقاوت می تازد.

ای مهربان خـدای عالم ! ای رب ودود ! ای رحیم و غفور ! ای آن که به گـدایان درت نظر لطف و عنایت داری و خواهنـده و خواننـده ای را از پیشـگاه لطف محروم نمی کنی،حقیقت حقـایق را به مـا بچشان و توفیق آراسـته شـدن به ورع را به محتاجان کرامت فرما.

به توفیقم بیارای و به حشمت***کرامت کن تو بر من نور رحمت

به دورم کن تو از میدان عصیان*** به بر کن جامهای زاحسان و غفران

کفایت کن امورم را الهی*** برونم آور از چاه تباهی

زرحمت جام دل لبریز فرما ***زدوزخ بردنم پرهیز فرما

دلم زالطاف خود پر نور گردان ***هوس ها را زجانم دور گردان

نهال عشق را بر دل تو بنشان ***از این در طرد و محرومم مگردان

زبینایی کمالم بخش ای دوست*** به عشق خود جلالم بخش ای دوست

چشان شیرینی عفوت تو بر جان*** ببخشایم زنور عفو و احسان

به مسکین این گنهکار زمانه*** به لطف خود نظر کن عاشقانه

ص:۲۷۹

باب ۳۴ در بیان عبرت

اشاره

ص: ۲۸۰

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:الْمُعْتَبِرُ فِی الدُّنْیا عَیْشُهُ فیها کَعَیْشِ النّائِمِ یَراها وَ لا یَمَسُّها وَ هُوَ یُزیلُ عَنْ قَلْبِهِ وَ نَفْسِهِ بِاسْتِقْباحِهِ مُعامَلَهَ الْمَغْرُورینَ بِها ما یُورِثُهُ الْحِسابَ وَ الْعِقابَ.

وَ یُبَدِّلُ بِها ما یُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَا اللّهِ تَعالی وَ عَفْوِهِ وَ یَغْسِلُ بِماءِ زَوالِها مَوْضِعَ دَعْوَتِها إلَیْهِ وَ تَزْیینَ نَفْسِها إلَیْهِ.وَ الْعِبْرَهُ تُورِثُ ثَلاثَهَ أشْیاءَ:الْعِلْمُ بِما یَعْمَلُ، وَ الْعَمَلُ بِما یَعْلَمُ وَ عِلْمَ ما لَمْ یَعْلَمْ.

وَ الْعِبْرَهُ أصْلُها أوَّلٌ یُخْشی آخِرُهُ وَ آخِرٌ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فی أوَّلِهِ،وَ لا یَصِحُّ الْاِعْتِبارُ إلّا لِأهْلِ الصَّفاءِ وَ الْبَصیرَه،قالَ اللّهُ تَعالی: [فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ] (۱)وَ قالَ أیْضاً عَزَّ مِنْ قائِلٍ: [فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ] (۲).فَمَنْ فَتَحَ اللّهُ عَیْنَ قَلْبِهِ وَ بَصَرَ عَیْنِهِ بِالْإعْتِبارِ فَقَدْ أعْطاهُ اللّهُ مَنْزِلَهً رَفیعهً وَ زُلْفیً عَظیماً.

۱- ۱) -حشر (۵۹):۲.

۲- ۲) -حج (۲۲):۴۶.

[قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:الْمُعْتَبِرُ فِی الدُّنْیا عَیْشُهُ فیها کَعَیْشِ النّائِمِ یَراها وَ لا یَمَسُّها وَ هُوَ یُزیلُ عَنْ قَلْبِهِ وَ نَفْسِهِ بِاسْتِقْباحِهِ مُعامَلَةَ الْمَغْرُورینَ بِها ما یُورِثُهُ الْحِسابَ وَ الْعِقابَ]

اوصاف عبرت پذیران

اشاره

امام صادق علیه السلام در این باب-که یکی از مهم ترین مباحث تربیتی و اخلاقی است - از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می کند که آن حضرت دربارهٔ بیدارانی که برای رشد و کمال خود از هر چیزی عبرت و درس می گیرند،فرمود:

آن که دنیا و ظواهر فریبای مادی و این اشیا و عناصر زر و زیور از دست رفتنی را به دیدهٔ عبرت و پندگیری می نگرد،مانند کسی است که دنیا و مظاهرش را در خواب ببیند،چنانچه در خواب توجه و رغبتی به دنیا نیست و برای خواب بیننده چیزی قابل لمس نمی باشد و خواب بیننده غیر خیال و تخیل و سراب چیزی نمی بیند،نظر کننده به عبرت هم به همان گونه با دنیا و مظاهر زیبایش رابطه دارد، اما نه رابطه حقیقی،بلکه ربطش ربط اعتباری است و دنیا را فقط برای ساختن آخرت می خواهد و بس،چون با نظر عبرت نظر می کند عاشق دنیا نمی شود، و خویش را که خلیفه خداست با دنیا معامله نمی نماید،معامله اش معامله آن گروه مغرور و بدبختی نیست که از معامله خود در پایان راه جز حساب سخت و عذاب شدید حاصلی نمی برند،بلکه معامله اش با دنیا معاملهٔ انبیا و اولیاست که در پایان

راه به مقام قرب و نقطهٔ وصل و مرحلهٔ رضایت دوست می رسند.

پندگیری و عبرت گرفتن،بارقه و جرقه ای است الهی که از جهان ملکوت بر دنیای تاریک جان زده می شود و چراغ وجود آدمی را آن چنان روشن می نماید که در سایهٔ آن روشنایی دل انسان به حقایق راه پیدا کرده و پای همت و اراده برای رسیدن به مقامات ملکوتی قدرت می گیرد.

تمام وسایل و عوامل عبرت گیری و پند اندوزی از قبیل عقل،چشم،گوش، فطرت،وجدان،علم،حوادث،مصائب زندگی گذشتگان به انسان مرحمت شده است.

انسان،به حقیقت اگر اهل پند باشد،تمام اوضاع و احوال عالم و کلیهٔ حوادث و اوراق بی عدد تاریخ زندگی مردمان و ذره ذرهٔ عناصر و اشیاء برای او درس و عامل عبرت است.

بیداران،عارفان،حکیمان،عاشقان حق،اهل بصیرت،اهل دل،تمام عمر پر قیمت خود را در این جهان به عبرت آموزی و پندگیری سپری کردند و هر حادثه و هر مسئله و هر برنامه و هر ورق تاریخ را به دیدهٔ عبرت نگریستند و از طریق عبرت گیری و درس آموزی،دریا دریا به شخصیّت الهی و انسانی خود افزودند و از این طریق به بزرگی و کرامت و به اصالت و عظمت و به حقیقت و واقعیّت رسیدند.

عبرت گیرندگان،زندگان و بی تفاوتان در برابر اوضاع و احوال جهان و گردش خلقت و حیات بشری،مردگانند.

جهان و هر چه در آن است،برای بیدار دلان موعظه و پند و عبرت و نصیحت است.

چه بسا خفتگانی که اگر خواب غفلتشان ادامه می یافت،دست به جنایات غیر قابل جبران می زدند،ولی در برخورد به یک حادثه،با یک واقعیّت عبرت گرفته

و از خواب سنگین غفلت بیدار شدند و منشأ آثار مهم علمی و تربیتی گشتند.

چه بسا افراد ساده،گمنام و معمولی که با درس گرفتن از واقعیت ها و عبرت گیری از حوادث به عالی ترین مقامات راه یافتند و خود برای دیگران منبع عبرت و درس شدند،در این زمینه به گوشه ای از زندگی مردمی معمولی که بر اثر عبرت گرفتن و پندآموزی به عالی ترین درجات رسیدند توجه کنید.

حیات عبرت آموز اویس قرن

خواجهٔ کائنات دربارهٔ این شترچران یمنی که مردی گمنام و شخصی ساده بود، ولی بر اثر درس گرفتن از اسلام،خیمهٔ زندگی به بارگاه قدس کشیده،فرمود:

اویس از بهترین تابعین است به احسان و عطوفت.

خواجهٔ انبیا گاه گاهی رو به سوی یمن می کرد و می فرمود:

إنّی لَأَجِدُ نفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنْ جَانِبِ الْیَمَنْ (۱)!

به حقیقت که بوی رحمان از جانب یمن به مشام جانم می رسد.

و باز آن سرور کائنات می فرمود:

آه که مرا چه اشتیاق فراوانی به دیدار آن عزیز الهی است.

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی***چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی

به کسی جمال خود را ننموده ای و بینم*** همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی

۱- ۱) -مجموعه ورام:۱۵۴/۱؛کشف الغمه:۲۶۱/۱.

غم و رنج و درد و محنت همه مستعد قتلم***تو بُر سر از تن من ببر از میانه گویی

همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا**تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی

رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

در امت من مردی است که به عدد موی گوسپندان ربیعه و مضر در قیامت شفاعت کند و گویند در عرب هیچ قبیله ای به اندازهٔ آن دو قبیله گوسپند نداشت، صحابه گفتند:این کیست ؟ فرمود:عبد من عبید اللّه،گفتند:ما همه بندگان خداییم نام او چیست ؟ فرمود:اویس،گفتند:او کجاست ؟ گفت:به قرن،گفتند:

او تو را دیده است ؟ گفت:به دیدهٔ ظاهر ندیده،گفتند:عجب چنین عاشق تو و او به خدمت تو نشتافته ؟ فرمود:او را به دو حالت چنین مقامی است:یکی غلبه حال،دوم تعظیم شریعت من،او را مادری پیر است که همانند فرزندش ایمان آورده،از چشم علیل و از دست و پای سست است،اویس به وقت روز شترچرانی می کند و مزد آن،بر خود و مادر خرج کند،سپس به امیر المؤمنین فرمود:علی جان ! تو او را خواهی دید،از من او را سلام برسان و بگو بر امت من دعا کن (۱).

هرم بن حیان می گوید:چون حدیث رسول دربارهٔ شفاعت اویس شنیدم، آرزوی دیدار او کردم،به کوفه شدم و وی را طلب کردم تا او را در کنار فرات باز یافتم،وضو می گرفت و جامه می شست،وی را از صفتی که دربارهٔ او شنیدم شناختم،سلام کردم جواب داد و در من نگریست،خواستم دستش را بگیرم دست

۱- ۱) -رجال الکشی:۹۹.

نـداد،گفتم:رَحِمَکَ اللّهُ یا اوَیْسُ وَ غَفَرَ لَکَ (۱).چگونه ای ؟ آن گـاه گریسـتم،اویس نیز بگریست و گفت:حَیّاکَ اللّهُ یا هَرَمَ بْنَ حَیّانَ (۲).

چگونه ای ای برادر من و تو را که به من راه نمود ؟ گفتم:ای اویس ! نـام من و پـدر من چون دانستی و مرا به چه شـناختی که مرا هرگز ندیده ای ؟ !

گفت:ای هرم ! علیم و خبیر به من خبر داده است که روح من روح تو را شـناخت که روح مؤمنان با یکدیگر آشناست،اگر چه همدیگر را ندیده باشند.

گفتم:ای اویس ! آیـتی از قرآن بر من بخوان که علاقه دارم از زبـان تـو آیه ای بشـنوم،دسـتم گرفت و گفت:أعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ (۳).سپس زار زار بگریست و گفت:چنین گوید خدای تعالی:

[وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ] (۴).

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم.

[وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا لاٰعِبِینَ] (۵).

و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو قرار دارد به بازی نیافریده ایم.

[مٰا خَلَقْنٰاهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ] (۶).

ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده ایم،ولی بیشترشان [به

۱- ۱) -خدا تو را بیامرزد ای اویس.

۲- ۲) -خدا تو را زنده بدارد ای حرم بن حیان و بیامرزد تو را.

۳- ۳) -پناه می برم به خداوند از شر شیطان رانده شده.

۴- ۴) -ذاریات (۵۱):۵۶.

۵- ۵) -انبیاء (۲۱):۱۶.

۶- ۶) -دخان (۴۴):۳۹.

حقایق] معرفت و آگاهی ندارند.

آن گاه یک بانگ کرد،پنداشتم که عقل او زایل شد،پس گفت:ای پسر حیان ! چه تو را اینجا آورد ؟ گفتم:تا با تو انس گیرم و به تو بیاسایم،گفت:من هرگز ندانستم که کسی که خدای را بشناخت،به هیچ چیز دیگر انس تواند گرفت و به کسی دیگر تواند آسود (۱).

گفتم:مرا وصیتی کن،گفت:مرگ را زیر بالین دار،چون که نخفتی و پیش چشم دار که برخیزی و در خُردی گناه منگر،در بزرگی آن نگر که در وی عاصی شوی که اگر گناه خرد داری خداوند را خرد داشته باشی و اگر بزرگ داری خداوند را بزرگ داشته باشی.

گفتم:اویس مرا دیگر وصیتی کن،گفت:ای پسر حیان ! پدرت بمرد،آدم و حوا بمرد،نوح و ابراهیم خلیل بمردند،موسی بن عمران و داود خلیفهٔ خدای بمردند،محمد رسول اللّه بمرد،سپس گفت:من و تو از جملهٔ مردگانیم،آن گاه صلوات فرستاد و دعایی سبک کرد و گفت:وصیت این است که کتاب خدای و راه صلاح فرا پیش گیری و یک ساعت از یاد مرگ غافل نباشی و چون به نزدیک قوم و خویش رسی،ایشان را پند ده و نصیحت از خلق خدای باز مگیر.

از سخنان اوست:

عَلَیْکَ بِقَلْبِکَ.بر تو باد بر دل.

به این معنی که دایم دل حاضر داری تا غیر در او راه نیابد که دل اگر به راه سلامت رود،همهٔ اعضا و جوارح به دنبال آن به راه سلامت روند و اگر دل را مرضی حاکم گردد،همهٔ موجودیّت انسان را به مرض کشد.

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۴۳/۱۰.

دوستان چند کنم ناله ز بیماری دل***کس گرفتار مبادا به گرفتاری دل

«۱» مدت هجر زحد میگذرد صبر کجاست*** که در این واقعه صعب کند یاری دل

عاشق اصفهانی در این زمینه می گوید:

فرصتی کو که کنم فکر پرستاری دل***آخر عمر من و اول بیماری دل

عندلیبی به چمن بود و ز غم می نالید***گفتمش چیست غمت گفت پرستاری دل

کس به فریاد نیارد چو تو مظلومان را ***هست پیدا که تویی دلبرم از زاری دل

و هم سخن اویس است که فرمود:

طَلَبْتُ الرَّفْعَهَ فَوَجَدْتُهُ فِی التَّواضُعِ،وَ طَلَبْتُ الرِّیاسَهَ فَوَجَدْتُهُ فی نَصیحَهِ الْخَلْقِ، وَ طَلَبْتُ الْمُرُوَّهَ فَوَجَدْتُهُ فِی الصِّدْقِ،وَ طَلَبْتُ الْفَخْرَ فَوَجَدْتُهُ فِی الْفَقْرِ،وَ طَلَبْتُ النِّسْبَهَ فَوَجَدْتُهُ فی التَّقْوی وَ طَلَبْتُ الشَّرَفَ فَوَجَدْتُهُ فِی الْقَناعَهِ وَ طَلَبْتُ الرّاحَهَ فَوَجَدْتُهُ فِی الزُّهْدِ وَ طَلَبْتُ الْإسْتِغْناءَ فَوَجَدْتُهُ فی التَّوَکُّلِ (۱).

در طلب بزرگی و شخصیّت شدم،آن را در تواضع یافتم،در جستجوی ریاست شدم،آن را در نصیحت مردم یافتم،جوانمردی خواستم،آن را در راستی ظاهر و باطن پیدا کردم،در طلب فخر و افتخار برآمدم،آن را در اندک مال حلال خود یافتم،در جستجوی نسب برآمدم آن را در پرهیزکاری دیدم،در مقام شرف برآمدم آن را در قناعت یافتم،به جستجوی راحتی

۱- ۲) -مستدرک الوسائل:۱۷۳/۱۲،باب ۱۰۱،حدیث ۱۳۸۱۰،با کمی اختلاف.

برخاستم آن را در زهد دیدم،در مقام بی نیازی برآمدم،آن را در اعتماد به حضرت رب العزه یافتم.

این چنین چهره های پاک و گوهرهای تابناک بر فراز این خاک بسیارند که مردم باید از زندگی آنان درس گرفته و از حال و وضع آنان عبرت گیرند.

و در مقابل چهره هایی در اوراق تاریخ و بر ورق آفرینش ثبت است که از رذالت و دنائت و پستی و خیانت و ستم و جنایت عجیب موجودات خطرناکی بودند که هم آنان نیز برای مردم روزگار پند و عبرتند.

شناخت نیکان و درس گرفتن از نیکی آنان و شناخت آلودگان و عبرت گرفتن از بدبختی آنان درس بزرگی است که انسان را در این دو کلاس راه رشد و کمال،تا رسیدن به مقام قرب و وصال باز است.

عبرت در قرآن

بررسی مسئلهٔ عبرت در قرآن مجید ما را به این واقعیّت آشنا می کند که تمام آیات قرآن،برای اهل دل آیات عبرت و پند است.

قرآن در مواقع گوناگون و مناسبت های لازم،داستان زندگی پاکان و ستم پیشگان و عاقبت هر دو طایفه را به بهترین صورت بیان کرده و از مردم می خواهد،از زندگی پیشینیان و از به کمال رسیدن پاکان و از سرنگون شدن ستمکاران با آن همه قدرت مالی و جسمی و خدمی و حشمی،عبرت بگیرند.

قرآن،وقتی قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ستم پیشگان را که سرنگونی آنان را کسی باور نمی کند بیان می کند،در پایان داستان نقل شده،عبرت گیری از وضع آنان را واجب می داند.

[هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتٰابِ مِنْ دِیٰارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مٰانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَأَتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یٰا أُولِی الْأَبْصٰارِ] (1).

اوست که کافرانِ از اهل کتاب را در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه هایشان بیرون راند.[شما اهل ایمان] رفتنشان را گمان نمی بردید، و خودشان پنداشتند که حصارها و دژهای استوارشان در برابر خدا [از تبعید و در به دری آنان] جلوگیری خواهد کرد ولی [ارادهٔ کوبندهٔ] خدا از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد و در دل هایشان رعب و ترس افکند به گونه ای که خانه هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند.پس ای صاحبان بینش و بصیرت ! عبرت گیرید.

[قَدْ کٰانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتٰا فِئَةٌ تُقٰاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ أُخْریٰ کٰافِرَةٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَ اللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشٰاءُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصٰارِ] (2).

تحقیقاً برای شما در دو گروهی که [در جنگ بدر] با هم رو به رو شدند، نشانه ای [از قدرت خدا و حقّانیّت نبوّت پیامبر] بود،گروهی در راه خدا می جنگیدند،و گروه دیگر کافر بودند که اهل ایمان را به چشم خویش دو برابر می دیدند [به همین خاطر شکست خوردند] و خدا هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می کند؛مسلماً در این [واقعیت] عبرتی برای دارندگان بصیرت است.

۱- ۱) -حشر (۵۹):۲.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۱۳.

خداوند در داستان موسی و فرعون،آن مرد الهی و آن قدرت شیطانی می فرماید:

[اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی* فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلَی أَنْ تَزَکَّی* وَ أَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ فَتَخْشَی* فَأَرَاهُ الْآیَهَ الْکُبْرَی* فَکَذَّبَ وَ عَصَی* ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعَی* فَحَشَرَ فَنَادَی* فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی* فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولَی* إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَهً لِمَنْ یَخْشَی] (۱).

ای موسی به سوی فرعون برو؛زیرا که طغیان کرده است.*پس به او بگو:

می خواهی [از آلودگی شرک و طغیان] پاک و پاکیزه شوی ؟*من تو را به سوی پروردگارت راهنمایی می کنم تا از او بترسی [و از طغیان دست برداری.] *پس آن معجزهٔ بزرگ تر را به او نشان داد.*ولی [او آن را] تکذیب کرد و سرپیچی نمود.*سپس [به حق] پشت کرد [و برای نابودی موسی] به تلاش برخاست !*پس [قومش را] گرد آورد،و ندا داد*و گفت:من پروردگار بزرگ تر شما هستم.*پس خدا هم [به کیفر این ادعای نابجا] او را به عذاب آخرت و دنیا دچار ساخت.*بی تردید در این سرگذشت برای کسی که [از عذاب خدا] بترسد عبرتی است.

شما به آیات ۱۴ نمل،۱۸۴ اعراف،۱۰۳ اعراف،۳۹ یونس،۵۱ نمل،۴۰ قصص،۷۳ صافات،۱۳۷ آل عمران،۱۱ انعام،۸۶ اعراف، ۳۶ نحل،۶۹ نمل، ۴۲ روم مراجعه کنید و ببینید خداوند در این آیات به وضع ظالمان،مفسدان، مجرمان،مکذبان و عاقبت آنان اشاره فرموده و مردم را دعوت می کند از بدبختی این اقوام که روزگاری بر اریکهٔ قدرت تکیه داشتند و تصور نمی کردند با افتضاح

ص:۲۹۳

۱- ۱) -نازعات (۷۹):۱۷-۲۶.

و آبروریزی دنیا را به سوی جهنم و عذاب ابد ترک کنند عبرت بگیرند و مواظب باشند،دچار آن احوالاتی که آنان بودند نشوند که اینان نیز هم چون آنان گرفتار خواهند شد !

عبرت در روایات

در روایت آمده:

کانَ أَکْثَرُ عِبادَهِ أَبی ذَرٍّ رَحْمَهُ اللّهِ عَلَیْهِ خصلتین التَّفَکُّرَ وَ الْاعْتِبارَ (۱).

بیشترین عبادت ابو ذر که خدایش رحمت کند،دو خصلت بود:اندیشه و پندگیری.

کَتَبَ هارونُ إلیٰ مُوسیَ بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام:عِظْنی وَ أوْجِزْ قالَ:فَکَتَبَ إلَیْهِ:ما مِنْ شَیْءٍ تَراهُ عَیْنُکَ إلّا وَ فیهِ مَوْعِظَهٌ (۲).

هارون به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نوشت:مرا موعظه کن ولی کوتاه و مختصر،حضرت نوشتند:چیزی را چشمت نمی بیند مگر آن که در آن موعظه و عبرت است.

عبرت در نهج البلاغه

اشاره

کتاب با عظمت«نهج البلاغه»،جمع آوری سید رضی،گوشهٔ بسیار کوچکی از دریای بیکران و فضای لایتناهای اندیشه حضرت یعسوب الدین مولی الموحدین،

ص:۲۹۴

۱- ۱) -الخصال:۴۲/۱،حدیث ۳۳؛وسائل الشیعه:۱۹۷/۱۵،باب ۵،حدیث ۲۰۲۶۴.

۲- ۲) -الأمالی،صدوق:۵۰۹،المجلس السادس و السبعون،حدیث ۸؛بحار الأنوار:۳۲۴/۶۸،باب ۸۰،حدیث ۱۴.

امام عاشقان،چراغ عارفان،سرحلقهٔ آگاهان،مغز بینش و سرحلقهٔ آفرینش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حاج میرزا حبیب اللّه شهیدی خراسانی،آن عارف وارسته،در وصف حضرتش گفته:

روز ازل کآدم و عالم نبود*** جلوه ای از روی علی کم نبود

آدم اگر چهره نسودی به خاک***بر در پیرم علی آدم نبود

مرغ گل دریافت بتن جان و دل*** از دم عیسی به جز این دم نبود

نخله مریم نشدی بارور ***سایه اش ار بر سر مریم نبود

ای که نه گر کلک تو دادی نظام*** دفتر ایجاد منظم نبود

کعبه زمیلاد تو این رتبه یافت*** ورنه بدین پایه معظم نبود

در شب معراج که حق با رسول*** گفت سخن غیر تو محرم نبود

کیستی ای آن که همه عالمی*** نام و نشان زآدم و خاتم نبود

گر ننهادی تو بهشتی قدم*** گر شکن زلف تو را خم نبود

فاش بگو کاول و آخر علی است ***در دو جهان ظاهر و باطن علی است

در کتاب شریف«نهج البلاغه»به هزاران موضوع شگفت دربارهٔ حقایق ظاهر و باطن عالم برمی خوریم.

این کتاب اگر سرمشق زندگی جهانیان قرار بگیرد،معیشت،اخلاق،سیاست، خانواده،اجتماع،دنیا و آخرت تمام مردم به تمام معنی آباد می شود.

«نهج البلاغه»،غذای مغز،صافی روح،صیقل نفس،چراغ جان،خورشید هدایت،نشانهٔ راه و جامع معارف و علوم عالی الهی و انسانی است.

بخشی از«نهج البلاغه»حاوی مهم ترین مواعظ بیدار کننده و بخشی از آن مواعظ راهنمایی های حضرت مولا به سوی عوامل عبرت و عبرت آموزی است.

ص:۲۹۵

خطبه ۲۰

در خطبهٔ بیستم با تمام محبت و علاقه از مردم می خواهد از مرگ مردگان و آنچه در ساعت مرگ و پس از مرگ برای آنان اتفاق افتاده جداً عبرت گرفته و اگر می خواهند بیدار شوند با این زنگ بیدار کنندهٔ الهی بیدار شوند،حضرت علی علیه السلام این انسان آگاه و این مجسمهٔ فهم و تقوی و این طایر گلشن قدس که در رأس خبرداران و آگاهان و بینایان عالم است از برخورد کسانی که به کام مرگ می افتند و به آنچه برمی خورند خبر می دهد و مجموعهٔ آن اخبار را وسیلهٔ عبرت برای عبرت گیرندگان قرار می دهد:

فَإِنَّكُمْ لَوْ عايَنْتُمْ ما قَدْ عايَنَ مَنْ ماتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ، و لكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ ما قَدْ عايَنُوا وَ قَريبٌ ما يُطْرَحُ الْحِجابُ،وَ لَقَدْ بُصِّرْتُمْ إنْ أَبْصَرْتُمْ وَ اسْمِعْتُمْ إنْ سَمِعْتُمْ وَ هُديتُمْ إنِ اهْتَدَيْتُمْ،بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ وَ زُجِرْتُمْ بِما فيهِ مُزْدَجَرٌ وَ ما يُبَلِّغُ عَنِ اللّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّماءِ إلَّا الْبَشَرُ (۱).

اگر به چشم ببینید آنچه را که مردگان شما به چشم دیدند،هرآینه غمگین می شوید و زاری می نمایید،آن وقت است که تمام اوامر و نواهی خدا و انبیا را می شنوید و پیروی می کنید،اما آنچه را رفتگان دیدند از نظر شما پنهان است،به

---

۱ - ۱) -اگر شما آنچه را مردگان شما دیدند مشاهده می کردید به شیون می نشستید و اندیشناک می شدید و مستمع حق گشته به اطاعت برمی خاستید،ولی آنچه آنان دیدند از دید شما پوشیده است،و به زودی پرده ها برداشته می شود (ای مردم) بینایتان کردند اگر بنگرید،و شنوایتان نمودند اگر بشنوید و هدایتتان کردند اگر هدایت پذیرید،به درستی می گویم:عبرتها برای شما آشکار است و به چیزی که عامل بازدارنده است نهی شدید و پس از فرشتگان آسمان از جانب خداوند جز انسانِ (واجد شرایط) تبلیغ حق نمی کند.نهج البلاغه:خطبهٔ ۲۰؛بحار الأنوار:۲۴۴/۳۹،باب ۸۶،حدیث ۳۳.

همین خاطر در عمل و اخلاق و عقیده پست هستید.

نزدیک است پردهٔ بین شما و آنچه پس از مرگ است برداشته شود.

عوامل بینایی را به وسیلهٔ آیات در اختیارتان گذاشته اگر بینا باشید،آنچه را باید به شما بشنوانند،شنوانده اند اگر شنوا باشید و راه هدایت را به شما نمایانده اند اگر قبول هدایت کنید.

به شما بگویم که توسط انبیاء،عبرت ها بر شما آشکار گردید،از آنچه نهی شده منعتان کرده اند،آن چنان که دیگر جای عذری برای شما باقی نیست،از جانب حق تبلیغ نمی کنند پس از رسولان آسمانی جز افراد برجسته بشری که از جانب حق مأمورند،پس منتظر ملائکه نباشید که برای تبلیغ به شما نازل شوند،به دعوت انبیا گوش فرا دهید و از آنچه برای شما گفتند پیروی نمایید و از حوادث و وقایع به خصوص مرگ آنان که از بین شما رفتند عبرت بگیرید.

خطبهٔ ۸۳

آن گاه در قسمت هایی از خطبهٔ ۸۳ به مسئلهٔ مرگ و آنچه بر سر مردم پس از مرگ می آید اشاره کرده می فرماید:

مدت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته و از آثار گذشتگان برای شما عبرت ها باقی گذاشته،از لذت و بهره ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسمان مرگ نصیب آن ها شده بود.

پیش از رسیدن به آرزوها،مرگ همهٔ آنان را به سرعت گرفت و بین آنان و تمام آرزوهاشان جدایی انداخت،در هنگام تندرستی توشه و زاد برای آخرت برنداشتند و در جوانی و توانایی عبرت نگرفتند.

آیا کسی که در ابتدای جوانی و طراوت شباب و زندگانی است غیر از پیری

و خمیدگی چیز دیگری را انتظار می کشد،آیا کسی که در کمال تندرستی است به غیر بیماری و سستی چشم براه برنامهٔ دیگری است،آیا کسی که پا برجا و برقرار است و همه چیزش مهیاست جز فنا و از بین رفتن را انتظار می کشد.

با این دوری و جدایی از دنیا و همهٔ امورش از قبیل کسب و کار و خانه و تجارتخانه و زن و بچه و دوست و قوم و خویش و انتقال و کوچ کردن و لرزیدن از اضطراب و نگرانی و مصیبت و سختی جان کندن و از بسیاری غم و اندوه آب دهان فرو دادن و به اطراف برای یاری خواستن از خدمتگزاران و خویشان و دوستان را دارند،آیا شیون عزیزان سودی دارد ؟ !

بیچاره انسان که در گرو گورستان داده شده و در خوابگاه قبر تنها مانده، گزنده های خاک و مار و مور،پوست تنش را پاره پاره کرده اند و شدت و سختی های مرگ،تازگی پوستش را پوسانده و از بین برده اند،بادهای سخت آثارش را محو کرده و مصائب دوران نشانه های او را نابود نموده،نه در میان قبر اثری از او هست و نه در بین مردم خبر از او باقی مانده ! !

جسدها پس از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوان ها بعد از آن استحکام پوسید و جان ها در گرو بارهای گران گناه و معصیت بماند،این زمان است که این بیچارگان به تمام اخباری که انبیا و قرآن نسبت به بعد از مرگ داده بودند یقین حاصل نمودند.

بیچاره و بدبخت انسانی که در غفلت و ضلالت و گمراهی مرد،بعد از آن که در لغزش و خطای خویش اندک زمانی زیسته بود و در مقابل نعمت هایی که خداوند به او بخشیده بوده عوض و سودی نگرفت و آنچه بر وی واجب بود بجا نیاورد.پس در اواخر سرکشی و پیروی از هوای نفس و هنگام خوشحالی،اندوه های مرگ او را فرا گرفت و با دردهای سخت و بیماری های گوناگون که بحران آن در شب است،

حیران و سرگردان روز را به شب می آورد و شب را تا به روز بیدار بود،در حالتی که برادر غم خوار و پدر مهربان و همسری که از بی صبری وای وای می گفت و دختر که از اضطراب و نگرانی به سینه می زد در اطراف او بودند و آن مرد در بیهوشی جان کندن که او را در خود مشغول می داشت،در غم و اندوه بسیار و نالۀ دردناک و جان دادن با سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلا بود.

پس در کفن ها پیچیده می شود و در حالت نومیدی به سوی قبر کشیده در حالی که هیچ کاری از دستش بر نمی آید،بعد او را روی تخته های تابوت می اندازند،وامانده و از حال رفته،مانند شتر از سفر بازگشته و رنجور که از سختی بیماری لاغر گردیده،فرزندان و برادران گرد او آمده او را به دوش می کشند و تا خانۀ غربت و بی کسی،جایی که دیگر ملاقات نخواهد شد وی را می برند.

چون تشییع کنندگان و مصیبت دیده ها از گورستان بازگردند او را در قبر می نشانند،از وحشت و ترس سؤال و لغزش در امتحان آهسته سخن می گوید.

بزرگ ترین بلیّه در آنجا،آب گرم نازل شده و وارد کردن به دوزخ و هیجان و شدت صدای آتش است،در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد و نه آسایشی که رنج او را برطرف سازد و نه قوت و طاقتی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را از آن همه سختی برهاند و نه چشم بر هم زدن و خواب اندکی اندوهش را بزداید،بین انواع دردها و عذاب های پی در پی مبتلاست،ما از این عذاب ها به خدا پناه می بریم ! !

ای بندگان خدا ! کجا هستند کسانی که خداوند به آنان عمر و زندگی داد و به نعمت هایش ایشان را متنعم نمود و آنچه باید بدانند به آن ها آموخت،به طوری که فهمیدند و به آنان مهلت داد ولی اینان در بازی و بیهودگی فرصت را از دست دادند،در تندرستی و رفاه بودند اما عطای حق را فراموش کردند،به آنان مدت

زیادی مهلت داد و به ایشان نیکی کرد و از عـذاب دردناک ترسانـدشان و به نعمت های ابدی بهشت وعده داد،ولی از خواب غفلت بیدار نشدند.

ای بنـدگان خـدا ! از گناهـان هلاک کننـده و از عیوبی که خـدا را به خشم آورد دوری کنیـد،ای دارنـدگان دیـده های بینا و گوش های شنوا و تن سالم و مال دنیا ! آیا جای هیچ گریزی یا پناهی یا فرار و بازگشتی از عذاب الهی هست یا نیست ؟

چگونه بازگشته،به کجا بازگردیـد،به چه چیز فریفته می شویـد،بهرهٔ هر یـک از شـما از زمین به انـدازهٔ درازی و پهنای قامت اوست،با رخسار خاک آلوده.

اکنون ای بندگان خدا ! فرصت را غنیمت شـمرید تا وقتی که ریسـمان مرگ رهاست و گلوی شما را نگرفته و روح در بدنتان هست،در این زمـان که موقع هـدایت و رسـتگاری است و بـدن هـا راحت و اجتمـاع فراوان و مهلت زنـدگانی و اراده و اختیار برقرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمنـدی باقی است.برای آخرت فکری کنیـد و برای زاد و توشه جهت جهـان بعـد قـدمی برداریـد، پیش از آن که فرصت از دست برود و جایگاهتان گور شود و ترس از بیرون رفتن جان و رسـیدن مرگ و پیش آمدن عذاب به کیفر معاصی،در برابرتان آشکار گردد.

سید رضی می گوید:

در خبر وارد شـده:وقتی امیر المؤمنین علیه السـلام این خطبه را بیان فرمود،بدن ها به لزره درآمد و چشم ها گریان شد و دل ها به اضطراب و نگرانی افتاد ! (۱)!

خطبهٔ ۲۲۱

حضرت علی علیه السلام در قسمتی از خطبهٔ ۲۲۱ برای عبرت گیری مردم می فرماید:

۱- ۱) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۸۳.

اهل گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی گیرند و دوستانی که به دیدن یک دیگر نمی روند،نسبت های آشنایی بینشان کهنه و سبب های برادری از آن ها بریده شده است.

پس همگی با این که یک جا گرد آمده اند تنها و بی کسند و با این که دوستان بودند از هم دورند،برای شب بامداد و برای روز شب نمی شناسند،هر یک از شب و روز که در آن کوچ کرده اند برایشان همیشگی است.

سختی های آن سرا را سخت تر از آنچه می ترسیدند مشاهده کردند و آثار آن جهان را بزرگ تر از آنچه تصور می کردند،دیدند.

پس اگر بعد از مرگ به زبان می آمدند،نمی توانستند آنچه را به چشم دیده و دریافته اند،بیان کنند و اگر چه نشانه های ایشان ناپدید شده و خبرهاشان قطع گردیده ولی چشم های عبرت پذیر آنان را می نگرد و گوش ها خردها از آن ها می شنود که از غیر راه های گویایی بلکه به زبان حال و عبرت می گویند:

آن چهره های شگفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد و آن بدن های نرم و نازک بی جان افتاده و جامه های کهنه و پاره پاره در برداریم،تنگی گور ما را سخت به رنج افکنده و وحشت و ترس را به ارث برديم و منزل های خاموش به روی ما ویران گردید،اندک نیکوی ما نابود و روهای خوش آب و رنگ ما زشت و ماندن ما در منزل های ترسناک دراز گشت و از اندوه رهایی و از تنگی فراخی نیافتیم.

پس اگر به عقل و اندیشه ات حال ایشان را تصور نمایی،یا پوشیده شدگی پرده از جلوی تو برداشته شود،در حالی که گوش هاشان از جانوران زیر زمینی نقصان یافته و کر گشته و چشمشان به خاک سرمه کشیده شده و فرو رفته و زبان ها بعد از تند و تیزی در دهان ها پاره پاره و دل ها بعد از بیداری در سینه هاشان مرده و از حرکت افتاده و در هر عضو ایشان پوسیدگی تازه ای که آن را زشت می سازد فساد

ص:۳۰۱

و تباهی کرده و راه های آسیب رسیدن به آن آسان گردیده،در حالی که اندامشان در برابر آسیب تسلیم و دست هایی نیست که آن ها را دفع نماید و نه دل هایی که ناله و فریاد کند.اندوه دل ها و خاشاك چشم ها را خواهی دید که برای آن ها در هر یک از این رسوایی و گرفتاری ها حالتی است که به حالت دیگر تبدیل نمی شود و سختی است که برطرف نمی گردد.

و چه بسیار زمین،ابدان ارجمند و صاحب رنگ شگفت آوری را خورده است که در دنیا متنعّم به نعمت و پرورده خوش گذرانی و بزرگواری بوده،هنگام اندوه به شادی می گراییده و به جهت بخل ورزیدن به نیکویی زندگانیش و حرص و کارهای بیهوده و بازیچه،چون مصیبت و اندوهی به او وارد می گشت.متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می نمود،پس در حالی که او به دنیا و دنیا به او می خندید در سایه خوشی زندگانی بسیار غفلت آمیز ناگهان روزگار او را با خار خود لگدکوب کرد و قوایش را در هم شکست و از نزدیک ابزار مرگ به سویش نگاه می کرد،پس او به اندوهی دچار شد که به آن آشنا نبود و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آن را نیافته بود و بر اثر بیماری ها ضعف و سستی بسیار در او به وجود آمد،در این حال هم به بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت و هراسان روآورد به آنچه اطبا او را به آن عادت داده بودند،از قبیل علاج گرمی به سردی و برطرف شدن سردی به گرمی،پس داروی سرد،بیماری گرمی را خاموش نساخته بلکه به آن می افزود و داروی گرم،بیماری سردی را بهبودی نداده،مگر آن را به هیجان آورده سخت می نمود و با داروی مناسب که با طبایع و اخلاط درآمیخته مزاج معتدل نگشت،مگر آن که آن طبایع هر دردی را کمک کرده می افزود،تا این که طبیب او سست شد و از کار افتاد و پرستارش فراموش کرد و زن و فرزند و غم خوارش از بیان درد او خسته شدند و در پاسخ پرسش کنندگان حال او،گنگ

گردیدند و نزد او از خبر اندوه آوری که پنهان می نمودند با یک دیگر گفتگو کردند، یکی می گفت:حال او همین است که هست،دیگری به خوب شدن او امیدوارشان می کرد و دیگری بر مرگ او دلداریشان می داد،در حالی که پیروی از گذشتگانِ پیش از آن بیمار را به یادشان می آورد،پس در اثنای این که او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است،ناگاه اندوهی از اندوه هایش به او هجوم آورد، پس زیرکی ها و اندیشه های او سرگردان مانده از کار بیفتد و رطوبت زبانش خشک شود و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته،از بیان آن عاجز و ناتوان است و هر چه بسیار آواز سخنی که دل او را دردناک می کند می شنود و خود را کر می نمایاند و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می نموده،یا از خردسالی که به او مهربان بوده.

به تحقیق مرگ را سختی هایی است که دشوارتر است از آن که همهٔ آنها بیان شود،یا عقل های مردم دنیا آن را درک کرده،بپذیرد ! (۱)!

الهی قمشه ای آن عاشق فرزانه می گوید:

هر گل که به باغ دهر خندان شد***چاک از غم عالمش گریان شد

هر غنچه در این چمن تبسّم کرد***زود از غم روزگار پژمان شد

تا باد صبا نقاب گل بگشود*** از باد فنا برون ز بستان شد

هر شمع وفا که رخ به مهر افروخت*** بی مهری دهر دید و گریان شد

از پرده هزار نو عروس آمد*** در حجله ناز و باز پنهان شد

ای بس که عروس دهر شوهر کشت*** این رفت و اسیر غمزه اش آن شد

بر عالم بی وفا چه دل بندی ***پیری که عروس صد هزاران شد

ص:۳۰۳

۱- ۱) -جامع الأخبار:۱۲۰؛بحار الأنوار:۳۹۱/۷۰،باب ۱۴۱،حدیث ۱۲؛منازل الآخره:۱۱۷.

قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:أبْناءُ الْأرْبَعینَ زَرْعٌ قَدْ دَنی حَصادُهُ أبْناءُ الْخَمْسینَ ما ذا قَدَّمْتُمْ وَ ما ذا أَخَّرْتُمْ،أبْناءُ السِّتّینَ هَلُمُّوا إلَی الْحِسابِ،أبْناءُ السَّبْعینَ عُدُّوا أنْفُسَکُمْ فِی الْمَوْتی ۱.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:ای چهل ساله ها ! محصولتان رسید،درو کردن نزدیک شده،ای پنجاه ساله ها ! چه فرستادید و چه کردید،ای شصت ساله ها ! آماده حساب شوید،ای هفتاد ساله ها ! خود را جزء مردگان به حساب آورید.

ص:۳۰۴

[وَ يُبَدِّلُ بِها ما يُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَا اللّهِ تَعالی وَ عَفْوِهِ وَ يَغْسِلُ بِماءِ زَوالِها مَوْضِعَ دَعْوَتِها إلَيْهِ وَ تَزْيينَ نَفْسِها إلَيْهِ]

اهل بصیرت و عاشقان حق و دلدادگان به محبوب و صاحبان نظر و عبرت به عکس اهل دنیا،لذّات غلط و ظواهر فریبنده و زر و زیور شیطانی دنیا را با لذات باقیه آخرت و با عوامل قرب به حق و رضا و عفو حضرت معبود معاوضه نمی کنند.

و نیز اهل بصیرت و بینایی،موضع دعوت دنیا را با آب زوال شستشو می دهند، به این معنا که وقتی به مقتضای بشریت میل و رغبت آنان به دنیا خارج از اندازه و بیرون از چهار چوب خواسته حق شود،فی الفور به سبب ملاحظهٔ فنا و زوال دنیا آب ندامت و پشیمانی از سیل چشم عبرت بین ریخته و موضع میل به دنیا را که دل است به آب توبه و انابه و توجه به حضرت دوست شستشو داده و نفس را از کدورت و تیرگی که نتیجهٔ میل غلط به دنیاست،به طهارت و نظافت معنوی که محصول توبه و توجه و عبرت است،پاک و نورانی می کنند.

ص:۳۰۵

[وَ الْعِبْرَهُ تُورِثُ ثَلاثَهَ أَشْیاءَ:الْعِلْمُ بِما یَعْمَلُ،وَ الْعَمَلُ بِما یَعْلَمُ وَ عِلْمَ ما لَمْ یَعْلَمْ]

ثمرهٔ عبرت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

نظر عبرت و بصیرت در حقایق و در عوالم و در امور دین مولد و مورث سه چیز است:

اول: علم و دانایی به افعال و حرکاتی که موجب سعادت دنیا و آخرت است و در حقیقت علم به حلال و حرام و فضایل و رذائل و مادیات و معنویات و علم به راه حق و باطل و عدل و ظلم می باشد.

دوم: محرک عمل و حرکت بر اساس آن معرفتی که از عبرت به دست آمده است.

سوم: عالم شدن به واقعیاتی است که نمی دانسته و در حقیقت عبرت درمان کنندهٔ جهل و نادانی است،فرق میان این قسمت و قسمت اول این است که در اول علم به اعمال است و در سوم علم به اعمال و حقایق علمیه و واقعیت های الهیه می باشد.

ص:۳۰۶

[وَ الْعِبْرَهُ أصْلُها أوَّلٌ يُخْشىٰ آخِرُهُ وَ آخِرٌ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فى أوَّلِهِ،وَ لا يَصِحُّ الْإِعْتِبارُ إلّا فِى الصُّدُورِ لِأهْلِ الصَّفاءِ وَ الْبَصيرَه،قالَ اللّهُ تَعالى: [فَاعْتَبِرُوا يا أُولِى الْأَبْصارِ] (۱)وَ قالَ أيْضاً عَزَّ مِنْ قائِلٍ: [فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِى فِى الصُّدُورِ] (۲).فَمَنْ فَتَحَ اللّهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ بَصَرَ عَيْنِهِ بِالْإعْتِبارِ فَقَدْ أعْطاهُ اللّهُ مَنْزِلَهً رَفيعهً وَ زُلْفىً عَظيماً]

ریشۀ عبرت

عبرت،ریشه و اصلی است اول که آخرش خشیت و آخری است که اولش زهد است و چشم عبرت بین حاصل نمی شود،مگر برای اهل صفا و بصیرت،خداوند تعالی می فرماید:

عبرت گیرید ای کسانی که چشم بصیرت دارید و برای شما عقل بینا هست.

و نیز در قرآن فرموده:

آنان که عبرت نمی گیرند چشم های ظاهرشان کور نیست،بلکه چشم های

ص:۳۰۷

۱- ۱) -حشر (۵۹):۲.

۲- ۲) -حج (۲۲):۴۶.

باطنشـان کور است،آن کس که خداونـد مهربان چشم دلش را بینا کرد و دیـدهٔ باطنش را به عبرت گشوده،به طور یقین مرتبه بلند و مقام عظیمی نصیب او شده است.

تاریخ آیینهٔ عبرت

هان ! ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان***ایوان مدائن را آیینه عبرت دان

یک ره زلب دجله منزل به مدائن کن*** وزدیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی*** کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله*** خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را ***تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی زیوان

دندانه هر قصری پندی دهدت نونو*** پند سر دندانه بشنو زبُن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون*** گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی***جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

خون دل شیرین است این می که دهد زرین*** زآب و گِل پرویز است این خم که دهد دهقان

ص:۳۰۸

چندین تن جباران کاین خاک فرو برده است***این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زیشان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد*** این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن*** تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان

ص:۳۰۹

باب ۳۵ در بیان تکلّف

اشاره

ص:۳۱۰

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

الْمُتَكَلِّفُ مُخْطِئٌ وَ إنْ أصابَ وَ الْمُتَطَوِّعُ مُصيبٌ وَ إنْ أخْطَأ.

وَ الْمُتَكَلِّفُ لا يَسْتَجْلِبُ فی عاقِبَهِ أمْرِهِ الّا الْهَوانَ وَفِی الْوَقْتِ إلّا التَّعَبَ وَ الْعَناءَ وَ الشَّقاءَ.

وَ المُتَكَلِّفُ ظاهِرُهُ رِياءٌ،وَ باطِنُهُ نِفاقٌ،وَ هُما جَناحانِ يَطيرُ بِهِما الْمُتَكَلِّفُ.

وَ لَيسَ فِی الْجُمْلَهِ مِنْ أخْلاقِ الصّالِحينَ وَ لا مِنْ شِعارِ الْمُتَّقينَ التَّكَلُّفُ مِنْ أیِّ بابٍ كانَ.

قالَ اللّه تَعالی لِنَبِيِّهِ: [قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ] (۱)،وَ قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:نَحْنُ مَعاشِرَ الْأنْبياءِ وَ الْأمَناءِ وَ الْأتْقِياءِ بُراءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ.

فَاتَّقِ اللّهَ وَ اسْتَقِمْ يُغْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَ يَطْبَعْكَ بِطِباعِ الْايمانِ،وَ لا تَشْتَغِلْ بِطَعامٍ آخِرُهُ الْخَلاءُ،وَ لِباسٍ آخِرُهُ الْبَلاءُ وَ دارٍ آخِرُهُ الْخَرابُ،وَ مالٍ آخِرُهُ الْميراثُ،وَ إخْوانٍ آخرُهُمُ الْفِراقُ،وَ عِزٍّ آخِرُهُ الذُّلُّ وَ وَقارٍ آخِرُهُ الْجَفاءُ، وَ عَيْشٍ آخِرُهُ الْحَسْرَهُ.

ص:۳۱۳

۱- ۱) -ص (۳۸):۸۶.

[الْمُتَكَلِّفُ مُخْطِئٌ وَ إنْ أصابَ وَ الْمُتَطَوِّعُ مُصيبٌ وَ إنْ أخْطَأَ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عبادت و کوشش بی شوق گرچه مطابق با دستور باشد خطاست و کار بر اساس اخلاص و رغبت گرچه از طرف شارع نرسیده باشد-بلکه آن عمل را بر اساس روایات مَنْ بَلَغ آورده باشد-صحیح و مقبول است.

نعمت های الهی

اشاره

انسان از باب حکمت و لطف و رأفت حضرت حق تعالی آفریده شده و برای رسیدن به رشد و کمال و به دست آوردن مقام قرب و وصال،متنعّم به دو سفره مادی و معنوی گشته،نعمت حضرت دوست،برای استفاده انسان،جهت رسیدن به لقای حق،بر سر دو سفره مادی و معنوی کامل است.

نعمت های مادی

نعمت های مادی حضرت حق بر دو قسم است:

۱-متصل

۲-منفصل

نعمت های متصل مادی عبارت از نعمت هایی است که ساختمان بدنی انسان را

تشکیل داده،ساختمانی که درون و برونش تمام عقلای عالم و حکمای تاریخ و اندیشمندان را به اعجاب واداشته و تا کنون کسی به عظمت این ساختمان و نظام شگفت انگیزش آگاه نشده است.

نعمت های منفصل مادی عبارت از زمین و آسمان و هرچه در اوست که انسان برای تداوم حیات و زندگی خویش با آن در ارتباط است و هر یک از آن نعمت؛ جهانی است حیرت آور و دنیایی است پر از عجایب و غرایب.

انسان را عبث و بیهوده بر سر خوان نعمت های متصل مادی و منفصل مادی ننشانده اند،این همه گنج و ثروت را به بازیچه در اختیار او نگذاشته اند،این همه برای این است که راه رشد و کمال را به کمک این نعمت ها برابر نقشهٔ حق که به وسیلهٔ انبیا و کتب آسمانی در اختیارش گذاشته اند پیموده و عبد خالص حق گردد و چون ماهی دریا در دریای توحید غرق شود و از خود بی خود گشته به حضرت او و عنایت و لطفش زنده شود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] (۱).

ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد،دعوت می کنند اجابت کنید.

اندیشه در نعمت های مادی متصل و منفصل،امری لازم و واجب است و آیات کتاب به تفکر در نعم و مقصود حضرت حق از اعطای نعم دعوت فرموده که تفکر صحیح،جرقه و بارقه ای الهی است و محرک موتور وجود برای حرکت انسان به سوی حضرت دوست می باشد.

بانی و معمار این رواق معظم***نور ده اختران و نیّر اعظم

۱- ۱) -انفال (۸):۲۴.

کشور گیتی به امر اوست منظم*** اکبر و اعظم خدای عالم و آدم

صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

او ببرد در بهار نو اثر ازدی***قدرتش آرد شکوفه را ثمر از پی

مهر فروزان از او بود قمر از وی*** جانور از نطفه می کند شکر از نی

برگ تر از چوب خشک چشمه زخارا

آنچه به گیتی است رند و کاذب و صادق***دشمن بد خواه و نیک خواه و موافق

عارف و عامی فقیه و کافر و فاسق*** از همگان بی نیاز و بر همه مشفق

از همه عالم نهان و بر همه پیدا

خواست شبابت ثنا کند خرد آشفت***گفت که ای با هوای نفس شده جفت

گوهر معنی در این بیان که توان سفت ***سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

ورنه کمالات وهم کی رسد آنجا

نعمت های معنوی

نعمت های معنوی حق نیز بر دو دسته است:

۱-متصل

۲-منفصل

معنوی متصل عبارت از واقعیاتی است که ساختمان باطن انسان را تشکیل داده،ساختمانی که عقول عالمیان در کیفیت و نظام آن متحیر است و هنوز کسی به کُنه یکی از آن نعمت ها نرسیده،چون عقل،وهم،خیال،فطرت،وجدان،نفس و روح حقیقت و قلب و معنوی منفصل عبارت است از انبیا،امامان،کتب آسمانی،به خصوص قرآن مجید.

شما برای شناختن نِعَم معنوی متصل و منفصل به کتاب خدا و کتب علمی

و فلسـفی و عرفانی مراجعه کنید،ببینید با چه دنیاهای با عظمتی روبرو می شوید آن گاه در این دو قسم نعمت معنوی فکر کنید که انـدیشه و فکر در این دو صورت از انـدیشه و فکر در آن دو صورت مادی واجب تر و لازم تر است،بنگریـد و دقت نمایید که آیا این همه نعمت بدون هدف در اختیار انسان گذاشته شده است ؟ !

مگر نه این است که عقل و وجـدان و شـرع و دین حکم می کننـد و به حق قضاوت می نمایند که این چهار نوع نعمت:دو نوع نعمت مادی و دو نعمت معنوی برای این است که انسان در درجهٔ اول به این نعمت ها معرفت پیدا کند که از کیست و چیست و برای چه به انسان مرحمت شـده و در درجـهٔ بعـد این نعمت ها را در راه رشد و کمال خویش مصـرف کند و به لقا و قرب و وصـال حضـرت محبوب برسـد که انسـان در برابر نعمت هـای مـادی و معنوی دارای مسؤولیت هایی سـنگین و وظایفی مهم و تکالیفی فوق العاده است !

[فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ* عَمّٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ] (۱).

به پروردگارت سوگند،قطعاً از همهٔ آنان بازخواست می کنیم.

[ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ] (۲).

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد.

آن گـاه در روز قیـامت،از جمیـع نعمـت هـای مـادی و معنـوی اعـم از بـدن،اعضـا و جـوارح،روح و عقـل،نفس و قلب،مـال و منـال،عمر و جوانی،خوراکی و پوشـاکی،مسـکن و مـأوی،نبوت و ولایت،قرآن و معارف به طور حتم از انسان مؤاخـذه خواهد شد و او باید در برابر تمام نعمت هایی که به او برای رشد و کمال مرحمت شده،پاسخگو باشد ! !

۱- ۱) -حجر (۱۵):۹۲-۹۳.

۲- ۲) -تکاثر (۱۰۲):۸.

لزوم کسب معرفت

اشاره

انسان جهان عجیبی است،موجود فوق العاده و عظیمی است،دلش خانهٔ علّم الاسماء،جانش منبع نور الهی،عقلش خانهٔ علم،بدنش مرکب حقایق،وجودش خلیفه اللّه،راهش هدایت،صاحبش خدا،راهنمایش انبیا و ائمه،کتابش وحی، دنیایش تجارت خانه،خودش تاجر،سودش بهشت،خسارت و ضررش ضلالت و عاقبت خسارتش جهنم است.

کسب معرفت بروی واجب،معرفت برای وی سرمایه و تجارت با آن،سرمایهٔ افعال و حرکات و اخلاقیات بر او لازم است،تا خود را و خدای خود را و دنیا و مبدأ و معاد خویش را نشناسد به جایی نمی رسد،بلکه حیوان متحرکی است که مزاحم دیگران است و جز فساد و افساد از وی انتظاری نیست و عاقبتی،جز دوزخ ابدی برای وی متصور نیست.

اهل معرفت و عمل،پرارزش ترین موجود روی زمین و به فرمودهٔ حضرت رضا علیه السلام از ملائکه مقرب برترند،اینان با تمام هستی در برابر صاحب خود در حالی که او را شناخته اند و به خواسته هایش جامهٔ عمل می پوشانند عرضه می دارند:

ای گنج سودای تو را کنج دلم ویرانه ای***شمع تجلای تو را شهباز جان پروانه ای

دل جای عشقت ساختم از غیر تو پرداختم ***حاشا که سازم کعبه را چون کافران بتخانه ای

ص:۳۱۸

در روضهٔ فردوس اگر دیدار بنمایی دمی*** بینند اهل معرفت آن را کم از کاشانه ای (۱)

معرفت نفس

اشاره

ابو حامد که از متخصصان علم اخلاق و عرفان است،می گوید:

اگر خواهی که خود را بشناسی،بدان که تو را آفریده اند از دو چیز:یکی از کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را به چشم ظاهر می توان دید و یکی معنی باطن که آن را نفس گویند و جان گویند و دل گویند و آن را به بصیرت باطن،توان شناخت و به چشم ظاهر نتوان دید و حقیقت تو آن معنی باطن است،هر چه جز آن است همه تبع وی است و لشگر و خدمتکار وی است و ما آن را دل خواهیم نهاد و چون حدیث دل کنیم بدان که آن حقیقت آدمی را می خواهیم که گاه آن را روح گویند و گاه نفس و بدین دل نه آن گوشت پاره می خواهیم که در سینه نهاده است از جانب چپ که آن را قدری نباشد و آن ستوران را نیز باشد و مرده را باشد و آن را به چشم ظاهر بتوان دید و هر چه آن را بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد که آن را عالم شهادت گویند.

حقیقت دل

و حقیقت دل از این عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است و به راه گذر آمده است و آن گوشت پارهٔ ظاهر،مرکب و آلت وی است و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی و صفت وی است و تکلیف بر وی است و خطاب

۱- ۱) -منصور حلاج.

با وی است و عتاب و عقاب بر وی است و معرفت حقیقت وی و معرفت صفات وی،کلید معرفت خدای تعالی است،جهد آن کن تا وی را بشناسی که آن گوهر عزیز است و از گوهر فرشتگان است و معدن اصلی وی حضرت الهیت است،از آنجا آمده است و به آنجا باز خواهد رفت و این جا به غربت آمده است.و به تجارت و به حراثت آمده است و پس از این معنی تجارت و حراثت را بشناسی ان شاء اللّه تعالی.

بدان که معرفت حقیقت دل حاصل نیاید،تا آن گاه که هستی وی بشناسی،پس حقیقت وی بشناسی که چه چیز است،پس لشگر وی را بشناسی،پس علاقت وی با این لشگر بشناسی،پس صفت وی بشناسی که معرفت حق تعالی وی را چون حاصل شود و به سعادت خویش چون رسید و بدین هر یک اشارتی کرده آید.

اما هستی وی ظاهر است که آدمی را در هستی خویش هیچ شک نیست و هستی وی نه بدین کالبد ظاهر است که مرده را همین باشد و جان نباشد و ما بدین دل حقیقت روح همی خواهیم و چون این روح نباشد تن مرداری باشد و اگر کسی چشم فرا پیش کند و کالبد خویش را فراموش کند و آسمان و زمین و هر چه آن را به چشم بتوان دید فراموش کند،هستی خویش به ضرورت می شناسد و از خویشتن با خبر بود،اگر چه از کالبد و از زمین و آسمان و هر چه در وی است بی خبر بود و چون کسی اندرین نیک تأمل کند چیزی از حقیقت آخرت بشناسد و بداند که روا بود که کالبد از وی باز ستانند و وی بر جای باشد و نیست نشده باشد.

بدان که تن مملکت دل است و اندرین مملکت،دل را لشگرهای مختلف است:

[وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّ هُوَ] (۱).

و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند.

و دل را که آفریده اند برای آخرت آفریده اند و کار وی طلب سعادت است و سعادت وی در معرفت خدای تعالی است و معرفت خدای تعالی وی را به معرفت صنع خدای تعالی حاصل آید و این جمله عالم است و معرفت عجایب عالم وی را از راه حواس حاصل آید و این حواس را قوام به کالبد است،پس معرفت صید وی است و حواس دام وی است و کالبد مرکب وی است و جمال دام وی است،پس وی را به کالبد بدین سبب حاجت افتاد.

و کالبد وی مرکب است از آب و خاک و حرارت و رطوبت و بدین سبب ضعیف است و در خطر هلاک است،از درون به سبب گرسنگی و از بیرون به سبب آتش و آب و به سبب قصد دشمنان و ددگان و غیر آن !

پس وی را به سبب گرسنگی و تشنگی به طعام و شراب حاجت افتاد و بدین سبب به دو لشگر حاجت بود:یکی ظاهر چون دست و پا و دهان و دندان و معده و یکی باطن چون شهوت طعام و شراب و وی را به سبب دفع دشمنان بیرونی به دو لشگر حاجت افتاد،یکی ظاهر چون دست و پا و سلاح و یکی باطن چون خشم و غضب.

و چون ممکن نباشد غذایی را که نبیند طلب کردن و دشمن را که نبیند دفع کردن،وی را به ادراکات حاجت افتاد،بعضی ظاهر و آن پنج حواس است:

چون چشم و بینی و گوش و ذوق و لمس و بعضی باطن و آن نیز پنج است و منزلگاه آن دماغ است:چون قوت خیال و قوت تفکر و قوت حفظ و قوت تذکر

۱- ۱) -مدثر (۷۴):۳۱.

و قوت توهم،هر یکی را از این قوت ها کاری است خاص و اگر یکی به خلل شود کار آدمی به خلل شود در دین و دنیا.

و جمله این لشگرهای ظاهر و باطن به فرمان دل اند و وی امیر و پادشاه همه است.

چون زبان را فرمان دهد در حال سخن گوید و چون دست را فرمان دهد بگیرد و چون پای را فرمان دهد برود و چون چشم را فرمان دهد بنگرد و چون قوت تفکر را فرمان دهد بیندیشد و همه را به طوع و طبع مطیع و فرمانبردار او کرده اند،تا تن را نگاه دارد و چندانی که زاد خویش برگیرد و صید خویش حاصل کند و تجارت آخرت تمام کند و تخم سعادت خویش بپراکند.

طاعت داشتن این لشگر،دل را به طاعت داشتن فرشتگان ماند حق تعالی را که خلاف نتوانند کردن در هیچ فرمان،بلکه به طبع و طوع فرمان بردار باشند.

شهوت،عامل خراج

شناختن تفاصیل لشگر دل دراز است و آنچه مقصود است تو را به مثالی معلوم شود.

بدان که مثال تن چون شهری است و دست و پای و اعضا پیشه وران شهرند و شهوت چون عامل خراج است و غضب چون شحنه (1)شهر است و دل پادشاه شهر است و عقل وزیر پادشاه است و پادشاه را بدین همه حاجت است،تا مملکت راست کند.

و لیکن شهوت که عامل خراج است،دروغ زن و فضولی و تخلیطگر است و هر

۱- ۱) -شحنه:داروغه،پاسبان شهر.

چه وزیر عقل گوید به مخالفت آن بیرون آید و همیشه خواهان آن باشد که هر چه در مملکت،مال است همه به بهانۀ خراج بستاند و این غضب که شحنۀ شهر است شریر و سخت تند و تیز است و همه کشتن و شکستن و ریختن دوست دارد و هم چنان که پادشاه شهر اگر مشاورت همه با وزیر کند و عامل دروغ زن و مطمع را مالیده دارد و هر چه وی برخلاف وزیر گوید نشنود و شحنه را بر وی مسلط کند،تا وی را از فضول باز دارد و شحنه را نیز کوفته و شکسته دارد،تا پای از حد خویش بیرون ننهد و چون چنین کار کند،مملکت به نظام بود.

هم چنین پادشاه دل،چون کار به اشارت وزیر عقل کند و شهوت و غضب را زیر دست و به فرمان عقل دارد،عقل را مسخر ایشان نگرداند،کار مملکت تن راست بود و راه سعادت و رسیدن به حضرت الهیت،بر وی بریده نشود و اگر عقل را اسیر شهوت و غضب گرداند مملکت ویران شود و پادشاه،بدبخت گردد و هلاک شود.

جهان آفرین کین جهان آفرید ***سراسر همه بهر جان آفرید

که در جان کند عشق را استوار*** وزان عشق گردد جهان پایدار

تن زنده را عشق چون آذری است ***کز آلایش مرگ و پیری بری است

تنی را که این عشق سوزنده نیست*** چنین تن جز از مرگ را بنده نیست

از این جمله که رفت بدانستی که شهوت و غضب را برای طعام و شراب و نگاه داشتن تن آفریده اند،پس این هر دو خادم تنند و طعام و شراب علف تن است و تن را برای حمالی حواس آفریده اند،پس تن خادم حواس است و حواس را برای جاسوسی عقل آفریده اند،تا دام وی باشد که به وی عجایب صنع خدای تعالی بداند،پس حواس خادم عقلند و عقل را برای دل آفریده اند تا شمع و چراغ وی باشد که به نور وی،حضرت الهیت را ببیند که بهشت وی است،پس عقل خادم دل است و دل را برای نظارۀ جمال حضرت ربوبیت آفریده اند،پس چون

بدین مشغول باشد،بنده و خادم درگاه الهیت باشد و آنچه حق تعالی گفت که:

[وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ] (۱).

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدیم.

معنی وی این است:

پس دل را بیافریدند و این مملکت و لشگر به وی دادند و این مرکب تن را به اسیری به وی دادند تا از عالم خاک،سفری کند به اعلی علیین.

اگر خواهد که حق این نعمت بگذارد و شرط بندگی بجای آرد،باید که پادشاه وار در صدر مملکت بنشیند و از حضرت الهیت قبله و مقصد سازد و از آخرت وطن و قرارگاه سازد و از دنیا منزل سازد و از تن مرکب سازد و از دست و پای و اعضا خدمتکاران سازد و از عقل وزیر سازد و از شهوت جابی (۲)مال سازد و از غضب شحنه سازد و از حواس،جاسوسان سازد و هر یکی را به عالمی دیگر موکل کند تا اخبار آن عالم،جمع هم کنند و از قوت خیال که در پیش دماغ است صاحب برید سازد،تا جاسوسان،جمله اخبار نزد وی جمع همی کنند و از قوت حفظ که در آخر دماغ است خریطه دار (۳)سازد،تا رقعهٔ اخبار را دست صاحب برید می ستاند و نگاه می دارد و به وقت خویش بر وزیر عقل عرضه می کند و وزیر بر وفق آن اخبار که از مملکت به وی می رسد تدبیر مملکت و تدبیر سفر پادشاه می کند.

چون بیند که یکی از لشگر چون شهوت و غضب و غیر ایشان نمی شده اند بر پادشاه و پای از اطاعت وی بیرون نهاده اند و راه بر وی بخواهند زد،تدبیر آن کند

۱- ۱) -ذاریات (۵۱):۵۶.

۲- ۲) -جابی:تحصیلدار و مأمور وصول مالیات.

۳- ۳) -خریطه:کیسه چرمی.

که به جهاد وی مشغول شود و قصد کشتن وی نکند که مملکت بی ایشان راست نیابد،بلکه تدبیر آن کند که ایشان را به حد اطاعت آورد تا در سفری که فرا پیش دارد یاور باشند به خصم و رفیق باشند نه دزد و راهزن،چون چنین کند سعید باشد.

و حق نعمت گذارده باشد و خلعت این نعمت به وقت خویش بیابد و اگر به خلاف این کند و به موافقت راهزنان و دشمنان که یاغی گشته اند برخیزد،کافر نعمت باشد و شقی گردد و نکال عقوبت آن بیابد. طالب توحید را باید قدم بر لا زدن***بعد از آن در عالم معنی دم از الّا زدن

تا نگویی ترک سر اندیشه زلفش مکن*** سرسری دست طلب نتوان در این سودا زدن

شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست ***طرح کردن هر دو عالم را و پشت و پا زدن

رنگ و بویی در حقیقت گر به دست آورده ای*** چون گل صد برگ باید خیمه بر صحرا زدن

دامن گوهر به دستت از کمال معرفت ***تا توانی هم چو در لاف از دل دریا زدن

ای نسیم با مقلد سرّ حق ضایع مکن ***از تجلی دم چه حاصل پیش نابینا زدن(۱)

۱- ۱)- عمادالدین نسیمی.

انواع اخلاق آدمی

بدان که دل آدمی را با هر یکی از این دو لشگر که در درون وی است علاقتی است و وی را از هر یک صفتی و خلقی پدید آید،بعضی از آن اخلاق بد باشد که وی را هلاک کند و بعضی نیکو باشد که وی را به سعادت رساند و جملهٔ آن اخلاق اگر چه بسیار است اما چهار جنس اند:

اخلاق بهایم و اخلاق سباع و اخلاق شیاطین و اخلاق ملائکه،چه به سبب آن که در وی شهوت و آز نهاده اند کار بهایم کند.و چون شره (۱)نمودن برخوردن و جماع کند و به سبب آن که در وی خشم نهاده اند کار سگ و گرگ و شیر کند،چون زدن و کشتن و در خلق افتادن به دست و زبان و به سبب آن که در وی مکر و حیلت و تلبیس و تخلیط و فتنه انگیختن میان خلق نهاده اند کار دیوان کند و به سبب آن که در وی عقل نهاده اند کار فرشتگان کند،چون دوست داشتن علم و صلاح و پرهیز کردن از کارهای زشت و صلاح جستن میان خلق و عزیز داشتن خود را از کارهای خسیس و شاد بودن به معرفت کارها و عیب داشتن از جهل و نادانی.

و به حقیقت گویی که در پوست آدمی چهار چیز است:سگی و خوکی و دیوی و فرشته ای که سگی نکوهیده و مذموم است نه برای صورت و دست و پای و پوست وی،بل بدان صفتی که در وی است که بدان صفت در مردم افتد و خوک نه به سبب صورت مذموم است بل به سبب معنی شره و آز و حرص بر چیزهای پلید و زشت و حقیقت روح سگی و خوکی این معانی است و در آدمی همین است و هم چنین حقیقت شیطانی و فرشتگی این معانی است که گفته آمد و آدمی را

۱- ۱) -شره:حرص و میل شدید.

فرموده انـد که به نور عقـل که از آثار انوار و فرشـتگان است،تلبیس و مکر شـیطان کشف می کنـد تا وی را رسوا شود و هیچ فتنه نتواند انگیختن،چنان که رسول صلی الله علیه و آله گفت:

هر آدمی را شـیطانی است و مرا نیز هست لیکن خدای تعالی مرا بر وی نصـرت داد تا مقهور من گشت و هیچ شر نتواند فرمود و نیز آدمی را فرموده انـد که این خنزیر حرص و شـهوت و کلب غضب را به ادب دار و زیر دست تا جز به فرمان وی نخیزد و ننشیند،اگر چنین کند وی را از این اخلاق و صفات نیکو حاصل شود که آن تخم سعادت وی باشد و اگر به خلاف این کند و کمر خدمت ایشان بربندد در وی اخلاق بد پدید آید که تخم شقاوت وی گردد (۱)!

تکلف در اعمال

انبیای عظام و ائمـهٔ بزرگوار و کتب آسـمانی و ناصـحان مشـفق و عارفان پاک دل مردم را به عقاید صـحیح و ناصـحیح،اعمال خوب و بد،حسـنات و رذائل اخلاقی آشنا نموده و راه آراسته شدن به تمام نیکی ها و پیراسته شدن از تمام بدی ها را به انسان آموخته اند.

انسـان غرق انواع نعمت هـای متصل و منفصل مادی و متّصل و منفصل معنوی است و هیـچ جای عـذری برای او باقی نیست،با این لطف و کرمی که حضـرت حق، در حق او روا داشته روا نیست که این نعمت های گران را در راه رسیدن به کمال مصرف نکنـد و از آن بـدتر اگر بخواهـد بر عبـادت و اطـاعت بر نخیزد از روی جبر و تکلّف و بی رغبتی باشـد که به فرموده حضـرت صادق،در ابتدای روایت باب تکلّف:

۱- ۱) -کیمیای سعادت:۱۰-۱۸،عنوان اول.

هر که خود را به زور به عملی وادار کند که در شرع مطهر آمده باشد،گرچه اصل عمل به دستور انجام گرفته ولی آن عمل را ثواب و اجری نیست،بلکه کنندۀ عمل خطا کار و آثم است !

و هر که از باب،رغبت و شوق و عشق و محبت به حضرت دوست عملی انجام دهد،هر چند از طرف شارع نرسیده باشد،بلکه آن عمل را از روایات باب«من بلغ»گرفته باشد به ثوابش می رسد و اجرش در پیشگاه حضرت او ضایع نشود.

مثال در توضیح جملۀ اول:مثل نماز شب یا سایر واجبات که در آیات قرآن و روایات صحیحه حکم دارد،اگر کسی آن را از باب اجبار و زور و بی میلی بجا آرد، خطا کار و بی ثواب است.

مثال در توضیح جملۀ دوم:مثل شخصی در حدیثی دیده یا شنیده هر کس فلان عمل را انجام دهد فلان ثواب را دارد و یا اتیان واجبات و ترک محرمات این اجر را دارد و او آن عمل را که در آن روایت رسیده،گرچه در حقیقت شارع نگفته باشد،با خلوص و رغبت انجام دهد دارای همان ثواب است و این ثواب از باب لطف و مرحمت و محبت حضرت حق به عبد است.

آری،عملی که پایه در معرفت و عشق و خلوص نداشته باشد عمل نیست و آن کسی که به زور و جبر و از روی تکلف کاری می کند در حقیقت کاری نکرده،تمام ارزش عمل به معرفت و عشق است.

نعمت ها از خداست،به این معنی توجه کنید،این نعمت ها با هدف هایی عالی و مثبت در اختیار شما قرار گرفته بدین حقیقت هم توجه کنید،این نعمت،را با کمال شوق و رغبت و در عین عشق و محبت تبدیل به بندگی کنید تا به خیر دنیا و آخرت برسید و سعادت ابدی را دریابید،راستی به دور از فتوت و جوانمردی و صفا و وفا و مروت و شرافت است که از انسان به خاطر خیر و سعادت خودش

ص:۳۲۸

بخواهنـد،نعمت هـا را بـا کمال رغبت،در راه حضـرت حق خرج کن تا به مـدارج ترقی به فضای ملکوتی قرب و وصال و لقا و رضوان برسـی و انسـان از اجـابت این درخواست سـستی کنـد،یـا اگر به انجام امر برخیزد با کسالت و سـستی و تنبلی و تکلف اقدام کند،بدانید که عمل با تکلف منفور پیشگاه مقدس او است.

حضرت حق به قول فیض در مسئلهٔ انجام امر و به پا کردن عمل به بنده اش خطاب دارد:

به یاد عشق ما می سوز و می ساز***به درد بی وفا می سوز و می ساز

سفر دیگر مکن زینجا به جایی ***در اقلیم بلا می سوز و می ساز

چو پروانه به دل نوریت گر هست ***به گرد شمع ما می سوز و می ساز

چو بلبل گر هوای باغ داری*** درین گلزار ما می سوز و می ساز

دلت از جور ما گر تیره گردد*** به امید صفا می سوز و می ساز

به حلوای وصالت گر امید است ***درین دیگ جفا می سوز و می ساز

وفا از ما مجو ما را وفا نیست*** در این جور و جفا می سوز و می ساز(۱)

منفعت عظیم اهل شوق و محبت

اشاره

آنان که پس از سفر فکری،با عشق و محبت و شوق و ذوق به دنبال معرفت رفتند و سپس سرمایهٔ معرفت را با حرکات و اعمال و جهـد و کوشـش خـود و در کمـال نشـاط بـه کـار انداختنـد،از طرفی سـود دنیـا و آخرت نصـیب خـود کردنـد و از جـانب دیگر،منفعت عظیمی عاید امت اسلامی کردند.

۱- ۱)- فیض کاشانی.

قضاوت سید علی شوشتری

به داستان شگفت آور زیر عنایت کنید،شاید برای ما و شما جرقه ای باشد که از پرتو آن دل ما نورانی گردد و ما هم چون اولیای الهی به راه کمال و رشد،قدم گذاشته و به وادی قرب و وصال حرکت کنیم.

وجود مبارک سید علی شوشتری در شهر شوشتر عالمی بزرگ و مبسوط الید بود.

وقتی نزاعی دربارهٔ یک قطعه ملک وقفی به حضورش آوردند،عده ای مدعی بودند که این ملک وقف نیست،در حالی که وقف نامهٔ آن را در صندوقچه ای گذاشته و در محلی مخصوص که از هر چشمی دور بود دفن کرده بودند.و گروهی مدعی وقف بودند ولی سند و مدرکی در دست نداشتند،چند روز این مرد بزرگ الهی در حکم این واقعهٔ مادی حیران و سرگردان بود و نمی دانست به کدام طرف حکم کند،طرفین دعوا هم اصرار داشتند مسئله با حکم سید پایان پذیرد.

رفت و آمد هر روز طرفین دعوا،برای سید ایجاد مشکل و ناراحتی کرده بود،تا روزی کسی به سوی خانهٔ سید رفت و در زد،از افراد خانه به پشت در آمد و گفت:

کیستی ؟

آن مرد گفت:به آقا خبر بده مردی به نام ملا قلی جولا می خواهد شما را ببیند، درب را باز کردند،ملا قلی وارد خانه شد و به نزد سید رفت و گفت:

آمده ام به شما بگویم باید از اینجا سفر کرده و شوشتر را رها نموده به نجف بروی و در آنجا برای همیشه اقامت کنی و بدان که وقف نامهٔ ملک مورد دعوا در صندوقچه ای در فلان مکان دفن است.

سید علی شوشتری،ملا قلی را تا آن وقت ندیده بود و او را به هیچ عنوان

نمی شناخت،از دستورهایش یکه خورد،دستور داد موضعی که گفته بود حفر کردند و وقف نامه را آوردند،پس از این واقعهٔ عجیب از قضا و قبول مرافعه دست کشید و شوشتر را به دستور آن مرد الهی ترک کرده رهسپار نجف شد تا در آنجا برای همیشه اقامت کند.

در نجف با کمال تواضع به درس فقه استاد بزرگ،فقیه سترک،خاتم المجتهدین مرحوم شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و مرحوم شیخ هم متواضعانه تر به درس اخلاق سید حاضر می شد.

برنامه به همین صورت ادامه داشت،تا این که مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی به دنبال حقیقت برخاست و در طی راه دنبال هادی راه قرار گرفت،از شهر همدان کوچ کرد،چندی نزد یکی از علما به سر برد ولی از او چیزی نیافت،به سوی نجف رخت کشید،در محضر شیخ انصاری و سید علی شوشتری حاضر شد و از محضر هر دو بزرگوار استفاده کرد و آنچه خواست نزد آن دو یافت.

به هنگامی که شیخ انصاری از دنیا رفت،آخوند ملا حسین قلی همدانی در پی نوشتن مطالب اصول و فقه شیخ برآمد.

سید شوشتری وی را از این کار منع کرد و فرمود:این کار تو نیست،دیگران هستند که فقه و اصول بنویسند،شما باید مستعدان در راه خدا را دریابید،آخوند به دستور سید،تمام نوشته ها را کنار گذاشت و از این مسئله قطع علاقه کرد و در پی تربیت قابلین برآمد.

آن مرد بزرگ الهی،عده ای را از صبح تا طلوع آفتاب و گروهی را از طلوع خورشید تا مقداری از برآمدن روز و جمعی را از سر شب،تا این که با لطف و مرحمت و عنایت حضرت ذو الجلال توانست سیصد نفر را تربیت کند به طوری که هر یک از آن تربیت شدگان به مقام با عظمت اولیای الهی رسیدند.

ص:۳۳۱

از جمله تربیت شدگان ملا حسین قلی همدانی می توان مرحوم شیخ محمد بهاری،سید احمد کربلایی،حاج میرزا جواد ملکی تبریزی،شیخ علی زاهد قمی و سید عبد الغفار مازندرانی را نام برد.

حالات سید احمد کربلایی

صاحب«تفسیر المیزان»مرحوم علامه طباطبایی دربارهٔ سید احمد کربلایی می گوید:

مرحوم سید اصلاً اصفهانی بوده،ولی نشو و نمای وی در کربلای معلا بود و بعد از ادراک و رشد به تحصیل ادبیات پرداخته و چنانچه از انواع مراسلاتی که به شاگردان و ارادت کیشان خویش نگاشته،پیداست قلمی شیوا و بیانی معجزآسا داشته.

پس از تکمیل ادبیات وارد علوم دینیه گردیده و سرانجام به حوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی رضوان اللّه علیه ملحق شده و دورهٔ تعلم علوم ظاهری را در تحت تربیت ایشان انجام داده و اخیراً در بوتهٔ تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت،شیخ بزرگوار آخوند ملا حسین قلی همدانی قدس سره قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده و از همگنان گوی سبقت ربوده و بالاخره در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردید و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود و بعد از درگذشت مرحوم آخوند،در عتبه مقدس نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم ید بیضا نشان می داد.

جمع کثیری از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار،قدم در دائره کمال گذاشته،پشت پای به بساط طبیعت زده و از سکان داران خلد و محرمان

حریم قرب شدند که از آن جمله است سید اجل آیت حق و نادره دهر،عالم عابد فقیه محدث شاعر مفلق مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبایی تبریزی که در معارف الهیه و فقه و حدیث و اخلاق،استاد این ناچیز می باشد ! ! (۱)خوانندگان ارجمند ! با تمام وجود به این داستان عجیب دقت کنید،عاشق شایقی مثل ملا قلی جولا از سید شوشتری می خواهد به نجف برو،سید با کمال شوق و عشق به درس فقه شیخ انصاری می رود،شیخ با محبتی جانانه به درس اخلاق سید می رود،شیخ و سید با آن شوق و عشق،آخوند ملا حسین قلی همدانی را تربیت می کنند.او با کمال شوق و در عین عشق سیصد نفر را تا سر حد اولیای خدایی به کمال می رساند،یکی از آنان سید احمد کربلایی می شود،او تعداد زیادی را در دایره شوق و عشق به مقامات الهیه می رساند،یکی از آنان مرحوم قاضی می شود،قاضی بسیاری از قابلین را تربیت می نماید،یکی از آنان علامه طباطبایی صاحب«تفسیر المیزان»می شود،علامه از نجف به قم می آید، بالاترین تحول را در حوزه علمیه در معارف الهیه و در توجه به قرآن ایجاد می کند، تا جایی که در بحرانی ترین شرایط یعنی در زمان هجوم مکاتب مادی که نزدیک بود مانند سیل،اسلام و مسلمانان را در کام خود فرو برد،با قدرت حکمت و دانش و بینش خود و تربیت شدگانش در برابر آن طوفان به مبارزه برخاسته و برای همیشه خیمه لامذهبی و مادیگری را از این مرز و بوم بر می چینند !

علامه شاگردانی بزرگ چون متفکر شهید مرحوم استاد مطهری تربیت کرد که منافع وجودی آن شهید بزرگ گمان نمی رود بر کسی پوشیده باشد،نوشته ها و نزدیک به هزار سخنرانی استاد،در طول سی سال در دفاع از اسلام و ملت اسلام

۱- ۱) -یادنامه علامهٔ طباطبایی:۹۸.

در سطح بسیار وسیعی غوغا برپا کرد،نوشته ها و سخنرانی های آن شهید هم چون بنیانی مرصوص به سوی ابدیت راه می پیمایند و در هر عصری از اعصار آینده، تشنگان حقیقت را سیراب خواهد کرد.

استاد علامه طباطبایی نزدیک به هزار نفر از مستعدان و قابلان را در مدرسهٔ تربیتی خود به رشد و کمال رسانند که هر یک جهانی از علم و اخلاقند،این فرومایهٔ ناچیز وقتی که در قم مشغول تحصیل بودم،در موقعیت و سنّی نبودم که مستقیماً از محضر پر نور او درک فیض کنم،من جز دیدار او در حرم حضرت معصومه و حضرت رضا علیهما السلام بهرهٔ دیگری نداشتم اما نزد تربیت شدگان آن استاد،مقداری فقه و اصول و حکمت و عرفان خواندم و به همین مقدار فیض که از خرمن تربیت شده های مستقیم او بردم از شکرش در پیشگاه حضرت حق عاجزم.

راستی،شوق و محبت و عشق و ارادت چه می کند و تا کجا پرتو خود را می گسترانند ؟ عقیده و عمل و اخلاق اگر بر پایهٔ عشق و معرفت و محبت باشد دنیای قلوب و فضای جهان را روشن می کند و دریا دریا هدایت و معرفت به سوی جان ها سرازیر می نماید که نمونه ای از آن را در داستان نقل شده دیدید ! !

بیایید با کمک قرآن و روایات و راهنمایی عالم ربّانی وارد معرفت شویم،در وادی معرفت،خدا و خود و دنیا و آخرت و اهداف عالیه را خواهیم شناخت،این شناخت و معرفت در خانهٔ دل ما آتش عشق و محبت برمی افروزد،چون نور عشق در دل جلوه گر شود،عمل و اخلاق ما آمیخته با عشق گردد،عمل و اخلاق عاشقانه سریع تر از سیر نور به پیشگاه معبود خواهد شتافت و در آنجا به حریم قبولی راه خواهد یافت،چون عمل قبول شود،درِ توفیق بیش از پیش به روی ما باز می شود،آن زمان است که به وادی سعادت دنیا و آخرت وارد شده ایم و به مقام قرب و لقا و وصال محبوب نزدیک گشته ایم،در آن وقت است که پشت پا به

طبیعت زده و در حرم هستی،جز جمال او چیزی نخواهیم دید !

رو وصال خدا طلب ای یار***بگذر از خویش و بگسل از اغیار

چشم جان برگشا ببین در دل*** متجلی است جلوه دلدار

جان حجاب است در ره جانان*** خویشتن را از آن حجاب برآر

رو به پای حریف سر مستان*** خوش بینداز این سرو دستار

دور بر دور نقطه توحید*** خط کشان می درآی چون پرگار

موج و بحر و حباب هر سه یکی است*** جز یکی نیست اندک و بسیار

وحده لا شریک له خواهی*** خوش بشنو گوش و بشنو این گفتار

که همه صورتند و معنی او*** وحده لا اله الّا هو(۱)

۱- ۱)- نور علی شاه اصفهانی.

[وَ الْمُتَكَلِّفُ لاـ يَسْتَجْلِبُ فى عـاقِبَةِ أمْرِهِ الّا الْهَوانَ وَفِى الْوَقْتِ إلّا التَّعَبَ وَ الْعَناءَ وَ الشَّقاءَ،وَ المُتَكَلِّفُ ظاهِرُهُ رِياءٌ وَ باطِنُهُ نِفاقٌ وَ هُما جَناحانِ يَطيرُ بِهِما الْمُتَكَلِّفُ]

نتیجهٔ عمل با تکلّف

امام صادق علیه السلام در دنبالهٔ روایت باب تکلف می فرماید:

هر کس عملش از برای خـدا نباشـد،بلکه از روی بی میلی و بی رغبتی و سـستی و بی حوصـلگی انجام گرفته باشد عاقبتی،جز خفت و خواری نـدارد؛زیرا خداوند عمل آمیخته به تکلف را نمی پسـندد و صاحب عمل بعد از مردود شدن عمل دچار خفت و خـواری خواهـد شـد،متکلّف در وقت عمـل هم حاصـلی،جز زحمت و تعب و سـختی و مشـقت نـدارد و در حقیقت متکلف زیانکار دنیا و آخرت است.

ظـاهر عمـل متکلّـف ریـا است،چـون متکلّـف به دور از چشم مردم خود را به زحمت عمـل نمی انـدازد و بـاطن عملش نفـاق است؛زیرا در وقت انجام عمل بی میل و بی علاقه به عمل است پس دلش با ظاهر یکی نیست و این عین نفاق است،ریا و نفاق دو بـال پری است که متکلف به وسـیلهٔ آن دو پر به سوی غضب حق و نفرت ملاـئکه و افتضـاح و رسوایی و در پایـان کـار به زندان جهنم پر می کشد ! !

ص:۳۳۶

[وَ لَيْسَ فِي الْجُمْلَهِ مِنْ أَخْلاقِ الصّالِحينَ وَ لا مِنْ شِعارِ الْمُتَّقينَ التَّكَلُّفُ مِنْ أيِّ بابٍ كانَ،قالَ اللّه تَعالى لِنَبِيِّهِ: [قُلْ مٰا أَسْئَلُكَمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ] (۱)،وَ قالَ النَّبيُّ صلى الله عليه و آله:نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبياءِ وَ الْاُمَناءِ وَ الْأَتْقِياءِ بُراءُ مِنَ التَّكَلُّفِ]

برائت از تكلّف

تكلف و بى رغبتى در ايمان و عمل از اخلاق شايستگان از عباد خدا و پرهيزكاران نيست،آنان در هر بابى از ابواب عبادت و خير با كمال رغبت و شوق و عشق و محبت عمل مى كنند.

عاشق كه بود غلام معشوق***سر مست على الدوام معشوق

از خويشتنش خبر نباشد*** دايم مست مدام معشوق

مستى نكند زآب انگور*** مستيش همه زجام معشوق

برخاسته از سر دو عالم ***پابنده شده به دام معشوق

از كام و هواى خويش رسته***كامش همه گشته كام معشوق(۲)

۱- ۱) -المناقب:۵۸/۱؛بحار الأنوار:۸۶/۳۵،باب ۳،حديث ۳۱.

۲- ۲) -المناقب:۵۸/۱؛بحار الأنوار:۸۶/۳۵،باب ۳،حديث ۳۱.

خداوند مهربان به پیامبرش فرموده:

به مردم بگو من از شما برای این همه زحمت و رنجی که در راه هدایت کشیدم مزدی نمی خواهم و من در این بیست و سه،سال آنچه انجام دادم به هوای خواستهٔ محبوب حق و با کمال میل و رغبت انجام دادم.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن چنان عاشق اجرای برنامه ای الهی بود که در برابر هجوم اهل مکه که از هیچ جنایتی نسبت به اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روی گردان نبودند و این همه ظلم و ستم را برای تعطیل کار پیامبر می کردند،پیغام داد.

لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فی یَمینی وَ الْقَمَرُ فی شِمالی ما تَرَکْتُ هذَا الْقَوْلَ حَتّی انْفِذَهُ أوْ اقْتَلَ دُونَهُ ۱.

اگر آفتاب را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید،دست از برنامه ام بر نمی دارم،تا حاکمیت اللّه مستقر گردد،یا جانم در راه هدفم قربان شود.

اهل نظر که عالم تحقیق دیده اند***عشق تو را به ملک دو عالم خریده اند

صاحب دلان به ملک کسان دل نمی دهند*** آنها که از کمال تو رمزی شنیده اند

آهسته رو که مرکب مردان مرد را*** در سنگلاخ بادیه پی ها بریده اند

نومید هم مباش که رندان باده نوش*** ناگه به یک خروش به منزل رسیده اند

انصاری از بلا چه بنالی صبور باش*** دانی که صابران چه بلاها کشیده اند

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

ما گروه انبیا و امنا و تقوا پیشه گان از عمل تصنعی و کار بدون عشق و برنامه بدون محبت و شوق بیزاریم.

مگر می شود کسی اهل معرفت و به دنبال معرفت،مرد عشق و شوق باشد

و عمل خیری را متکلفانه و عبادتی را به تصنع به جای آورد،مردان راه دوست، مرد عشق و شوقند و مرغ باغ محبت و دوستی،قرآن و روایات وقتی آثار وجودی مردم با معرفت و عاشق و در حقیقت علائم مردم مؤمن را بیان می کند انسان از آن علائم و آثار می فهمد که درون مردم مؤمن و با معرفت دریایی از عشق و علاقه به حضرت حق و عبادت و اطاعت و آراسته شدن و پیراسته شدن است.

پنجاه صفت مؤمن

قرآن و روایات این چنین اوصاف مردان راه عشق را بیان می کند:

۱-در ادای نماز سخت اهتمام داشته و دارای قلبی خاشع به وقت نمازند.

۲-به ادای زکات شوق وافر دارند.

۳-از شهوت رانی غلط و گناهان مربوط به غریزه احتراز جسته و در عوض به سنت ازدواج اهمیت می دهند.

۴-متعهد به قول و وفا کننده به عهد و پیمانند.

۵-حافظ و راعی امانتند.

۶-آنچه برای خود در راه صلاح و سداد و حق و حقیقت دوست دارد،برای دیگران هم به همان صورت دوست دارد و هر چه را برای خود نمی خواهد برای دیگران هم نمی پسندد.

۷-برادران دینی خود را دوست دارد و خیرخواه همهٔ برادران و خواهران مؤمن است.

۸-اصرار به امر به معروف و نهی از منکر دارد.

۹-در اطاعت از امر حق و خودداری از نواهی بی نظیر است.

۱۰-علاقهٔ عجیبی به انجام هر کار خیری دارد.

ص:۳۳۹

۱۱-موجودی است منبع خیر و پاک از شر،خیری از او فوت نمی شود و شری از او به کسی نمی رسد.

۱۲-کـار خیر دیگران را زیاد دیـده و همه جا تعریف می کنـد و کار خیر خود را کم و انـدک و ناچیز می بینـد و به زبان نمی آورد.

۱۳-همیشه در پی علم و دانش است و از تعلیم و تعلم و اندوختن و یاد دادن ملول نمی گردد.

۱۴-از تحمل زحمت و رنج و مشقت و ذلت در راه دین باک ندارد.

۱۵-نصیبش از دنیا فقط از حلال است و از هر حرامی فراری و گریزان است.

۱۶-خود را از هیچ کس بهتر و بالاتر نمی داند.

۱۷-قلبش به نور ایمان و عقاید حقه و عشق و محبت حق،منور است.

۱۸-عارف و آگاه و بینای به اوضاع زمان است.

۱۹-در هوش و فراست کم نظیر است.

۲۰-پاک و پاکیزه و تمیز و نظیف است.

۲۱-همواره به یاد حق و برای حق و در راه حق است.

۲۲-در بلا و مصیبت صابر و در خوشی و لذت شاکر است.

۲۳-به هیچ کس حتی به دشمنانش ظلم نمی کند.

۲۴-برای خدمت به مسلمانان و مردم خود را به تعب و رنج می اندازد.

۲۵-دوستش دانش و مشی او دانش اندوزی است.

۲۶-وزیرش حلم،امیرش عقل،برادرش رفق و پدرش نیکی است.

۲۷-بر روزی مقدر که به وسیلهٔ کوشش و زحمت خودش به دست می آورد قانع و بر اضافهٔ مال دنیا حریص نیست.

۲۸-خوش رو،گشاده چهره و شیرین است.

۲۹-صابر و ثابت قدم در امور دین و کار خیر است.

۳۰-گریزان از هوا و هوس و خواهش های غلط نفسانی و شیطانی است.

۳۱-از هرچه که لغو و بی معناست،محترز و روی گردان است.

۳۲-اول فکر می کند بعد می گوید،یعنی زبانش پشت قلب اوست.

۳۳-غضبش برای حق و نسبت به امور دنیا عصبانی نمی گردد.

۳۴-در دنیا غریب است،یعنی کم نظیر و بی همراه و از این غربت و از این که هم دل و هم زبانش کم است شاکی نیست.

۳۵-به تمام امور با کمک نور خدا می نگرد،یعنی دارای ایمانی قوی و قلبی منور به نور عشق و معرفت است.

۳۶-در امر دین چون کوه پایدار و هیچ حادثه ای قدرت بیرون آوردن وی را از فضای ملکوتی دین ندارد.

۳۷-به اقبال دنیا مغرور نشود و از ادبار دنیا محزون نمی گردد.

۳۸-به عواقب همهٔ امور فکر کرده و به این خاطر در عاقبت کار از حسرت و ندامت و پشیمانی در امان است.

۳۹-از هر امری درس و عبرت می گیرد.

۴۰-دلش از یاد خدا روشن و از مقام حضرت رب خائف است.

۴۱-حقوق دیگران را در تمام امور حفظ کرده و از غیبت کردن سخت پرهیز دارد.

۴۲-در هیچ یک از امور دینی اعم از واجبات بدنی و مالی و اجتماعی،خود را آلوده به ریا نکرده و از اخلاص خالی نمی کند.

۴۳-در معاملات مادی جانب احکام فقهی را رعایت کرده و مطلقاً بندهٔ خداست.

۴۴-عمرش را غنیمت شمرده و از بیهوده تلف کردن می پرهیزد.

۴۵-از تهمت به مردم خودداری می کند.

۴۶-به خدا و رسول و قیامت ایمان یقینی داشته و شک و تردید و وسوسه در خانهٔ قلبش راه ندارد.

۴۷-خود و عائله اش در خور شأنش از نصیب دنیایی بهره مند است،در حالی که دنیا را مقدمهٔ آخرت قرار می دهد و محرومیت خویش و عائله اش را از مباحات هم چون بعضی از جوکیان و صوفیان نمی پسندند.

۴۸-عاشق پیامبر و امیر المؤمنین و یازده امام و مؤمن حقیقی به ولایت حق و پیامبر و ائمه علیهم السلام و فقیه جامع الشرائط است.

۴۹-به تعمیر مساجد و بناهای مذهبی اهتمام شدید دارد.

۵۰-مجاهد در راه حق و عاشق شهادت و مراعات کنندهٔ حقوق اقوام و اصدقا و اقرباست (۱).

آری،صدور این پنجاه برنامه از مؤمن دلیل بر این است که مؤمن در فضای شوق و محبت و علاقه و نشاط،دست به هر عمل خیری می زند و محال است در چهار چوب تصنع و تکلف،این همه خیر از انسان مؤمن به منصهٔ بروز و ظهور برسد ! !

عارف عاشق حکیم صفای اصفهانی می گوید:

افراد که همدم جلیلند***پیران مراد را دلیلند

هم صاحب نفخه سرافیل*** هم محرم راز جبرئیلند

بر گوهر جود بحر عمّان*** بر کشت وجود رود نیلند

از گوهر پاک گنج پنهان*** از مشرب صاف سلسبیلند

۱- ۱) -ایمان و وجدان:۸۱.

خارج همه از ادارهٔ قطب***با قطب برادر سبیلند

هم مالک ملکت سلیمان ***هم صاحب ثروت خلیلند

دارند به حق هزار برهان*** خاموش ولی زقال و قیلند

در مملکت وجود باقی*** بعد از انبیا بی بدیلند

در مصر ولایتند والی*** یوسف رخ و دلبر و جمیلند

اکسیر سعادتمند افراد*** پر قیمت و قابل و قلیلند

از خُلق نه از عروق و اعصاب*** برخاتم انبیا سلیلند

داود زبور خوان توحید*** با کوه به نغمه هم رسیلند

آنان که لباس جاه پوشند*** در فقر برهنه و ذلیلند

بینند حجاره های سجیل*** کاین قوم ضلال قوم پیلند

نابرده به کعبه فنا پی*** بر نفی بقای خود دخیلند

آن فرقه که زنده اند دایم*** در مسلخ عشق او قتیلند

خلاق معانیند و صورت*** امرند که خلق را کفیلند

قوت دل اولیاست تهلیل***با خاتم انبیا اکیلند

بر مسند حق خلیفه اللّه*** غوثند و خدای را وکیلند

از اسم گذشته در یم ذات*** مستغرق بلکه مستحیلند

ایجاد عیال جود افراد*** هم لم یلدند و هم معیلند

بحرند که حاوی لآلی*** ابرند که راوی غلیلند

هستی است زجودشان وایشان*** در معرض امتحان بخیلند

ص:۳۴۳

[فَاتَّقِ اللّهَ وَ اسْتَقِمْ یُغْنِکَ عَنِ التَّکَلُّفِ وَ یَطْبَعْکَ بِطِباعِ الْایمانِ.وَ لا تَشْتَغِلْ بِطَعامٍ آخِرُهُ الْخَلاءُ،وَ لِباسٍ آخِرُهُ الْبَلاءُ وَ دارٍ آخِرُهُ الْخَرابُ،وَ مالٍ آخِرُهُ الْمیراثُ،وَ إخْوانٍ آخرُهُمُ الْفِراقُ،وَ عِزٍّ آخِرُهُ الذُّلُّ وَ وَقارٍ آخِرُهُ الْجَفاءُ،وَ عَیْشٍ آخِرُهُ الْحَسْرَهُ]

نصایحی از حضرت امام صادق علیه السلام

اشاره

در پایان روایت،امام به حق ناطق،سر حلقهٔ اهل عرفان و امید هر عاشق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام چه عاشقانه و عارفانه و چه دلسوزانه تمام بندگان خدا را به اموری عالی و مسائلی متعالی نصیحت و سفارش می نماید:

استقامت

در راه خدا از هر نوع حال و فعل شیطانی بپرهیز و بیا و به خاطر خیر دنیا و آخرتت،در راه حضرت او برای انجام هر عمل خیر و مثبتی پایداری کن و استقامت به خرج بده و انحراف از حدود الهی را واقعاً برای خود جایز مشمار،تا به توفیق حضرت رب العزه از تکلف و تصنع در عبادت و عمل خیر آزاد گردی و محبت و عشق حضرت او در دلت خانه بگیرد که اگر عشق بر کرسی دل نشیند،به خاطر میل سختی که به ملاقات با معشوق دارد و به علت رابطه ای که هم چون

رابطهٔ شعاع آفتاب با آفتاب بین عاشق و معشوق است،تو را به مقام قرب وصال حضرت دوست می رساند،آنجا که جز او چیزی نبینی و غیر او چیزی نخواهی.

هر کجا می نگرم حسن توام در نظر است***می نماید که مرا حسن تو نور بصر است

به جز از قصه موی تو که می رفت دراز*** قصه هر دو جهان پیش نظر مختصر است

بنده باید که نهد گردن طاعت در امر ***شرط ایمان نه به ذکر شب و ورد سحر است

پرهیز از غذای زیاد

به بیش از اندازهٔ حاجت،خود را مشغول به خوردن،آن هم غذاهای رنگارنگ و چرب و شیرین مکن،این نوعی خوردنی که مورّث انواع امراض و باعث تردد زیاد به محل قضای حاجت است،مگر بدن چه اندازه نیاز به مواد مادی دنیا دارد ! !

پرهیز از لباس رنگارنگ

فریفته لباسی مشو که آخرش کهنه شدن و بی قواره شدن به بدن است.جسم را آن ارزش نیست که وقت گران را خرج فراهم آوردن لباس رنگارنگ و گران قیمت کنی،لباس را ساده و کم خرج بگیر به اندازه ای که تو را از سرما و گرما محفوظ بدارد و آبرویت را در برابر برادران حفظ کند.

مسکن لازم

خانه و مسکن را به اندازه لازم برای خود و عیالاتت فراهم کن که عاقبت تمام

ص:۳۴۵

این خانه ها خرابی است و چیزی که پایانش خرابی است ارزش آن را ندارد که قسمت عمده ای از عمرت را بر آن ضایع کنی.

فریفتگی مال

فریفته مال مشو،مجذوب درهم و دینار دنیا مگرد،به اندازهٔ لازم دنبال مال باشد که سودت از مال همان مقدار خوراک و مسکن و پوشاک است و اضافهٔ آن اگر به وسیلهٔ خودت با خدا معامله نشود به ارث می ماند و به اکثر ورّاث اطمینانی نیست که با مال بر جای مانده چه کنند ؟

اگر مال را صرف طاعت کنند،در قیامت برای تو مورّث حسرت است که با مال دیگران ثواب اخروی بردند و تو بی بهره ماندی،اگر صرف معصیت کنند تو را به عنوان شریک گناه به محاکمه می کشند ! !

دوستی های ناپایدار

به دوستی ها و رفاقت های ناپایدار مخصوصاً دوستانی که مگسانند گرد شیرینی مغرور مباش که عاقبت این روابط فراق و جدایی است و به عزت پوچ و توخالی که سرابی بیش نیست گول مخور که عاقبتش ذلت است و به وقاری که آخرش جفا و حیاتی که آخرش حسرت است مغبون مشو.

مؤمن،دل به آنچه فانی است نمی بندد و عشق به مصرف آنچه زوال پذیر است نمی رساند.مؤمن،عمر را در راهی خرج می کند که در آن راه کسب خیر دنیا و آخرت کند و از آن راه به رضایت و خشنودی حق برسد.

مؤمن،فریب نمی خورد،مغرور نمی گردد،به ذلت و هوان و خواری نمی رسد به حسرت و ندامت و پشیمانی دچار نمی گردد.مؤمن با هر چه در ارتباط شود آن را

وسیله ای برای رسیدن به حق قرار می دهد.

مؤمن،دنیا را مزرعهٔ آخرت دانسته و هستی خود را در راه عشق به حضرت حق خرج کرده و نثار می کند.

گر رسد دست مرا در سر گیسوی تو باز***مو به مو شرح دهم قصه شبهای دراز

سازد آشفته تو را از موی توام باد صبا*** هر سحر گه که نماید گره از زلف تو باز

محرم کوی تو را دل نرود جای دگر*** من و طوف سر کوی تو و حاجی و حجاز

بینیاز از همه درهای جهان گردیدم ***تا نهادم به سر خاک تو من روی نیاز

روز وصل و شب هجران تو ای صبح امید*** عمر کوتاه مرا ماند و امید دراز

مطرب این نغمه جانسوز که در پرده نواخت*** ترسم از پرده عشاق برون افتد راز

ای مهربـان خـدای عزیز ! ای رفیق دنیـا و آخرت من ! ای محبوب و معشوق دل، نسـبت به تمـام امور الهیه دلم را غرق شوق و نشـاط و عشق و محبت کن و توفیقم رفیق راه فرمـا تا بقیـهٔ عمرم را در راه عشق تو صـرف کنم و حالی به من مرحمت فرما که جز تو نخواهم و جز تو ندانم و جز تو نبینم و جز تو نخوانم،من باتمام وجود،در عین این که سـراپا آلوده به جرم و گناه و تنبلی و کسالت و تکلف و معصیتم،به تو که منبع لطف و کرم و مبدأ جود و فیضی،امید دارم و هرگز با داشتن چون تو مولایی کریم و مهربان،امیدم نا‌امید نمی گردد.

ص:۳۴۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹